



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور مباحث گذشته

بحث ما در ارتباط با عبارات سید صاحب عروۀ بود، سید یزدی ^{رحمه الله} در حاشیه‌ای که بر خیارات شیخ ^{رحمه الله} در مکاسب دارند، قائل‌اند اشکالی که شیخ ^{رحمه الله} به آیتین گرفته است لا وجه لتخصیص این اشکال به آیتین، بلکه این اشکال در آیه اول یعنی آیه اوفوا هم می‌آید و محقق خوئی ^{رحمه الله} هم به این متعرض شده‌اند و خواسته‌اند بگویند که در این نظر تنها نیستیم بلکه سید صاحب عروۀ ^{رحمه الله} هم این اشکال را گرفته‌اند و خلاصه سید صاحب عروۀ ^{رحمه الله} اصرار دارند به اینکه این اشکال اختصاصی به این دو آیه ندارد در آیه اوفوا هم همین است، منتهی تبیین این اشکال محل بحث ما است که سید صاحب عروۀ ^{رحمه الله} چطور این اشکال را تبیین کرده‌اند و گفته‌اند کما عرفت، چون آقای خوئی ^{رحمه الله} هم خواسته‌اند بگویند که سید ^{رحمه الله} اشکال گرفته‌اند اما به بیان دیگری اشکال گرفته‌اند.

عبارت سید صاحب عروۀ ^{رحمه الله} در حاشیه مکاسب را که مراجعه می‌کنیم - و قبلاً هم در بحث صحت یک اشاراتی داشتیم اما در بحث لزوم جا دارد اشاره کنیم چون محقق خوئی ^{رحمه الله} هم اشاره کرده‌اند - تعبیر ایشان این است که عبارت شیخ ^{رحمه الله} در ذیل آیه اوفوا این بود: ایشان می‌فرمودند در آیه اوفوا یک وجوب وفا به عقد داریم و باید به مضمون عقد وفا کنیم بعد آقایان تحلیلی کردند که شیخ

رحمه الله خواسته بگوید مقتضای عقد، بحث جواز تصرف و حرمت تصرف در مال غیر است و چون این آیه حرمت تصرف بعد از فسخ را قائل می شود بنابراین حرمت تصرف بعد از فسخ، لازم مساوی لزوم عقد است و مفاد آیه یک حکم تکلیفی می شود و این حکم تکلیفی دلالت بر لزوم به عنوان حکم وضعی می کند، بعد هم شیخ رحمه الله اول آیه اوفوا فرمودند: مراد از عقد مطلق عهد است و به صحیحه ابن سنان هم تمسک کرده اند که در تفسیر ابراهیم قمی آمده است که شیخ رحمه الله هم تمسک کرده اند و این عبارت شیخ رحمه الله در مکاسب است قبلاً هم خوانده ایم و اینجا هم آقایان سیر هم را دارند پاورقی می زنند.

پاورقی سید صاحب عروه رحمه الله به عبارت شیخ رحمه الله

سید صاحب عروه رحمه الله اینجا پاورقی ای می زنند أقول - که بخشی از آن را جلسه قبل خواندیم - ظاهر این است که کما صرح به بعضهم در آیه عقود، مطلق عهود است، مطلق عهود یعنی تکالیف شرعیه را می گیرد عهدی که بنده با خالقش می کند، قسمی می خورد، نذری می کند مثلاً، عهدی قائل می شود این موارد را می گیرد، کما اینکه اگر عقدی بین بعض عباد با بعض دیگر باشد را هم می گیرد - یادم هست آن موقع که ما این آیه را بررسی می کردیم به تبع علامه طباطبایی رحمه الله می گفتیم پنج مورد دارد که شرح آن داده شد - بالاخره ایشان اینجا این سه بخش را خیلی صریح بیان می کنند اعم من التکالیف الالهیه یک و العقود التي بين الخلق و الخالق كالنذر و شبه النذر دوو العهود التي بينهم بعضهم مع بعض بيع را می گیرد اجاره را می گیرد.

بعد ایشان در این فضا - که شیخ رحمه الله هم قائل است - که مطلق عهدها مطرح است شروع می کنند تحلیل کردن، و حینئذ حالا که همه [عهود] را گرفته است اگر صیغه، ظاهر در وجوب است یک

مشکل پیدا می‌کند که خروج مستحبات را چه‌کار کنیم؟ کما اینکه خروج عهود جایزه را چه‌کار کنیم؟ اگر بگویم وفا واجب است ایشان می‌گویند پس مستحبات را باید خارج کنید، عقود جایزه را باید خارج کنید، آن موقع امرتان دائر می‌شود بین اینکه یا در عموم «أوفوا بالعقود» تحدیث قائل بشوید یا صیغه را مجازاً در استحباب به کار ببرید یا مجازاً در قدر مشترک به کار ببرید و از وجوب دست بکشید.

ایشان می‌گویند بنابراین امر شما دائر بین دو چیز است، یا مجاز قائل بشوید یا تخصیص که تخصیص اولی است - که در اصول در آن بحث دورانات گفته شد - لذا ایشان می‌فرمایند فحیثُ حالا که همه را شامل شد فإمّا أن يجعل الامر للوجوب و يكون خروج المستحبات و العقود الجائزۃ من باب التخصیص و إمّا أن يجعل للقدر المشترك بین الوجوب و النهی فی شملها ایضاً همه را می‌گیرد، آن موقع اگر همه را بگیرد استدلال خراب می‌شود و قابل استدلال نیست، دیگر نمی‌توانید بگویید واجب است، قدر مشترک است، دیگر وجوب از دست می‌رود و علی هذا یسقط الاستدلال قدر مشترک را خراب می‌کند بعد ایشان تخصیص را ترجیح می‌دهند که استدلال درست بشود می‌گویند لکن اذا دار الامر بین التخصیص و المجاز فالاول أولى اولی این است که آن را حمل کنم بر وجوب و بگویم آنها تخصیصاً خارج هستند.

بعد اشکالی به شیخ^{رحمه الله} می‌گیرند می‌گویند: اگر کسی گفت شامل مستحبات می‌شود، خارج کردن آنها با تخصیص سخت است، سخت است که بگویم شامل تکالیف الهیه شده و مستحبات را گرفته است اما مستحبات واجب الوفاء نیستند، ایشان می‌گویند این مطلب مقداری سازگار نیست، بعد خودشان می‌گویند مگر این که کسی بگوید عقد یعنی عهد مشدد، آن تشدید و توثیق که قبلاً بحثش را کردیم، اگر این طور بگوید آن موقع ممکن است کسی بگوید که تخصیصاً خارج است.

اگر این طور بگویند که در عقد یک نوع توثیق و تشدید وجود دارد و به جهت توثیق و تشدید، مستحب بیرون می‌رود ایشان می‌گویند: اولاً این خودش خلاف ظاهر است آقایان ممکن است که زیر بار این حرف نروند که عقد را به معنای عهد مشدد بگیرند مخصوصاً آن صحیح ابن سنان که گفت مطلق عهد است، ثانیاً اگر گفتید عهد مشدد است آن موقع عقود جایزه هم تخصصاً بیرون می‌روند، اشکالی ندارد، اگر بیرون رفتند می‌دانید چه اتفاقی می‌افتد؟ اتفاقی که می‌افتد این است که عند الشک در اینکه این عقد جائز است یا لازم؟ دیگر از این آیه نمی‌توانید استفاده کنید، شبهه مصداقیه پیش می‌آید، خیلی فنی اشکال می‌کند، به شیخ رحمه الله می‌گویند: اگر عنوان عقد را اعم کردید از جائز و لازم عقود جایزه را با تخصیص بیرون کردید اشکالی ندارد، خروج حکمی است - قبلاً توضیح آن را عرض کردیم - چون می‌دانید عنوان العلماء صادق است، شک دارید که آیا فاسق است یا فاسق نیست؟ خروج فاسق حکمی است اما اگر گفتید: اصلاً فاسق عالم نیست آن موقع خروج موضوعی است، اگر گفتید عقد به اطلاقه موضوع است این یک حرف است و اگر گفتید که نه اصلاً عهد مشدد، موضوع است و عهد مشدد عقود جایزه را نمی‌گیرد، آن موقع چطور می‌خواهید از آن اصالة اللزوم را در بیاورید؟ عند الشک در لزوم، شبهه مصداقیه برای عنوان عام پیدا می‌کند.

لذا اولین اشکالی که ایشان به جناب شیخ رحمه الله دارند این است که جناب شیخ رحمک الله شما که اقرار دارید آیه، مطلق عقود را می‌گرد؛ صیغه را چه کار می‌کنید؟ اگر صیغه را واجب بدانید خروج مستحبات دچار اشکال است، می‌شود عقود جایزه را تخصیصاً بیرون کرد اما انصافاً مستحبات سخت می‌شود ارتکاز ما این نیست که بتوانیم بگوییم در مستحبات وفا به تکلف نداریم، خیر، اگر بپذیریم که داخل است، اگر بخواهید کاری کنید که مستحب بیرون باشد، عقد جائز از باب اینکه یک توثیق و تشدید در عهد قائل بشوید اشکالی ندارد خارج می‌شوند دیگر مشکلی هم با صیغه پیدا نمی‌کنیم،

صیغه ظاهر در وجوب عهد مشدد می شود و عهد مشدد هم تکالیف الهیه واجب و عقود لازم هستند، تخصیص هم نمی خورند عنوان هم درست می شود اما این دفعه از آن اصالة الزوم در نمی آید عند الشک در لزوم نمی توانید از آیه اوفوا استفاده کنید.

این بخش اول اشکال سید رحمه الله به اصالة الزومی است که شیخ رحمه الله می خواهند از آیه استفاده کنند، لذا می فرمایند: - ادامه عبارت ایشان این بود - لكن اذا دار الامر بين التخصيص و المجاز فالاول یعنی تخصیص، اولی است این حرف شیخ رحمه الله را تقویت می کند که صیغه ظاهر در وجوب بشود و آنها تخصیصاً بیرون بروند نعم بعد الاعتراف بشمولها للتکالیف الالهیه بله اگر کسی گفت که تکالیف داخل هستند یبعد خروج المستحبات منها سخت است که ارتکاز بپذیرد در مستحبات وفا را لازم نداریم، اصلاً مثل این است که مرغوب شارع این است که در مستحبات ما وافی به عهود و تکالیف مستحبان باشیم.

کما هو لازم الوجه کما اینکه لازمه وجه شما این است که مستحب خارج باشد، یعنی تخصیص قائل بشوید تا اینکه بتوانید کارتان را حل کنید، بعد اینجا احتمال می دهند ودعوی نمی شود مستحبات را تخصیصاً خارج کرد؟ و دعوی أن العقد هو العهد الموثق یا مشدد که قبلاً در تعابیر شیخ رحمه الله هم داشتیم در خود بحث معطاء خوانیم و لا توثيق فی المستحبات در مستحبات ما تشدید و توثیقی نداریم فهی خارجه من باب التخصص از باب تخصص مستحبات را خارج کنیم که مشکل خلاف ارتکاز بودن تخصیص یقه ما را نگیرد، ایشان می گویند اگر کسی چنین ادعایی کند که دیگر ما هیچ مشکلی پیدا نکنیم عقد منحصر بشود در تکالیف واجب و عقود لازم، تخصیص هم نمی خورد مستحب هم تخصیصاً خارج نیست تخصصاً می رود بیرون، ایشان می گویند این مطلب را می شود گفت ولی می دانید که مشکل آن چه چیزی است؟ اگر کسی این طور گفت اولاً بمنع اعتبار التوثيق اولاً آقایان

زیر بار نمی‌روند که در عقد تشدید و توثیق به این معنا قائل بشوند خود شیخ رحمه الله هم مطلق عهود را می‌گوید، صحیحه ابن سنان هم به ما کمک می‌کند که قبلاً اینها را بحث کردیم.

ثانیاً اشکال بعدی این است که - این اشکال مهم‌تر است - اصالة اللزوم از دست می‌رود، چون در عنوان، واجبات را دارید عقود جایزه را هم باید بیرون کنید چون آنها توثیق ندارند، فقط عقد لازم می‌ماند، آن موقع اذا شککنا در اینکه یک عقدی جائز است یا لازم؟ از عنوان بیرون می‌رود، لذا ایشان می‌فرمایند که و ثانیاً بأن لازمه اگر قائل به توثیق و تشدید و عدم تخصص شدید لازمه آن این است که عدم شمول العهود الجائزة ایضاً این شامل عقد جائز هم نمی‌شود عدم شموله للعقود الجائزة - عبارت ایشان را در این نرم‌افزارها تایپ کرده‌اند -.

عدم شموله للعقود الجائزة ایضاً آن موقع این عقد شامل عقد جائز هم نمی‌شود اذ لا توثیق فیها پس از عنوان عقد به خاطر اعتبار توثیق دو چیز بیرون رفت مستحبات تخصصاً بیرون رفت عقود جایزه هم تخصصاً بیرون رفت، اگر این طور شد فمع الشک فی اللزوم و الجواز آن موقع در بحث خودمان که می‌خواهیم عند الشک در لزوم در جواز، از آیه نمی‌توانیم استفاده کنیم لایمکن التمسک بالآیه لعدم احراز کون المشکوک داخلاً فیها چون شبهه مصداقیه عنوان عام می‌شود العقد، عقد یعنی عنوان لازم یجب الوفاء به، التکلیف الواجب یجب الوفاء به عقد شامل تکلیف واجب و عقد لازم است یعنی توثیق در آن هست.

ایشان می‌گویند: شبهه مصداقیه عام است، چون خروج، خروج موضوعی است نه حکمی، نمی‌توانید از اصالة العموم استفاده کنید - که قبلاً هم شرح آن را مفصل دادیم - ملاحظه می‌کنید ولی ریشه آن بحث‌هایی که قبلاً شده، همین عبارات بزرگان ما است، محقق اصفهانی رحمه الله، محقق نائینی رحمه الله و سید یزدی رحمه الله، در عبارت امام رحمه الله و آقای خوئی رحمه الله اینها بود و بحث آن را انجام داده‌ایم،

محقق ایروانی ^{رحمه الله} هم اینجا سهم داشتند که سهم ایشان هم محفوظ است، علی ای حال ایشان این طور اشکال کردند این اشکال اول ایشان به شیخ ^{رحمه الله} است که خیلی اشکال مهمی است.

ایشان می گویند که اگر این طور شد، اطلاق آیه را از دست می دهید و نمی توانید بگوئید آیه به درد اصالة اللزوم می خورد، ایشان اشکال گرفتند و اشکال در سیستم ایشان وارد آمد لذا اشکال اینکه نتوانم از آیه، لزوم را به دست بیاورم منحصر به آیه بیع و آیه تجارت نیست، قد عرفت اشکال را در آیه اوفوا بالعقود، شما گیر کردید، از یک طرف می گوئید عقود، مطلق عقود است و تکالیف را وارد می کنید، از یک طرف می خواهید به تخصیص دست بزنید تا صیغه در وجوب باقی بماند، صیغه از وجوب خارج بشود استدلالتان خراب می شود، صیغه بر وجوب بماند تخصیص می زند، تخصیص که می خواهید بزنید در مستحبات گیر هستید، تخصص که قائل بشوید عقود لازمه را بیرون می کنید در نتیجه اصالة اللزوم در اینجا از دست می رود، خیلی خلاصه و مرتب و منظم در چند عبارت کوتاه تقریباً به اساس استدلال شیخ ^{رحمه الله} اعتراض کردند، این یک فرمایش ایشان است.

اشکال دیگر سید صاحب عروه ^{رحمه الله} به جناب شیخ ^{رحمه الله}

اشکال دیگری هم ایشان در اینجا دارند که می گویند: این که می گوئید وفا واجب به مضمون عقد - که این را هم قبلاً بحث کردیم - مضمون عقد در اینجا به چه معنا است؟ اگر بحث جواز تصرف است، جواز تصرف مضمون عقد نیست، مضمون عقد تملیک است، تملیک آنی است و اصلاً استمرار ندارد، ایشان می گویند آن که استمرار دارد ملک است نه تملیک، ملک است که استمرار پیدا می کند و بعد آثار پیدا می کند، لذا ایشان می گویند یک اشکال این طرفی به شیخ ^{رحمه الله} دارند که شما که می گوئید وفا به مضمون عقد واجب است، مضمون عقد اگر تملیک باشد که انجام شد و مشکلی ندارد، دعوا سر

تملیک نیست، دعوا سر استمرار ملک و ترتب آثار ملک است بقاء و استمراراً علی العقد - در عبارت شیخ ^{رحمه الله} این مطلب بود -.

ایشان می گویند: این هم محل اشکال ما است، همان اشکال اول البته برای خراب کردن استدلال شیخ ^{رحمه الله} کافی بود که اصالة اللزوم را نمی توانم با اوفوا درست کنم، ولی این اشکال را هم دارند، ایشان می گویند يمكن أن يقال إن العموم الازماني اگر بخواهید یک عموم ازماني برای این عقد قائل بشوید آثار عقد را استمرار بدهید انما ينفع جایی چنین عموم و استمرار ازماني نافع است فیما كان وفائه قابلاً للاستمرار اگر این وفا قابل استمرار باشد بله، لا فی مثل العقود التي مفادها التملیک مفاد عقود تملیک است، تملیک آنی است فإنه غیر قابل للاستمرار ایشان کأنّ همان اشکال را دوباره تکرار می کنند که اینجا مضمون عقد و مقتضای عقد چه چیزی است که باید به آن وفا کنم.

اگر مقتضای عقد تملیک است که به تملیک وفا کردم، تملیک کردم، اگر مقتضای عقد استمرار این ملک است، اینکه مقتضای عقد نیست ترتب آثار بر ملک است بقاء فإنه تملیک غیر قابل للاستمرار، نعم اثره و هو الملیکة باقیه ابداً الی ان یرفعه رافع من تملیک دارم، یک ملکیت دارم، ملکیت اثر تملیک است، ولی ملکیت که مضمون عقد نیست که من به آن وفا کنم و الا فایجاد هذه الصفة كما هو مفاد قوله بعtek آنی ایشان در اینجا می گویند شما می خواهید تملیک ایجاد کنید، تملیک ایجاد شد، ایجاد این صفت یعنی شما تملیک را تحقق بدهید و او را مالک کنید، مالک شد، پس ایجاد صفت مالکیت و تملیک کردن عین به مشتری و ثمن به بایع مثلاً محقق شده است، اگر مضمون عقد این است، این محقق است، هم به آن وفا کردم و تمام شد آنچه که شما به آن استمرار می دهید ربطی به وفا به عقد ندارد - البته اینها را با مدرسه امام ^{رحمه الله} جواب دادیم - این همان اشکالی است - که عرض می کنم - به یک بیان دیگری محقق خوئی ^{رحمه الله} بیان کردند و لذا تعجب ما این است که

می‌گویند اشکال سید یزدی ^{رحمه الله} بیان آخر است، نه همان بیان خود ایشان است البته مگر اینکه مقصود، بخش اول استدلال ایشان باشد که عرض خواهم کرد.

خلاصه اشکال صاحب عروه ^{رحمه الله}

خلاصه اشکال ایشان این است که باید به مضمون عقد یا به مقتضای مقتضا، وفا کنم - به تعبیری که محقق خوئی ^{رحمه الله} به کار می‌بردند - به مقتضای عقد یا به مقتضای مقتضای عقد، مقتضای عقد هم تملیک است تملیک هم قابلیت استمرار ندارد، آنی است، محقق شد بنابراین ایشان می‌گویند که عموم ازمانی در جایی نافع است که چیزی قابل استمرار باشد؛ آن چیزی که قابل استمرار است ملکیت است نه تملیک و آنچه که مقتضای عقد است تملیک است نه ملکیت نعم اثره و هو المملکة باقیه ابداً الی ان یرفعه رافع و الا فایجاد هذه الصفة كما هو مفاد قوله بعثک آنی اذ لیس المراد من بعث او ملک، بعث ابداً او مکملک ابداً چون فرض بر این است که قید ابداً و تاییدی در اینجا ندارم بلکه یک ملک دارم یک بعث دارم که تحقق پیدا کرد، الان دعوا سراین نیست، دعوا سر این است که بعد از تحقق تملیک و وفای به مقتضای عقد که تملیک است آیا می‌توانم اثر ملکیت را ادامه بدهم؟ فترتیب آثار المملکة فی الزمان الثانی إنما هو من حیث إنها من مقتضیات المملکة این از مقتضای ملکیت است نه مقتضای عقد، این همان نکته‌ای است که می‌خواهم اصرار کنم، بگویم آقای خوئی ^{رحمه الله} هم این مطالب را گفته‌اند، شما به مقتضای مقتضا می‌خواهید ما را اخذ کنید مقتضا محقق شد، آنی بود، استمرار هم نداشت ولی مقتضای مقتضا که یک ملکیتی داشته باشم بعد مقتضای آن ملکیت این طور، ترتیب آثار المملکة فی الزمان الثانی انما هو من حیث انها من مقتضیات المملکة فلا یعد وفاء للعقد این دیگر وفا به عقد شمرده نمی‌شود، شما به عقد وفا نکردید، وفا به عقد، تحقق صفت مالکیت و تملیک آنی است که محقق شد، و بالجملة خلاصه‌اش این است والوفاء فی هذه العقود آنی

الحصول لانه عمل بمضمونها وفاء در این عقود آنی الحصول است و این عمل به مضمونش است و هو مجرد الحصول الملكية لا الملكية الابدیة ابدی شدن این ملکیت، نیاز به دلیل دارد و ترتیب آثار ربطی به آیه اوفوا ندارد.

اینها همه ثابت می‌کند عرائض قبلی ما را خوب بخوانید، صاحب عروه سید یزدی ^{رحمه الله} همان مطلبی را که محقق خوئی ^{رحمه الله} داشتند بیان می‌کردند، خودشان در اینجا بیان کردند، منتهی بله مطلب سید صاحب عروه ^{رحمه الله} دو بخش است، بخش اصلی استدلال ایشان این است که ما با مضمون آیه هم که کار نداشته باشیم، اطلاق آیه قابل اخذ نیست چون شبهه مصداقیه در آن هست، اطلاق قابل اخذ نیست، اگر اطلاق آیه به جهت وجود شبهه مصداقیه قابل اخذ نبود، پس اشکال شیخ ^{رحمه الله} به نبود اطلاق در آیه بیع و آیه تجارت اینجا هم هست.

اشکال دیگری که ایشان به آیه اوفوا می‌گیرند این است که اصلاً خود مضمون از آن استمرار در نمی‌آید، از وفا به مضمون، استمرار در نمی‌آید که به درد شما جناب شیخ ^{رحمه الله} بخورد، اگر اشکال، اشکال اول باشد اشکال به تمسک به اطلاق است اگر اشکال، اشکال دوم باشد که باز هم همین طور می‌شود یعنی شما می‌خواهید این را استمرار بدهید و بگوئید که حتی بعد از فسخ هم یک چنین اثری از آیه در نمی‌آید، لذا باید خدمت محقق خوئی ^{رحمه الله} عرض کنیم که سید صاحب عروه ^{رحمه الله} دو بیان دارند، یک بیانشان را شما اشکال به شیخ ^{رحمه الله} گرفتید، یک بیان دیگرشان هم که خود ایشان به اطلاق اشکال می‌گیرند با این بیانی که توضیح داده شد.

با توضیح این مطلب خوب توجه کنید که جمع آن چه می‌شود، سید صاحب عروه ^{رحمه الله} اصلاً آیه اوفوا را در لزوم بی‌اثر می‌دانند با دو بیان، محقق خوئی ^{رحمه الله} آیه اوفوا را دال بر لزوم می‌کنند مطابقهً - با توضیحی که مختصراً عرض می‌کنم - شیخ ^{رحمه الله} آیه اوفوا را دال بر لزوم می‌کند به دلالة التزامی

با سیستمی که آقایون قائل‌اند، بعد شیخ رحمه‌الله آیه احل را در لزوم بی‌اثر می‌کند، ولی در صحت قائل هستند، آیه تجارت را در لزوم بی‌اثر می‌کنند از باب نبود اطلاق با اشکالی که شیخ رحمه‌الله گرفته‌اند ولی در صحت قائل هستند، دلالت دو آیه بر صحت نزد شیخ رحمه‌الله دلالت التزامی است که آن را هم مختصری عرض می‌کنم و جمع می‌کنیم، در این فضا می‌خواهیم ببینیم آیا واقعاً محقق خوئی رحمه‌الله می‌تواند سه اشکال بگیرند یا خیر؟ ادامه مطلب ان‌شاء‌الله در جلسه بعد بررسی خود مدعی محقق خوئی رحمه‌الله با این جمع‌بندی‌ای که عرض کردم.

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۰۰/۳/۰۸

جلسه ۱۳۲

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام‌عزه)

خارج فقه



مرور مباحث گذشته: فرمایشات محقق خوئی رحمه‌الله

بحث ما در ارتباط با فرمایشات محقق خوئی رحمه‌الله در اشکالات ثلاثی بود که وارد کردن، حالا از آخر اشکالات وارد بشویم چون بحث آیه أوفوا را امسال کامل بحث کردیم دیگر معطل نشویم تا بعد برگردیم اشکال آخرشان این بود که می‌خواستند به استادشان محقق نائینی رحمه‌الله اشکال بگیرند که اگر آن اشکال شما درست باشد در آیه أوفوا هم درست است، عبارت را توضیح دادیم، گفتیم چون مصنف در أوفوا هم می‌خواهد با حلیت جمیع تصرفات کار کند، و چون می‌خواهد با اطلاق حلیت جمیع تصرفات کار کند و بگوید اطلاق حلیت جمیع تصرفات یا حرمت تصرف بعد از فسخ برای کسی که می‌خواهد بعد تصرف فسخ کند این لزوم را می‌آورد، محقق خوئی رحمه‌الله فرمودند: چون مناط

بعد عرض کردیم این تتمه را در جلد سی و هشت تنقیح آورده‌اند که **إن قلت** استاد شما آقای نائینی **رحمه الله** فارقی قائل شدند که عنوان آیه سوم، عقد به معنای حدثی و مصدری است و عقد به معنای حدثی و مصدری موضوع آیه است، این مشکل پیدا نمی‌کند برخلاف آنجایی که بحث حلیت مطرح است، حالا حلیت تصرفات متفرع بر عنوان بیع یا تصرفات متفرع بر عنوان تجارت، اینجا بحث عقد مطرح است و خواسته‌اند فارق قائل بشوند، محقق خوئی **رحمه الله** جواب داده‌اند که نه، درست است که موضوع عقد است ولی بعد از رجوع وقتی معاهده بهم می‌خورد حلیت خراب می‌شود، تعبیر ایشان این بود این را خواستند بخوانند، ما می‌خواهیم بگوییم این مطلبی را که در جلد سی و هشتم تنقیح گفته‌اند درست در می‌آید یا خیر؟

در مصباح در جلد پنجم این مطلب نیست اما در جلد سی و هشتم تنقیح این را آورده‌اند و فرمودند:

لَإِنَّا إِذَا اِغْمَضْنَا عَنِ النَّظَرِ عَنْ مَا ذَكَرْنَا فِي وَجْهِ الدَّعْوَى الثَّانِيَةِ مَا كَهْ گفْتیم اشکال وارد نیست، اما اگر از ادعای دوممان کوتاه آمدیم و گفتیم که اشکال وارد است و بینینا علی أن التمسك بالاطلاق عند الشك فی الفسخ ایضاً غیر صحیح گفتی بعد از شک در فسخ اطلاقی نسبت به حالات حکم و رافع حکم وجود ندارد و هذا یأتی فی التمسك باطلاق الامر بالوفاء بالعقود ایضاً این در آیه أوفوا هم می‌آید لأنّ الحكم وإن رُتّب فیها علی العقد بمعناه المصدري اینجا این تصریح را دارند، عبارت در اینجا قوی‌تر است و الفسخ و انما يتعلق بالعقد الحاصلة من المصدر فسخ به عقده و گره می‌خورد،

عقد به معنای حدثی و مصدری اش موضوع است الا أن العقد إذا فسخت وقتی که عقده فسخ می شود فلا محالة یرتفع وجوب الوفاء بالعقد ولو بمعناه المصدری اذ لا معنی لوجوب الوفاء بالعقد بعد فسخ المعاملة چون معنا ندارد که معامله فسخ بشود و بعد عقد، واجب الوفاء باشد ایشان این طور بیان می کند و علیه فالشک فی نفوذ الفسخ یرجع الی الشک فی وجوب الوفاء لذا اگر کسی شک در نفوذ فسخ کرد شک در وجوب وفاء بالعقد می کند حتی به معنای مصدری اش و چون شما این را قبول دارید لذا استدلال نمی شود.

اشکال به محقق خوئی رحمه الله

سؤال مهمی که در این بخش آیه أوفوا از ایشان داریم این است که مختار محقق خوئی رحمه الله در بحث وجه دلالت آیه أوفوا بر لزوم، دلالت مطابقی بود - که ما آن را رد کردیم - یک بحثی با ایشان سر معنای وفا تبعاً للامام رحمه الله داشتیم که کار به آن نداریم، بحث آن را انجام دادیم، امسال دیگر رجوع نمی کنیم، اما خود ایشان در تقریر بیان شیخ رحمه الله این را بیان کردن، گفتند: شیخ رحمه الله می خواهد دلالت آیه بر لزوم را درست کند از باب اینکه آیه حلیت تصرفات را قبل از فسخ و بعد از فسخ برای متعاملین قائل می شود و بعد از فسخ می گوید فاسخ حق تصرف در مال غیر ندارد و آن حرمت تصرف لازم مساوی است با لزوم عقد، این طور استدلال کردند و همه را توضیح دادن.

بعد آنجا اشکالی مطرح شد به نام شبهه مصداقیه و ربما یورد علی الاستدلال بالآیه الکریمه خود شما جناب آقای خوئی فرمودید بأنّها تدل علی وجوب الالتزام بالعقد ما دام العقد موجوداً لأنّ للمعاقده بقاء عرفياً چون گفتند اشکال این است که معاهده یک بقاء عرفی دارد، عقد بقاء عرفی ندارد، عقد معنای حدثی و مصدری دارد، ولی معاهده بقاء عرفی دارد، آنچه که باقی است معاهده است نه

عقد، عقد که معنای حدی است و در واقع تدریجاً به وجود می‌آید و ینصرم، یوجد و ینصرم همین‌طور می‌آید و می‌رود، کلمه است، لفظی است که می‌آید و می‌رود یا فعلی است که انجام می‌شود عقد است، یوجد و ینصرم است، ولی معاهده بقاء عرفی دارد ولی معاهده باید باشد تا وجوب وفا به آن باید داشته باشیم، بعد از فسخ نمی‌دانیم که معاهده باقی است یا باقی نیست، لذا آنجا شبهه مصداقیه را در تمسک به عام مطرح کردید که ما هم آن را خواندیم.

پس عقد به معنای حدی و مصدری بقاء عرفی ندارد، معاهده بقاء عرفی دارد ولی بعد از فسخ، نمی‌دانم که معاهده ای دارم یا ندارم - که آن را امسال به یک مناسبتی به عنوان شبهه مصداقیه خواندیم - تمسک شبهه مصداقیه عام در خودش، العقد وجب الوفاء به، نمی‌دانم بعد از فسخ عقدی دارم (عقد به معنای معاهده) فمادام موجوداً يجب الالتزام به و یحرم نقضه دون ما اذا كان معدوماً او مشکوک الوجود اشکال را گفتید و من الواضح أن العقد بعد فسخ احدهما غیر معلوم الوجود لاحتمال ارتفاعه شبهه مصداقیه را مطرح کردید و مع الشک فی وجود الموضوع اگر شک در وجود موضوع کردید معنی للتمسک بالاطلاق العالم يجب اكرامه نمی‌دانم که عالم است یا عالم نیست، می‌توانم بگویم که اكرام او را شامل می‌شود ؟ العقد يجب الوفاء به نمی‌دانم که عقدی دارم یا ندارم.

و فيه شما جواب دادید، این جواب، جواب استادان محقق نائینی رحمه الله است که اینجا آقای نائینی رحمه الله از آن استفاده می‌کنند فيه جواب دادید که نه أن الكلام ليس في الملكية الحاصلة بالعقد گفتید دعوا سر ملکیت نیست بلکه دعوا سر خود عقد است، این‌طور گفتید، شما می‌توانید بگوئید ملکیت بعد از رجوع مشکوک است ولی نمی‌توانید بگوئید عقد به معنای مصدری مشکوک است، ببینید آنجا این‌طور بیان کردید، گفتید موضوع آیه معاهده نیست، عقد به معنای مصدری است و شکی در عقد به معنای مصدری نیست، رجوع عقد به معنای مصدری را خراب نمی‌کند و لذا گفتید بر اساس بیان

شیخ رحمه الله شبهه مصداقیه نداریم، شیخ رحمه الله هم متعرض شبهه نشده است، چرا؟ چون اصلاً جا ندارد.

بعد گفتید أنّ الكلام ليس في الملكية الحاصلة بالعقد حتى يقال بأنّ الملكية بعد الفسخ او رجوع احدهما مشكوكه دعوا سر ملکیت نیست فلا يصح الاستدلال بالآیه بل الكلام في أنّ الآیه تدل على وجوب الالتزام بالعقد و عدم جواز نقض العقد و العقد ليس له بقاء العرفی عقد به معنای مصدری بقاء عرفی ندارد بل هو امر یوجد و ینهدم و هو بحدوثه یكون موضوعاً لوجوب الالتزام بمتعلق عقد به حدوثه الان موضوع آیه است، گفته العقد يجب الوفاء به، مثل نذر، نذر بحدوثه موضوع وجوب وفا به نذر است، وقف بحدوثه، اینها را خود شما توضیح دادید و گفتید معنای حدثی معنای مصدری به نظر می رسد موضوع در آیه است.

اگر معنای حدثی و معنای مصدری موضوع است لذا گفتید شبهه مصداقیه در این فضا وجود ندارد بعد یک اشکال اصلی دیگری به شیخ رحمه الله گرفتید و حرف ایشان را کنار گذاشتید دلالت مطابقی آیه أوفوا را درست کردید که درهم وافی درهم تام است - که توضیحاتش را قبلاً عرض کردیم - ولی این اشکال را برطرف کردید، فرمایش استادتان محقق نائینی رحمه الله را قبول کردید که یک معنای حدثی مصدری دارم که این معنای حدثی مصدری موضوع حکم شرعی است، اگر معنای حدثی مصدری موضوع حکم شرعی است آن موقع این معنا الی الابد موضوع وجوب وفا است، خودتان تعبیر کردید ملاحظه بفرمائید و الایه باطلاقها تدل علی وجوب الالتزام بالعقد بمجرد حدوثه و عدم جواز رفع الید عن متعلقه الی الابد باطلاقها هذا كما وهو الحال فی النذر فانه بحدوثه یكون موضوعاً لوجوب الوفاء بمتعلقه الی الابد این را بیان کردید در جلد دوم مصباح الفقاهه هم با یک بیانات محدودتری این مطلب را دارید و همین طور جلد دوم در تقریر دلالت آیه أوفوا بر لزوم، در جلد سی

و ششم تنقیح آنجایی که استدلال می‌کردید در همین بحث خودمان، یعنی ادله اصالة لزوم فی المعاملات را می‌گوئیم، در جلد سی و هشت بحث خیارات است، جلد سی و شش بحث خودمان است، آنجا هم شما آیه أوفوا را آوردید، آیه أوفوا را بحث کردید که آیه أوفوا دلالت می‌کند بعد با همین بیان ادله لزوم را که آوردید، یکی از ادله لزوم آیه أوفوا است که استدلال کردید که در آیه أوفوا لزوم داریم و با لزوم همین‌طور شبهه مصداقیه را هم برطرف کردید با همین بیانات یعنی الخامس قوله تعالى أوفوا بالعقود حالا مبنای خودشان که دلالت مطابقی است کاری نداریم، مبنای شیخ رحمه الله را تبیین می‌کنند هم در مصباح و هم در (تنقیح).

اگر این‌طور شد سؤال ما این است که چطور می‌گویید بعد از فسخ، فسخ به معاهده بخورد چرا عقد از بین می‌رود؟ الان اینجا چطور به استادتان محقق نائینی رحمه الله اشکال می‌کنید که بله والفسخ انما يتعلق بالعقده الحاصله عقده حاصله موضوع آیه نیست، حکم وجوب وفا اگر مترتب است رتب علی العقد به معنای حدثی و مصدری‌اش این موضوعش عقد به معنای حدثی و مصدری است، اگر قبول کردم که معنای حدثی عقد موضوع است و معنای حدثی حکم را تأمین می‌کند و اطلاق حکم را درست می‌کند، تا ابد این معنای حدثی موضوع است، مثل وقف مثل نذر، لذا به نظر ما نمی‌دانیم واقعش چیست، انسجامی در فرمایش استاد ایشان محقق نائینی رحمه الله هست محقق نائینی رحمه الله می‌گویند: اگر آنجا توانستم با معنای حدثی شبهه مصداقیه را حل کنم اینجا هم می‌گویم فارق بین این آیه و آیه حلیت این است که عقد به معنای حدثی را موضع قرار می‌دهم و حکم بر این عقد به معنای حدثی بار است، رجوع هم آن را نمی‌تواند برهم بزند، لذا نمی‌توانیم فالتشک فی نفوذ الفسخ نه ما دیگر شکی در نفوذ فسخ نداریم يرجع الی الی الشک فی وجوب من شکی در نفوذ فسخ ندارم چون اگر فسخ

بخواد بخورد به معاهده ایی می خورد که بقاء عرفی دارد، خوب معاهده که موضوع نیست، بله یک بار این مبنا را اختیار می کنم - الان دارم در فضای محقق نائینی (ره) بحث می کنم -.

بنابراین در آیه اوفوا چون مبنای ما طور دیگری شد و با همان بیانات حضرت امام رحمه الله کار کردیم و این تحلیل حضرت آقای خوئی رحمه الله را در تحلیل آیه اوفوا و خلاصه وفا و وجوب وفا و اینها با آن کار نکردیم و توانستیم از آیه اوفوا هم صحت را استفاده کنیم و هم لزوم را استفاده کنیم، کمالینکه از حدیث شرط استفاده می کردیم و نمی خواهیم تکرار کنیم، آنجا چون بحث را با اطراف مختلف و آراء مختلفش مفصل بحث کردیم، و فرمایشات سید یزدی رحمه الله را که آنجا عرض کردم و جای های دیگر آنجا همه اطراف را بررسی کردیم، وفا چیست؟ وجوب وفا چیست؟ اطلاق وجوب وفا چطور است؟ حکم وضعی چیست؟ حکم تکلیفی چیست؟ اما الان در فضای فرمایش محقق نائینی رحمه الله اگر معنای حدیثی عقد را موضوع وجوب وفای قرارداد آن موقع نمی تواند به این راحتی به محقق نائینی رحمه الله اشکال کند که نه آن اشکال به اینجا هم وارد است، نه، محقق نائینی رحمه الله توجه کرده است که اشکالی وجود دارد که بحث این است که مثلاً حلیت نسبت به رافعهش اطلاق ندارد، حالا شما می خواهید بگوئید اطلاق دارد در بحث دومتان بحث دیگری است که آن را بررسی می کنیم ولی آن اشکال نسبت به عقد مطرح نیست چون معنای حدیثی اش موضوع آیه است و رجوعی که بخواد حکم را بهم بزند، موضوع را نمی تواند بهم بزند، معاهده را می تواند بهم بزند ولی معاهده در آیه موضوعیت ندارد، این اشکال سوم را کنار می گذاریم چون بحث آیه اوفوا را خیلی بررسی کردیم.

سر جای خودش زیر بار معنای مطابقی محقق خوئی رحمه الله نرفتیم، اشکال این را در آیه اوفوا با فرض موضوعیت معنای حدیثی نمی فهمیم، در این جهت با آن فرض، حق با محقق نائینی رحمه الله است، این تمام برود کنار آیه برمی گردیم به آیه اول یعنی آن اصل استدلال محقق خوئی رحمه الله اصل استدلال

ایشان این است که جناب شیخ رحمه الله خواسته از اطلاق حلیت تصرفات بالدلالة الالتزامیه لزوم را استفاده کند بگوید حلیت تصرفات در آیه بیع مدلول مطابقی آیه است و مدلول التزامی آیه هم در آنجا مثلاً صحت معاطاء است اینجا هم از اطلاقش لزوم بیع را استفاده کند، فرمایش محقق خوئی رحمه الله این است و لذا عرض کردم می‌گویند که شیخ رحمه الله در صحت دچار اشکال شده است چون خواسته با دلالت التزامی کار کند و الان هم در لزوم اشکال شان این است که از آیه استفاده نمی‌کنیم که مدلول مطابقی آیه صحت تصرفات باشد، بعد اطلاق این صحت تصرفات بعد از فسخ لزوم را برساند، حلیت تصرفات را استفاده نمی‌کنیم تا به صحت برسیم بعد هم به لزوم، این مطلب را متوجه نمی‌شویم.

اینجا یک نکته مهمی وجود دارد که عجیب است که آن نکته را هم محقق خوئی رحمه الله متعرض شده‌اند ولی ناقص متعرض شده‌اند و آن موقع که نظر شیخ رحمه الله در باب أحلّ را بحث می‌کردیم یادآوری کردیم الان هم مختصر یادآوری می‌کنم که تکلیف اشکال محقق خوئی رحمه الله معلوم بشود، آنجا درباره عبارت شیخ رحمه الله سه احتمال بلکه چهار احتمال در أحلّ داده شده است، عبارت شیخ رحمه الله را در مکاسب ملاحظه کنید همین‌طور مرور عبارت شیخ رحمه الله در أحلّ را که معلوم بشود درگیری مان با شیخ رحمه الله کجا است و این اشکال محقق خوئی رحمه الله چطوری باید تحلیل بشود، حالا چون بحث انجام شده است ولی معلوم بشود که اشکال ایشان وارد است یا وارد نیست و به کجا می‌خورد؟

بیانات شیخ رحمه الله در بحث «أحلّ الله البيع»

شیخ رحمه الله در مسئله أحلّ سه یا چهار بیان در بحث «أحلّ الله البيع» دارند که باید معلوم بشود که اشکال محقق خوئی رحمه الله به کدام معنای شیخ رحمه الله است و اگر هم بخواهند استدلال کنند به اینکه

شیخ رحمه الله در صحت یا در لزوم دچار اشکال شده‌اند، معلوم بشود، ورود شیخ رحمه الله به ادله صحت معاطاة اول با آوردن سیره است و یدل علیه ایضاً بعد از سیره و قوله «أحلّ الله البيع» حیث تدل علی حلیه جمیع تصرفات مترتبة علی البیع آیه دلالت بر حلیت جمیع تصرفات مترتبة بر بیع می‌کند که شیخ رحمه الله می‌گویند اگر این آیه دلالت بر حلیت جمیع تصرفات مترتبة کرد آن موقع دلالت می‌کند بر صحت معاطاة محقق خوئی رحمه الله این را بحث می‌کردند.

بعد شیخ رحمه الله می‌گویند بل قد یقال وجه دوم را بأنّ الآیة دالّة عرفاً بالمطابقة علی صحت البیع اولی بالالتزام بود مدلول مطابقی اش حکم تکلیفی بود مدلول التزامی اش حکم وضعی صحت بود لا مجرد الحكم التکلیفی که فرع اول باشد بعد شیخ رحمه الله این را رد می‌کنند لکنّه محل تأمل در این دچار اشکال می‌شوند، بعد خلاصه این را جلو می‌برند مما ذکر یظهر وجه التمسک بقوله الا أن تكون تجارة عن تراض که حالا بعداً می‌گوئیم که این احتمالات بیع در آنجا هم باید پیاده بشود، بعد که ادله را تمام می‌کنند به این بخش می‌رسند که این ملازمه‌ای که شما درست کردید و کیف کان ففی الآیتین چون بقیه ادله را اشکال می‌کنند در آیتین یعنی در آیه أحلّ و آیه تجارت مع السیرة کفایة این دو را که تبیین می‌کنند می‌گویند در این دو کفایت است و درست هستند شیخ رحمه الله به خودشان اشکال می‌کنند که اللهم الا أن یقال مگر اینکه کسی اشکال کند، چه اشکالی به ما کند؟ اشکال کند که شما نمی‌توانید از آیه استفاده کنید، چرا نمی‌توانید؟ فإنّهما لا تدلان علی الملک این دو آیه دلالت بر ملک نمی‌کنند، چه دلالتی؟ دلالتی التزامی، چون قرار بر این بود که مفاد مطابقی‌شان تکلیفی باشد مفاد التزامی‌شان ملکیت و ملکیت و صحت بیع و تجارت باشد.

و انما تدلان علی اباحة جمیع التصرفات شیخ رحمه الله اینجا آن ملازمه را اشکال کرده‌اند که محقق خوئی رحمه الله هم اشاره کردند گفتند: شیخ رحمه الله مطابقه را تکلیف گرفت التزام را ملکیت و صحت ولی

در آن دچار اشکال شد، خود شیخ^{رحمه الله} اشکال می‌کنند که چنین ملازمه‌ای را نمی‌توانیم شرعاً قائل بشویم اباحه تصرفات در عقد قولی ملازمه شرعی با صحت و ملکیت دارد، اگر گفتند همه تصرفات حتی تصرفات متوقف بر ملک حلال است، یعنی در بیع قولی «أحلّ الله البيع» بیع قولی با صیغه ایجاب و قبولی، نه فعلی نه معاطاتی، در ایجاب و قبولی و بیع قولی خدای متعال همه تصرفات متوقف بر بیع را وقتی حلال کرد من جمله این تصرف و طی است بخريد و وطی اش کنید چون ملکش است، من جمله این تصرفات فروختن آن است، بخشیدن آن است، هبه کردن آن است.

شیخ^{رحمه الله} می‌گویند این ملازمه در بیع قولی وجود دارد، اما در بیع معاطاتی که با فعل کار می‌کنیم، خیر، اباحه داریم اما ملک نداریم، إن قلت که آن تصرفاتی که متفرع بر ملک هستند؟ می‌گویند که یک ملکیت آنی قبل از مثلاً وطی و قبل از بیع و قبل از هبه به وجود بیاید چه اشکالی دارد؟ پس ملکیت من حين المعاطاة تحقق پیدا نمی‌کند، خود شیخ^{رحمه الله} این اشکال را وارد می‌کنند. بعد خود شیخ^{رحمه الله} که این اشکال را وارد می‌کنند مفصل آن را بحث می‌کنند در نهایت به اینجا می‌رسند، وقتی که خود شیخ^{رحمه الله} دلالت التزامی را از باب ملازمه شرعی دچار اشکال می‌کند قبل از آن هم دلالت مطابقی بر صحت را دچار اشکال کرده بود، بعد یک بیان سومی دارند فالاولی حينئذ التمسک فی المطلب بأن المتبادر عرفاً من حلّ البيع صحته شرعاً اولی این است که در مطلب به یک تبادر عرفی تمسک کنم، این بحث اصلی ما است، این وجه سوم حرف شیخ^{رحمه الله} می‌شود، ما باید از محقق خوئی^{رحمه الله} توضیح بخواهیم که شما این وجه سوم شیخ^{رحمه الله} را چطور تحلیل می‌کنید؟ محقق خوئی^{رحمه الله} یک اشاره‌ای هم به آن کرده‌اند که حالا عرض خواهیم کرد.

شیخ^{رحمه الله} تا حالا سه فرض دارند، فرض اول که بگویم حلیت تکلیفی مفاد مطابقی اش است حلیت وضعی التزامی است، محقق خوئی^{رحمه الله} تا الان با این کار کردند، فرض دوم این است که بگویم نه

اصلاً صحت را مطابقت به ما می دهد، حلیت یعنی وضعی بالمطابقت، خود شیخ رحمه الله گفت محل تأمل، اولی را که ملازمه است از باب ملازمه شرعی اشکال کردند، بعد این سومی را که اولی حینئذ التمسک فی المطلب بأن المتبادر عرفاً من حلّ البیع صحته شرعاً باید ببینیم حضرت آقای خوئی رحمه الله در اینجا نظرشان چیست که شیخ رحمه الله اینجا چه می خواهند بفرمایند؟

تفسیر کلام شیخ رحمه الله

این مطلب شیخ رحمه الله را دو نحوه تفسیر کردند، یک تفسیر آن تفسیری است که محقق اصفهانی رحمه الله در حاشیه مکاسبشان بیان می کنند، تفسیری که محقق اصفهانی رحمه الله در حاشیه مکاسب ارائه می کنند یک تفسیر خاص است، به اصطلاح از آن ملازمه عرفی درآورده اند. یک تفسیر دیگری وجود دارد که نه اصلاً مطابقت که ملاحظه بفرمائید که ببینیم بالاخره اشکال محقق خوئی رحمه الله به شیخ رحمه الله در کدام فضا است و محقق خوئی رحمه الله در کدام فضا به شیخ رحمه الله اشکال می گیرند که آیه اُحلّ دلالت نمی کند و شیخی که می خواهد الان از اُحلّ لزوم را در بیاورد در همان فضایی که با صحت کارکرده است کار می کند از آیه تجارت هم که می خواهد لزوم را در بیاورد با فرض این است که وجه دلالت تجارت را عرض کردم قبلاً برای مستثنی است نه مستثنی منه، نه خود حصر و استثناء، دعوی ما سر این دو آیه است اوفوا را گذاشتیم کنار.

ببینیم شیخ رحمه الله چگونه دلالتش را تصویر می کند یک، در لزوم چطور می خواهند به این دو تا آیه اشکال کنند دو، و باید فرمایش محقق خوئی رحمه الله را در این فضا سؤال کنیم که شما جناب آقای خوئی رحمه الله با آن تقریر اول شیخ رحمه الله کار می کنید یا با تقریر نهائی شیخ رحمه الله؟ ب تحلیل خودتان که ملازمه عرفی درست می کنید این را توضیح بیشتری بدهیم و جمع کنیم آیه اُحلّ را بر اساس مختاری

که در عبارت شیخ رحمه الله داشتیم دلالتش را بر لزوم، کما اینکه آیه تجارت یعنی مستثنی را دلالتش را بر لزوم ان شاء الله و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

بسم الله الرحمن الرحیم



خارج فقه

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام غزه)

جلسه ۱۳۳

۴۰۰/۳/۰۹

مرور مباحث گذشته، اشکالات محقق خوئی رحمه الله به شیخ رحمه الله

بحث ما درباره اشکالات محقق خوئی رحمه الله به شیخ رحمه الله بود، شیخ رحمه الله ادعا کرده بود اطلاق آیه
أحلّ و آیه تجارت لزوم را درست می‌کند، محقق خوئی رحمه الله اشکال می‌گرفتند که نه ما متوجه
نمی‌شویم و چنین اطلاقی وجود ندارد، بعد عرض کردیم که ببینیم اشکال محقق خوئی رحمه الله با دو
بیانی که شیخ رحمه الله نقل می‌کنند وارد است یا بیان دیگری هم در حرف شیخ رحمه الله هست که می‌شود
مسئله را حل کرد، اینجا گیر کردیم.

دلالت آیه بر صحت معاطاء را چند سال قبل مفصل بحث کردیم آن اوائل بحث معاطاء بود و آنجا
بیانات شیخ رحمه الله، بیانات مرحوم آخوند رحمه الله، بیانات محقق اصفهانی رحمه الله، بیانات علامه طباطبایی
رحمه الله و بیانات حضرت امام رحمه الله را مفصل جمع کردیم کما اینکه بیانات هدی الطالب مرحوم آقای
مروج رحمه الله - رضوان خدا بر همه این بزرگان باشد - را مفصل جمع کردیم منتهی اجمالاً عرض

کردیم که جناب شیخ ^{رحمه الله} در آیه أحلّ سه بیان دارند و این سه بیان باید شماره گذاری بشود تا تکلیف مطلب شیخ ^{رحمه الله} معلوم بشود اولاً، بعد ببینیم این اشکالی که محقق خوئی ^{رحمه الله} وارد می‌کند در کدام فضا است؟

جلسه قبل عرض کردم که بیان اول شیخ ^{رحمه الله} همان بیانی است که محقق خوئی ^{رحمه الله} نقل کردند که آیه بر حلیت تکلیفی جمیع تصرفات مطابقت دلالّت می‌کند، بعد شیخ ^{رحمه الله} به دنبال این هستند که با یک ملازمه‌ای صحت بیع را از آن استفاده کنند، محقق خوئی ^{رحمه الله} هم نقل کردند که آن ملازمه، ملازم شرعی است بعد هم شیخ ^{رحمه الله} به آن ملازمه شرعی اشکال گرفتند که آن ملازمه شرعی محل اشکال است عبارتش را می‌خوانیم و قبلاً هم خواندیم.

بیان قول اول شیخ ^{رحمه الله} در آیه أحلّ

لذا شیخ ^{رحمه الله} گفتند: عموم قوله تعالی «أحلّ الله البيع» حیث إنّهُ يدلّ علی جمیع التصرفات المترتبة علی البیع شیخ ^{رحمه الله} حلیت جمیع تصرفات را فتوا داده‌اند و اگر دلالّت بر حلیت جمیع تصرفات کرد بعمومه از باب حذف مضاف یا از باب مجاز در اسناد هر چه که هست، کاری به تحلیل آن نداریم ولی یک عمومی درباره حلیت جمیع تصرفات عمل آمد آن موقع این دلالّت می‌کند بر صحت بیع بالملازمه، چون همه تصرفات حتی تصرفات متوقف بر ملک که عرض کردم مثل و طی جاریه، مثل فروختن جاریه، مثل وقف کردن، مثل هبه کردن او، و طی ملک و وقف ملک می‌خواهد، تصرفات متوقف بر ملک وقتی حلال شدند دلالّت می‌کند بر اینکه این بیع قطعاً صحیح است «أحلّ الله البيع» حلیت تکلیفی همه تصرفات است ملازمه صحت، این همان فرمایشی است که محقق خوئی ^{رحمه الله} با آن کار کرده‌اند این قول اول شیخ ^{رحمه الله} می‌باشد.

بیان دوم شیخ رحمه الله در آیه أحلّ

بعد شیخ رحمه الله دارند که بل قد يقال - عبارت را خواندم و گفتم که عبارت را نگاه کنید - بأنّ الآیه دالّه عرفاً بالمطابقة علی صحة البیع نه اصلاً بحث التزامی در کار نیست مطابقة صحت را می دهد لا مجرد الحكم التکلیفی اینکه آیه حکم تکلیفی صحت تصرفات یعنی أحلّ تکلیفی بشود بعد بالملازمة صحت از آن استفاده بشود، بعد شیخ رحمه الله گفتند لکنّه محل تأمل اینجا شیخ رحمه الله گفتند تأمل، در وجه تأمل آقایان خیلی بحث دارند، یک احتمال می دادند که این حرف شیخ رحمه الله با مبنای ایشان سازگار نیست، چون شیخ رحمه الله قائل است به اینکه حکم وضعی باید از حکم وضعی انتزاع بشود، نمی شود مستقیماً جعل صحت کنیم، عده ای این طور احتمال می دادند، عده ای هم می گفتند که شیخ رحمه الله با مبنای خودشان اشکال نمی گیرند بلکه می گویند حتی با مبنای دیگران هم جامعی بین حل وضعی و حل تکلیفی نداریم که از آیه حل وضعی در بیاید، مخصوصاً چون حرّم الربا بعد از آن می آید، تأمل را بعضی ها این طور معنا کرده اند.

در بحث های اخیرمان نشان دادیم که اصلاً امام رحمه الله می فرمایند: غلط است کسی بگوید شیخ رحمه الله قائل به جعل وضع نیست که بعد آقایان بخواهند با این مبنا، عبارات شیخ رحمه الله را خراب کنند، نه اتفاقاً این طور عبارات ها ممکن است نشان بدهد که شیخ رحمه الله اصلاً قائل به جعل است، اگر این عبارات ها صریح در این باشد که شیخ رحمه الله با مبنای قائل به جعل وضع است یعنی شیخ رحمه الله جدل نمی کند و لذا در ذیل آیه اوفوا دفاع کردیم از این فرمایش امام رحمه الله و گفتیم این عبارتی که ایشان به شیخ رحمه الله نسبت می دهند مرحوم آخوند رحمه الله هم در کفایه نسبت داده اند، خیلی روشن نیست.

علی‌ای حال اگر از آن اشکال بگذریم یعنی زیر بار بحث مبنای نرویم که شیخ ^{رحمه‌الله} قائل است به اینکه جعل وضع امکان ندارد و حکم وضعی انتزاعی است، نه بگوییم که شیخ ^{رحمه‌الله} قائل به جعل وضع هم هست، و خیلی از عبارت‌های شیخ ^{رحمه‌الله} در خیلی از جای‌های فقه ظاهر در همین است که امام هم فرموده‌اند یکی از آنها هم همین است آن موقع تنها اشکالی که باقی می‌ماند اشکال جامع است، جامع بین وضع و تکلیف مثلاً اگر وجود نداشته باشد ممکن است آن موقع بگوییم شیخ ^{رحمه‌الله} خودشان گفته‌اند تأمل، این را نپذیرفته‌اند، این عبارت دوم شیخ ^{رحمه‌الله} است، پس تا اینجا شیخ ^{رحمه‌الله} حلیت را تکلیفی گرفته است و با ملازمه خواسته است وضع را درست کنند، آن موقع فتوای ما این می‌شود که شیخ ^{رحمه‌الله} قائل به جعل وضع هست اما لسان جعل دلالت التزامی، اگر بتوانیم جامع را قبول کنیم لسانش می‌شود دلالت مطابقی، ولی قائل به جعل وضع است و لازم نیست که وضع را از تکلیف انتزاع کند.

با این دو وجه که شیخ ^{رحمه‌الله} درست می‌کند و از حرف‌هایشان دفاع می‌کنند می‌توانید دو مطلب را در بیاورید و مما ذکر يظهر وجه التمسک بقوله «الا أن تكون تجارة عن تراض» مما ذکر یعنی شما می‌توانید از «تجارة عن تراض» دو مطلب را در بیاورید، می‌تواند «تجارة عن تراض» دلالت کند بر حلیت جمیع تصرفات، هر تصرفی که با تجارت باشد حلال است، حالا یا بگویید حلیت جمیع تصرفات بعد از آن به دلالت التزامی صحت تجارت را در بیاورید، یا بگویید نه، اصلاً بالدلالة مطابقی ناظر به صحت تجارت است، این نظر شیخ ^{رحمه‌الله} است.

اشکال شیخ رحمه الله به دلالت التزامی

بعد عبارت سوم شیخ رحمه الله را عرض کردم که آن برای ما مهم است، شیخ رحمه الله بعد از این دو آیه یک سری ادله می آورند بعد از آن شروع می کنند به اشکال کردن به ملازمه، اگر کسی اشکال کند می رساندش بعد از ادله دیگر سلطنت و کجا و کجا، آنها را شیخ رحمه الله اشکال می گیرند و می گویند: و کیف کان ففی الآيتين مع السيرة كفايةً دو آیه یعنی آیه أحلّ و آیه تجارت دلالت بر صحت بیع و صحت تجارت کردند، شیخ رحمه الله مطابقی را محل تأمل دانست، التزامی را قبول کرد، می گوید سیره با آن دو آیه مشکل ما را حل می کند، بعد خودشان اشکال می گیرند اللهم الا أن يقال می خواهد به دلالة التزامی اشکال بگیرد إنهما لا تدلان على الملك اینها دلالت بر ملک نمی کنند انما تدلان على اباحة جميع التصرفات حتى المتوقفة على الملك كالبيع و الوطى و العتق و **الایصاء** اینها تصرفات متوقف بر ملک هستند و اباحة هذه التصرفات انما تستلزم الملك بالملازمة الشرعية اینجا تصریح عبارت شیخ رحمه الله است خوب دقت کنید.

شیخ رحمه الله در اینجا نشان می دهند که آن ملازمه شرعی بوده است، بله در عرف متشرعه و در لسان متشرعه آن گونه تصرفات حتماً مستلزم ملک هستند، بعد شیخ رحمه الله می گویند: اگر ملازمه شرعی است در بیع قولی وجود دارد ولی در بیع فعلی وجود ندارد، می خواهد ملازمه را خراب کند، همان نکته ای که محقق خوئی رحمه الله بیان کردند می گفتند شیخ رحمه الله به دنبال ملازمه شرعی رفت بعد هم دچار مشکل شدند، خود شیخ رحمه الله هم تصریح می کنند، چرا در بیع قولی؟ چون همه فقها قائل هستند و اجماع دارند بر اینکه اگر بیع بالصیغه اتفاق افتاد، بیع قولی اتفاق افتاد ملازمه دارد با همه صحت تصرفات و صحت هم ملازمه با ملک دارد، از حین اجرای صیغه، متبایع مالک می شوند، مسلم است اما در بیع فعلی چنین اجماعی وجود ندارد، تا قبل از محقق، ما دعوایمان سر معاطاة است، شیخ رحمه الله

می‌خواهند بگویند در مثل بیع فعلی در معاطاء ما قائل نیستیم به اینکه از زمان اخذ و اعطاء ملکیت درست می‌شود نه خیر، بلکه کثیری از فقها و شهرت محققه ای داریم که اینها قائل هستند به اینکه اباحه در معاطاء درست است اما ما یک ملکیت آنی قبل از تصرف یا حین التصرفی داریم که مستلزم ملک است همان موقع که می‌خواهد وطی کند مالک است، همان موقع که می‌خواهد ببخشد مالک است، همان موقع که می‌خواهد وقف کند مالک است، خوب این مدعی شما را درست نمی‌کند.

لذا شیخ رحمه الله ملازمه شرعی را خراب می‌کند، آن موقع با این توضیح شیخ رحمه الله وجه اول می‌شود دلالت بر حلّیت تکلیفی و دلالت بر ملکیت و حلّیت وضعی بالملازمة الشرعیة، شیخ رحمه الله می‌گوید که این وجود ندارد، مطابقه بر وضع را هم که رد کردن، خود ایشان گفتند که تأمل دارد، ما هم قبول کردیم که وجه تأمل دیگر آن مبنا نیست بلکه نبود جامع بین حلّ وضعی و حلّ تکلیفی است، من الان دارم در فضای نجف این قول‌ها را درست می‌کنم، شیخ رحمه الله گیر می‌کند، دو آیه را از دست می‌دهد باقی می‌ماند سیره، لذا اینها را شروع می‌کنند که خلاصه اگر ملازمه شرعی است الحاصلة فی سائر المقامات من الاجماع و عدم القول بالانفکاک اینها هست در جای دیگر دون المقام الذی لا يعلم ذلک منهم چون اینجا می‌دانیم که فقها قائل به ملکیت من حین الاخذ و المعاطاة نیستند حیث اطلق القائلون بعدم الملك اباحة التصرفات و صرح به فی المسالك تا آخر عبارات شیخ رحمه الله، اگر این طور شد و شیخ رحمه الله اینجا گیر کردند می‌رسند به عبارت سومشان.

بیان سوم شیخ رحمه الله در آیه أحلّ

شیخ رحمه الله حرف سومشان را می‌زنند، اولی این است که من بگویم حينئذ التمسک فی المطلب تمسک کنم به اینکه بأنّ المتبادر عرفاً تبادر عرفی دارم من حلّ البیع صحته شرعاً متبادر از حلّیت بیع «أحلّ الله البیع» صحت شرعی بیع است، گفته متبادر این است، این عبارت سوم شیخ رحمه الله است

پس شیخ رحمه الله سه عبارت دارند، یک: ملازمه شرعی دو: مطابقه صحت سه: این عبارت که متبادر است عرفاً من حلّ البیع صحته شرعاً، شیخ رحمه الله این سه عبارت را در اینجا دارند، این عبارت سوم را آقایان دو نحوه معنا کرده‌اند، حرف ما با محقق خوئی رحمه الله این بخش است بعد به عبارات محقق خوئی رحمه الله می‌رسیم.

گفته‌اند: بأنّ المتبادر من حلّ البیع صحته شرعاً این را محقق اصفهانی رحمه الله در حاشیه مکاسب این‌طور معنا کرده‌اند گفته است که این ملازمه، ملازمه عرفی است نه شرعی و نه عقلی - عقلی را بعداً در عبارات محقق خوئی رحمه الله می‌گوییم - عقلی‌اش مال مرحوم آخوند رحمه الله است که اگر عقلی به آن اضافه بشود چهار حرف می‌شود ملازمه شرعی بالمطابقه صحت را بدهد، ملازمه عرفی ملازمه عقلی، محقق اصفهانی رحمه الله در حاشیه مکاسب عبارت شیخ رحمه الله را به ملازمه عرفی تحلیل کرده‌اند، دیگر محشین مکاسب هم تقریباً همه دنبال حرف آقای اصفهانی رحمه الله هستند حتی محقق خوئی رحمه الله - فعلاً با امام رحمه الله و علامه رحمه الله کار نداریم - به دنبال محقق اصفهانی رحمه الله رفتند عبارت محقق خوئی رحمه الله را ان شاء الله می‌خوانیم.

تعجب ما از محقق خوئی رحمه الله این است که در کدام فضا می‌خواهید به شیخ رحمه الله اشکال کنید؟ شیخ رحمه الله را در ملازمه گرفتید و رد کردید، ملازمه شرعی سر صحت تصرفات بود اباحه تصرفات، حلّیت

تکلیفی، بعد گفتید چنین حلیتی در تصرفات در کار نیست، اطلاق را هم خراب کردید ولی خودتان در نهایت برای شیخ رحمه الله اختیار کردید که حالا دارید اطلاق را با این خراب می‌کنید، اطلاق در باب لزوم، ببینید من مجبور هستم که برگردم تا این مأخذ در بیاید چون می‌خواهیم اطلاق را سوار بر این کنیم، این تا اینجا.

به آقایان یک‌بار گفتم اگر می‌شد کل این آیاتی را که در باب عقود بحث می‌کنیم یک جا کار کنیم دیگر تکرار پیش نمی‌آید، حالا امام رحمه الله هم مجبور شدند در بیع همین کار را بکنند، آقای خوئی رحمه الله همین کار را کنند، خود شیخ رحمه الله در مکاسب سه - چهار بار اینها را بحث کرده‌اند، یک‌بار در معاطاة یک‌بار در خيارات یک‌بار در اصالة اللزوم، یک‌بار در خيارات، خیلی طول می‌کشد، ما هم چاره‌ای نداریم حالا فعلاً دور اول است و می‌خواهیم اصل مطلب را درست کنیم، اینکه می‌گوییم اگر مدتش درست بشود هم‌اش دیگر راه می‌افتد، کوتاه همراه می‌افتد دیگر مدام برویم و بیاییم و برگردیم، امام رحمه الله هم در بیع همین کار را کردند چاره‌ای ندارند.

بارها عرض کردم بیع حضرت امام رحمه الله و اصول امام رحمه الله مثل اسفار ملاصدرا رحمه الله است، ای‌کاش اسفار بود البته، ملاصدرا رحمه الله آنجا هم‌اش عبارت‌ها را بیان کرده‌اند، امام رحمه الله حتی این سیر را رفته‌اند اما با عبارت‌های مختصر آن موقع برای آدم سخت‌تر می‌شود تا مطلب را در بیاورد، کاش مثل جواهر بود جواهر مفصل عبارت‌ها را می‌آورد هم‌اش همان جا معلوم است در فقه مثل جواهر در فلسفه مثل اسفار، خدا حفظ کند استادمان آقای جوادی را لذا می‌گفتند آن آقایان آنجایی که می‌خواهند از این موسوعه بیاورند، عبارت‌های دیگران را که می‌آورند دیگر خودشان قلم نمی‌زنند اصل عبارت را می‌آورند، آنجا که حرف خودشان را می‌گویند قلم می‌زنند، به قول قشنگ ایشان اینها

چون حرف قشنگ دارند لازم نیست عبارت‌های آنجا را دوباره نگارش کنند، ای کاش که امام رحمه‌الله این کار را می‌کردند.

نتیجه اینجا عبارت سوم شیخ رحمه‌الله است آقای اصفهانی رحمه‌الله در اینجا تعبیرشان این است که شیخ رحمه‌الله در اینجا قائل به ملازمه عرفی است، یک احتمال دیگر هم اینجا وجود دارد که نه، اصلاً بگوییم شیخ رحمه‌الله کجا گفته است ملازمه؟ بلکه گفته است متبادر، آقای اصفهانی رحمه‌الله گفته‌اند: ملازمه عرفی، چون فکر کرده‌اند که نه اینکه شیخ رحمه‌الله قائل به جعل وضع نیست، خواسته آخرش ببرد سر تکلیف ملازمه‌ای‌اش کند، آقایان دیگر هم کلمه متبادر را در عبارت شیخ رحمه‌الله دیده‌اند، گفتند ما آن را ببریم سر وضع مستقیماً خوب با مبنای شیخ رحمه‌الله در احکام وضعیه سازگار نیست، حالا مثل ما که اصلاً اصل مبنا را قبول نداریم تبعاً للامام رحمه‌الله، می‌گوییم اینجا عبارت شیخ رحمه‌الله است.

شیخ رحمه‌الله در آخر می‌گویند متبادر عرفی از حلّ بیع صحت بیع است، حالا این عبارت را می‌خواهیم حل کنیم، متبادر عرفی از حل بیع صحت بیع است، محقق اصفهانی رحمه‌الله این متبادر عرفی را ملازمه عرفی کرده‌اند، گفته ملازمه شرعی را که شیخ رحمه‌الله رد کرد، ملازمه عقلی را که مرحوم آخوند رحمه‌الله می‌گویند آن هم غلط است حالا می‌گوئیم، متبادر عرفی را ملازمه عرفی کرده‌اند، حالا باید ببینیم متبادر عرفی می‌شود ملازمه عرفی؟ اگر گفتیم متبادر عرفی ملازمه عرفی است آن موقع شیخ رحمه‌الله قائل شده است به اینکه ما صحت تکلیفی داریم بالملازمة العرفیة صحت تکلیفی صحت بیع را می‌دهد، حلّ تکلیفی داریم بالملازمة العرفیة و از آن حلّ وضعی در می‌آید بعد به قول آقایان آن مبنای شیخ رحمه‌الله هم درست است که وضع را از تکلیف انتزاع می‌کنم، لسان من التزام است و مبنای من هم انتزاع است، درست می‌شود.

فقط مشکلم این کلمه متبادر است، اما اگر کسی گفت از کلمه متبادر این را که شما می‌گویید نمی‌فهمم، این عبارت آقای اصفهانی رحمه الله است، ببینید فضا این طور می‌شود ملازمه شرعی را شیخ رحمه الله رد کرده‌اند، ملازمه عقلی را مرحوم آخوند رحمه الله احتمال داده است که آقایان زیر بار آن نمی‌خواهند بروند، ملازمه عرفی را می‌خواهند از شیخ رحمه الله قبول کند، از شیخ رحمه الله مطابقه را هم که خود ایشان رد کرده است که مطابقه وضع را بدهد، یعنی این چهار احتمال، عرض کردم که سه تا از اینها برای شیخ رحمه الله است و عقلی برای مرحوم آخوند رحمه الله است، حالا این را ببینید.

عبارت مرحوم مروج رحمه الله در هدی الطالب

لذا عرض می‌کنم بعضی از محشین مکاسب که ما خیلی از جاها تحقیق کرده‌ایم که مرحوم مروج رحمه الله خیلی در اینجاها متأثر از امام رحمه الله است ولی اسم امام رحمه الله را نمی‌آورند، خدا رحمتشان کند، مرحوم مروج رحمه الله در هدی الطالب اتفاقاً همین جا اول ملازمه عرفی را تبیین می‌کند بعد می‌گوید یحتمل أن یرید المصنف بهذا الوجه الثالث امراً آخر وجه اول، ملازمه شرعی، وجه دوم، مطابقه، وجه سوم را ملازمه عرفی را می‌گوید و هو دلالة الآیة بالمطابقة علی صحت البیع المعاطاتی خودشان می‌گویند و لعله اوفق بقوله بأن المتبادر عرفاً من حلّ البیع صحته شرعاً لا ما ذکرناه اخذاً من محقق الاصفهانی قدس سره ملازمه عرفی را از محقق اصفهانی رحمه الله گرفتیم و گفتیم ولی این خلاف ظاهر عبارت شیخ رحمه الله است من ارادة الملامزة العرفیة بین تحلیل التصرفات - من ملازمه عرفی را توضیح ندادم که بعداً توضیح آن را عرض خواهم کرد - و صحت المعاطاة و علیه یكون مختاره اگر این طور باشد متبادر قریباً من التقریب الثانی که می‌گفت مطابقه، متبادر یعنی مطابقه و هو ارادة الحلّ الوضعی بعد ایشان می‌گوید لكن قد یشکل ولی اشکال آن را می‌دانی چیست؟ بأن دلالة الآیة بالمطابقة علی الصحة ینافی انتزاع الوضعیات من التکلیف و عدم استقلالها بالجعل که مبنای شیخ رحمه الله است و لعل

الاولی اراده الملازمه العرفیه به خاطر مبنای وضع که شیخ رحمه الله در وضع انتزاعی است نه اعتباری،
 خب مبنا را خراب کردیم، ما می گوییم ظاهر عبارت شیخ رحمه الله این است، حالا ملازمه عرفی را
 توضیح می دهیم ملازمه عقلی را هم مختصر توضیح می دهیم، عبارت محقق خوئی رحمه الله را هم در این
 فضا شما ببینید.

بعد از محقق خوئی رحمه الله باید سوای کنیم که جناب محقق خوئی رحمه الله اگر رفتیم دنبال ظاهر
 عبارت شیخ رحمه الله و با آن خواستیم اطلاق آیه را درست کنیم، اطلاق در لزوم را، بعد اگر شیخ رحمه الله
 بخواهد در لزوم اشکال کند باید آن طور اشکال کند که آیه فقط صحت را می دهد نه لزوم را که حالا
 ببینیم ان شاء الله چه می شود فقط استدعاء دارم با این دقتی که عرض کردم. حالا آخر سال هم هست و
 ما هم دوستان را معطل می کنیم ولی چاره ای نداریم فرمایشات اعلام را ببینید که ان شاء الله کار درست
 بشود.

بسم الله الرحمن الرحیم

۴۰۰/۳/۱۰

جلسه ۱۳۴

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام غزه)

خارج فقه



مرور مباحث گذشته: فرمایشات محقق خوئی رحمه الله در تحلیل عبارات شیخ رحمه الله

بحث ما در ارتباط با فرمایشات محقق خوئی رحمه الله در تحلیل عبارت شیخ رحمه الله در آیتین است،
 عرض کردیم که شیخ رحمه الله سه عبارت در مکاسب دارند و متاسفانه در تحلیل محقق خوئی رحمه الله در
 بحث آیتین و دلالت شان بر لزوم به نظر می رسد که مجموع این سه عبارت و الزامات این سه عبارت

دیده نشده است، این سه عبارت را هم ملاحظه کردید شیخ ^{رحمه الله} عبارت اول را تحت عنوان ملازمه شرعی بیان می کنند و به آن اشکال می گیرند که حلیت جمیع تصرفات ملازمه شرعی داشته باشد با صحت بیع، شیخ ^{رحمه الله} نسبت به این ملازمه شرعی در بیع قولی اشکالی ندارند اما در بیع فعلی یعنی اخذ و اعطاء و معاطاة اشکال می گیرند، این را گذشتیم.

عبارت دوم اینکه «أحلّ الله البيع» مطابقةً صحت بیع را برساند، شیخ ^{رحمه الله} در اینجا تأمل کردند، گفتیم در وجه تأمل شیخ ^{رحمه الله} دو دیدگاه کلی وجود دارد، یک دیدگاه را ما قبول نداریم آنهایی که دیدگاه شیخ ^{رحمه الله} را در تأمل برمی گردانند به اینکه شیخ ^{رحمه الله} نمی تواند با دلالت مطابقی حکم وضعی صحت را برساند، چون مبنای او این است که احکام وضعیه منتزع از احکام تکلیفی است، لذا مجبور است دلالت مطابقی آیه را حکم تکلیفی حلیت قرار بدهد، بعد از آن بالملازمه صحت را در بیاورد، لذا خواسته اند بگویند اینکه شیخ ^{رحمه الله} در این عبارت دوم گفته است تأمل، وجه تأمل این است لا یخلو من تأمل این طوری که ما گفتیم این وجه را قبول نداریم چون در ذیل آیه «ووفوا بالعقود» تبعاً للامام ^{رحمه الله} عبارات زیادی از شیخ ^{رحمه الله} در فقه هست که سازگار با آن چه که به شیخ ^{رحمه الله} نسبت داده شده است؛ نیست که شرح آن در آنجا آمده است.

وجه دوم تأمل این است که شیخ ^{رحمه الله} بگوید حلیت نمی تواند حلیت وضعی باشد چون اگر حلیت بخواهد مطابقةً حلیت وضعی باشد باید حلیت تکلیفی و حلیت وضعی جامعی داشته باشند و کأنّ شیخ ^{رحمه الله} جامع را منکر است و چون جامع را منکر است ظاهر حلیت را حلیت تکلیفی می داند این طور، ما گفتیم این فی نفسه اشکالی ندارد ولی مختار خودمان را بعداً می گوئیم که البته قبلاً هم بیان کردیم، ولی این نوع تحلیل درباره وجه تأمل شیخ ^{رحمه الله} قابل قبول است برخلاف آن تحلیل قبلی که زیر بار آن نرفتیم.

پس اگر این اشکال قابل قبول باشد در سیستم آقایان از این عبارت شیخ ^{رحمه الله} که فرمودند: بل قد يقال بأن الآیة دالة عرفاً بالمطابقة علی صحت البیع مطابقت بالدلالة المطابقة عرفاً صحت را برساند نه اینکه مجرد حکم تکلیفی را برساند، یعنی شیخ ^{رحمه الله} می گوید: من از جهت مبنا مشکلی در صحت و در تکلیف ندارد، می توانم هم جعل صحت کنم و هم جعل تکلیف کنم، شارع می تواند با دلالت مطابقی صحت را جعل کند و می تواند با دلالت مطابقی تکلیف را جعل کند، من مشکل ندارم.

عده ای گفته اند: اینجا آیه دال بر این است که شارع جعل صحت می کند نه جعل تکلیف «أحلّ الله البیع» این حلّیت، حلّیت وضعی است نه حلّیت تکلیفی، عرفاً این کار را می کند که عرض کردم بعضی ها خواسته اند برگردانند لکنّه محل تأمل خواسته اند تأمل را برگردانند به جامع.

البته خودمان در این رابطه بحثی داشتیم که نه، این ممکن است به جامع هم نخورد، چون اصلاً مسئله، مسئله جامع نیست، چون شیخ ^{رحمه الله} می گوید عرفاً بالمطابقة این طور است، یک مسئله است، یعنی کسی ممکن است از اسناد حلّیت به عنوان بیع صحت را در بیاورد، چه اشکال دارد اگر کسی این را بگوید؟ بعد بگوید عرفاً آیه دلالت مطابقی دارد از باب مطابقت دال و مدلول در اینکه صحت در می آید، حالا تأمل شیخ ^{رحمه الله} برای چیست؟ که بعداً ببینیم و در این رابطه بحث کنیم که عرض کردم.

علی ای حال اینکه کسی بگوید محل تأمل شیخ ^{رحمه الله} عدم وجود جامع بین حلّ وضعی و حلّ تکلیفی است که فرمایش محقق اصفهانی ^{رحمه الله} در حاشیه مکاسب هم هست این قابل قبول است، فی نفسه نصاب حرف بالا است، این عبارت دوم شیخ ^{رحمه الله} بعد خود شیخ ^{رحمه الله} گفته اند لکنّه محل تأمل که بعد عرض خواهیم کرد، اگر با تأملی که شیخ در این دلیل دوم کرده اند ما این را گذاشتیم کنار - ملازمه شرعی را هم که شیخ ^{رحمه الله} گذاشته است کنار چون ملازمه شرعی را اینجا تحلیل می کند و بعد رد می کنند که چنین ملازمه شرعی ای وجود ندارد - می رسیم به عبارت سوم ایشان.

عبارت سوم شیخ ^{رحمه الله} این بود که اولی این است که تمسک کنیم فی المطلب بأن المتبادر عرفاً من حلّ البیع صحته شرعاً.

تصحیح نسبت عبارات سه گانه شیخ ^{رحمه الله}

حالا آقایان برای اینکه نسبت عبارت سوم را با عبارت اول و دوم در بیاورند دچار گرفتاری هستند، نسبتش با عبارت اول باید را درست کنند چون عبارت اول ظاهر در ملازمه شرعی بود و شیخ ^{رحمه الله} ملازمه شرعی را رد کردند - عبارتهایش مفصل وجود دارد - شیخ ^{رحمه الله} نشان داد که نه، اینها تدلان علی اباحه جمیع التصرفات و اباحه جمیع تصرفات بالملازمة الشرعیة می خواهد ملک را درست کند، تصریح می کند، مفاد تکلیف است، ملازمه شرعی است، بعد در این دلالت ما را دچار اشکال می کند.

در عبارت بعدی که خواندیم، شیخ ^{رحمه الله} می خواست مطابقه را عرفاً درست کند اینها می خواهند بگویند که شیخ ^{رحمه الله} بعد وجه تأملی برایش قائل شده است، این سومی از یک طرف نباید ملازمه شرعی باشد از یک طرف نباید مطابقه باشد که شیخ ^{رحمه الله} به آن اشکال کرده است، لذا خواسته اند این را حل کنند، وقتی خواستند عبارت سوم شیخ ^{رحمه الله} را حل کنند از آن ملازمه عرفی در آورنده اند، ملازمه عرفی را اگر قائل شدند آن موقع می گویند: شیخ ^{رحمه الله} وجه اول را که خراب کرده است ملازمه شرعی است وجه دوم را که خراب کرده است مطابقه است، وجه سوم را که قبول کرده ملازمه عرفی است که ما بگوییم آیه دلالت می کند بر اینکه مفاد مطابقی اش حلّیت تکلیفی است و حلّیت وضعی را بالملازمة العرفیة شیخ ^{رحمه الله} قائل است.

در تصویر ملازمه عرفی، عبارت ما - که داشتیم این بخش را تقویت می‌کردیم - از زبان محقق اصفهانی ^{رحمه‌الله} بود، در تصویر ملازمه عرفی این‌طوری گفته‌اند: نه اینکه آیه نشان می‌دهد که حلیت جمیع تصرفات مستند به‌عنوان بیع است، مستند به‌عنوان تجارت است، آن موقع معلوم می‌شود که اینجا یک حلیتی از ناحیه شارع پذیرفته شده است از باب اینکه این حلیت، حلیت مالکی است.

حلیت‌ها دو نحوه هستند، یک‌بار حلیت تصرف را شارع برای من قائل است بدون اینکه مالک باشم، مثل اکل ماره، می‌گویند حلال است بخور، مثل حلیت اکل در مراسمات و جشن‌ها و اینها، دعوت شدی بخور، عبور می‌کنی این میزان میوه‌ای که از شاخه درخت آویزان است حلال است بخور، باد این شیء را در خانه‌ات انداخته است، لقطه‌ای است که مالک ندارد، حلال است در آن تصرف کن، این حلیت، حلیت مالکی نیست، این حلیت، حلیت شرعی است، شارع برای تو قائل است اما نه به‌عنوان اینکه مالک هستی، خواستند بگویند آیه این را نمی‌گوید، چه آیه بیع و چه آیه تجارت برای شما یک حلیت مالکی قائل است، برای تو حلال است چون مالک هستی، به‌خاطر سبب بیع مالک شدی، به سبب تجارت تو مالک هستی، اگر عرفاً از این آیه حلیت مالکی تلقی بشود آن موقع آیه ملازمه عرفی نه شرعی با مالکیت من حین انعقاد سبب دارد، و این غیر از آن مالکیت آنما است قبل از بعضی از تصرفات آن عرفی نیست آن شرعی است.

لذا خواسته‌اند بگویند که شیخ ^{رحمه‌الله} اینجا می‌گوید که فهم عرف این است که حِلّ بیع «أحلّ الله البيع» حلیت بیع یعنی حلیت شرعی بیع، یعنی مالکیت شرعی بالملازمه العرفیة شارع قائل است، لذا خواسته‌اند این ملازمه عرفیه را این‌طور تحلیل کنند، و اصل تحلیل از محقق اصفهانی ^{رحمه‌الله} آمده است.

ما می‌خواهیم بگوییم که آیه نمی‌خواهد صرفاً بگوید که این تصرفات حلال هستند بلکه می‌خواهد بگوید تو مالک هستی، به‌خاطر اینکه این حلیت از این سبب آمده و این سبب مُمْلَک است، بعد شیخ رحمه‌الله خواسته‌اند با این حلیت فتوا بدهند که آیات دلالت می‌کنند، پس ملازمه شرعی و مطابقه را خراب کردند و ملازمه عرفی را قبول کردند.

تصحیح کلمه تبادر در کلام شیخ رحمه‌الله

بعد اشکال آقایان سرعنوان این است که چرا شیخ رحمه‌الله گفته است متبادر؟ گفتند درست است که تبادر ظاهر در این است که در واقع مطابقه می‌شود، اگر از متبادر، مطابقه عرفی در بیاید مفاد وجه سوم، می‌شود مثل مفاد وجه دوم، دیگر من نمی‌گویم از آن حلیت در می‌آید، حلیت تکلیفی، شیخ رحمه‌الله اسم تکلیف نیاورد، می‌گوید حلّ البیع، حلّ بیع حلّ وضعی است، از حلّ وضعی، صحت شرعی را در آورد، چرا؟ به‌خاطر کلمه متبادر، اگر این بشود آن موقع وجه سوم عین وجه دوم می‌شود، آنجا گفته مطابقه اینجا گفته متبادر، اینها می‌گویند این خوب است و می‌شود این را گفت اما چه کنیم که مبنای شیخ رحمه‌الله این است که نمی‌شود جعل وضع کرد.

جواب دادیم که شما این مبنا را برای شیخ رحمه‌الله ندارید، شما می‌گویید آیه صریحاً ظاهر در این است بعد یک مبنایی را به شیخ رحمه‌الله نسبت می‌دهید که با ظاهر این حرف فقهی شیخ رحمه‌الله ناسازگار است و جالب این است که همین اینجا با ظاهر این شماره سوم نمی‌سازد و هم با ظاهر شماره دوم، فقط فرق دو و سه این است که شیخ رحمه‌الله در دوم یک محل تأملی قائل است در اینجا محل تأمل هم قائل نیست، لذا ببینید این فضا است، این فضا را در عبارات شیخ رحمه‌الله داشتیم و خود آقایان هم قائل هستند حالا حرف نهائی ما بماند.

احتمال مرحوم آخوند رحمه الله درباره عبارت شیخ رحمه الله

یک احتمال دیگر هم مرحوم آخوند رحمه الله داده‌اند که گفته است بحث، بحث ملازمه عقلی است، نه ملازمه شرعی، ملازمه عقلی تصویر مفصلی دارد، ملازمه عقلی در عبارات محقق خوئی رحمه الله خوب آمده است که اگر این ملازمه عقلی هم به این اطراف مسئله اضافه بشود چهار وجه می‌شود، سه وجه را شیخ رحمه الله اشاره کرده است یک وجه را مرحوم آخوند رحمه الله، حسن کلام محقق خوئی رحمه الله این است که عبارت مرحوم آخوند رحمه الله را خوب بیان کرده‌اند که دلالت التزامی یا با ملازمه شرعی درست می‌شود که شیخ رحمه الله رد کرده است، یا با ملازمه عرفی درست می‌شود که شیخ رحمه الله اختیار کرده است که عرض کردم اینها مال محقق اصفهانی رحمه الله که محقق خوئی رحمه الله به این اشاره کرده‌اند.

یا با ملازمه عقلی مطرح می‌شود که مرحوم آخوند رحمه الله گفته‌اند که می‌گویند نه، ملازمه عقلی خراب می‌شود که مرحوم آخوند رحمه الله خواسته است بگوید حلیت همه تصرفات، حتی تصرفات متوقف بر ملک، متوقف بر ثبوت ملک است، نمی‌توانم بگویم همه تصرفات حتی تصرفات متوقف بر ملک حلال هستند، اما موضوع نشان که ملکیت است وجود ندارد، مرحوم آخوند رحمه الله می‌گویند که نمی‌شود.

حکم عقلاً بر موضوعش توقف دارد لذا کأن مرحوم آخوند خواسته‌اند بفرمایند: این یک ملازمه عقلی است شرعی هم نیست، خلاصه ملازمه عقلی مرحوم آخوند رحمه الله هم یک وجه شده است که این ملازمه عقلی مرحوم آخوند رحمه الله را محقق اصفهانی رحمه الله از استادشان محقق خراسانی رحمه الله نقل کرده‌اند.

اشکال به فرمایش مرحوم آخوند رحمه الله

آقایان با بیان مرحوم آخوند رحمه الله یک مشکل دارند، مشکل جدی آقایان با بیان مرحوم آخوند رحمه الله این است که واقعاً ملازمه عقلی وجود دارد که حلیت تصرفات حتی متوقف بر ملک، ملک من حین العقد یا ملک می خواهد من حین التصرف، اشکالی که به مرحوم آخوند گرفته اند این است که من قبول دارم حلیت همه تصرفات حتی المتوقفة علی الملك يحتاج الی تحقق الملك، قبول اما يحتاج الی تحقق الملك من این؟ من متی؟ از حین العقد ملک می خواهد یا از حین تصرف، ملک می خواهد؟ که این بحث جدی است که بینیم مفاد آیه جواز تملک است از حین العقد، اما جواز تصرف من حین العقد است که مطرح نیست، همه تصرفات که من حین العقد نیستند، الان می توانم با بیع تملک کنم اما تصرف که نمی کنم، هر وقت که خواستم تصرف کنم مالک هستم.

ببینید خواستند اشکال عقلی بگیرند و بگویند شما می گوید جواز حلیت همه تصرفات من حین العقد محتاج ملک من حین العقد است، محتاج ملک من حین التصرف است، اگر ملک من حین التصرف می خواهم آن موقع می توانم با ملکیت آنی مشکل را حل کنم، یعنی مشکل عقلی ندارم.

پس آن اشکال فنی شیخ رحمه الله کأنّ هم ملازمه شرعی را خراب کرده است و هم ملازمه عقلی را، یعنی شیخ رحمه الله بین خود و خدا نشان داده است که آن فقهای که قائل به ملکیت آنی هستند مشکل عقلی ندارند، نمی شود به آنها اشکال گرفت که شما قائل هستید به اینکه معاطاء مفید اباحه است بعد هم اباحه همه تصرفات را قائل هستید ولی بدون ملک، می گویند نه ما ملک را درست می کنیم، ملک من حین التصرف را درست می کنیم، بیشتر از این که لازم ندارد حکم به فعلیت موضوعش، جواز

التصرف حکم است موضوعش ملک است، ملک حین التصرف درست است، اینجا یک بحث جدی با مرحوم آخوند رحمه الله دارند.

جمع بندی کنیم: الان چهار احتمال شد، با ملازمه شرعی کار کنم، مشکل پیدا می کنم، با ملازمه عقلی که مرحوم آخوند رحمه الله ادعا کرده است که حلیت همه تصرفات ملک می خواهد من حین العقد می گویند این ملازمه، نمی توانم با مطابقه صحت را بیاورم، شیخ رحمه الله اشکال گرفته اند، حالا این آقایان می گویند به خاطر عدم وجود جامع، با ملازمه عرفی بخواهم کار کنم، بگویم جواز تملک این سبب ملکیت عرفی را از حین العقد می آورد نه به خاطر توقف تصرف بر ملک اصلاً نه آن نیست، عرفاً جواز تملک به سبب بیع، جواز تملک به سبب تجارت عرفاً از آن ملکیت به این سبب من حین العقد در می آورم، ببینید می شوند چهار وجه، خواستند این چهارمی را به شیخ رحمه الله نسبت بدهند که قطعاً حرف شیخ رحمه الله این چهارمی است اما در تحلیل آن دچار مشکل می شوند، ملازمه عرفاً یا مطابقه عرفاً، به خاطر این کلمه تبادر، این چهارتا تمام.

ادامه بررسی عبارت محقق خوئی رحمه الله

بر گردیم سر عبارت محقق خوئی رحمه الله تمام استدلال ایشان سر ملازمه است، منتهی محقق خوئی رحمه الله وقتی ملازمه را می گویند تمرکزشان هم روی ملازمه شرعی است، ما آن موقع که عبارت ایشان را می خواندیم چه در مصباح و چه در تنقیح ایشان در جلد سی و ششم این را می گویند، ایشان مرحوم آخوند رحمه الله را می گویند و رد می کنند که آن سر جایش، آن نکاتی هم داشت که فعلاً به آن متعرض نمی شویم، اما وقتی خودشان می خواهند با شیخ رحمه الله کار کنند می گویند: الوجه الثانی قوله «أحلّ الله البيع» شیخنا الانصاری حمل الآية على حلية التکلیفیه بعد هم ایشان می گویند ثم وقع

الاشکال من حیث أن جواز التصرفات تکلیفاً لازم اعم للملک که بله ملازمه شرعی وجود ندارد، همین را می‌گویند و می‌گذرند، بعد وجه دومی را می‌آورند غیر از قول مختارشان ممکن تقریب دلاله الآیه بوجه آخر ممکن جعله تصحیحاً أو تتمیماً لتقریب شیخنا الانصاری می‌گویند: یک وجه دیگری ممکن است در آیه وجود داشته باشد یعنی ملازمه عرفی، بعد می‌گویند ملازمه عرفی تتمیم یا تصحیح حرف شیخ رحمه الله است.

ما می‌گوئیم اولاً ملازمه عرفی بنا بر قول محقق اصفهانی رحمه الله صریح حرف شیخ رحمه الله است تازه اگر ما ملازمه را قبول کنیم، بعد همین ملازمه عرفی را معنا می‌کنند حاصله الاستدلال بالدلاله التزامیه العرفیه فإنّ الحكم بجواز جميع التصرفات تکلیفاً ظاهر عرفاً فی امضاء البيع این ملازمه عرفی است چرا؟ وجه آن این است که إنّ هذا الجواز جواز التصرف المالكی و بعنوان المالك خیلی خوب هم تحلیل می‌کنند که فرمایش محقق اصفهانی رحمه الله است.

بیان چند اشکال به محقق خوئی رحمه الله

حرف اول ما این است که جناب محقق خوئی رحمه الله شما این را باید بگوئید که شیخ رحمه الله گفته است بنا بر آنچه که محقق اصفهانی رحمه الله می‌گویند، حالا ممکن است که خودمان الان نگوئیم، پس شما جناب محقق خوئی رحمه الله وقتی می‌خواهید نقل کنید باید بگوئید برای شیخ رحمه الله دو وجه نقل شده است حداقل، بلکه سه وجه، وسطی را می‌گوئیم، اما دو وجه یکی ملازمه شرعی و یکی ملازمه عرفی است، إستقر رأی محشین مکاسب بر اینکه نظر شیخ رحمه الله ملازمه عرفی است، پس دیگر نگوئید که شیخ رحمه الله گیر در ملازمه شرعیه دچار اشکال شده‌اند و تا آخر هم از آن اشکال خارج نشده است، چون آنجا این‌طور گفتند که جناب شیخ رحمه الله ثم وقع فی اشکال فلان و لم يتخلص من الاشکال نه

خیر شیخ رحمه الله اشکال را در ملازمه شرعی تصویر کردند و با همان اشکال شیخ رحمه الله ملازمه عقلی مرحوم آخوند رحمه الله هم رد شد، اشکالی ندارد خود شیخ رحمه الله وارد کرده اند، ولی بنا بر نظر استادان محقق اصفهانی رحمه الله شیخ رحمه الله ملازمه عرفی را قائل است و به ملازمه عرفی فتوا داده است و دیگر تکمیل و تتمیم هم نیست، حالا خدمت محقق خوئی رحمه الله عرض کنیم که برای شیخ رحمه الله حداقل دو ملازمه قائل بشوید شرعی و عرفی، و بگوئید عرفی مشکل را حل کرده است.

حالا سؤال از محقق خوئی رحمه الله: شیخ رحمه الله در لزوم با کدام ملازمه کار می کنند؟ شیخ رحمه الله اگر بخواهد با ملازمه ای کار کند که آن ملازمه، ملازمه عرفی است چه اتفاقی برای لزوم می افتد؟ اشکالات آقای خوئی رحمه الله وارد می آید؟ در لزوم حرفمان این است که جناب محقق خوئی رحمه الله شما به شیخ رحمه الله اشکال می کنید و می خواهید بگوئید که این استدلال غلط است. با ملازمه شرعی اشکال وارد می کنید یا با ملازمه عرفی هم اشکال وارد است؟ این یک اشکال که بحثش را می گوئیم ببینیم سازمان آقایان چه اقتضاء می کند؟ حالا ما قول مختار خودمان را هنوز وارد.

نکته دوم این است که خود محقق خوئی رحمه الله یک قول مختاری دارند که نه اصلاً خودش مطابقتاً وضع را می دهد، بعد می گوید این اشکالی که به قول مطابقه وضع کرده اند یعنی نبود جامع منتفی است که قبلاً توضیح داده ام چون می گویند حل یعنی ارسال، ارسله، اطلقه این طور، و این اعم از وضع و تکلیف است و لذا اشکال عدم جامع منتفی است، یعنی آن وجه دومی را که آقایان در بیان شیخ رحمه الله دیده اند و بعد آن محل تأملی را که شیخ رحمه الله داده تازه محقق خوئی رحمه الله همان را می گوید و می گوید مشکلی ندارد و به خاطر همین مسئله ایشان در اینجا می فرمایند فالبيع محلول فی مقابل الممنوع و المشروط بهذا المعنى للحلّ يجتمع مع كل من الحلیة التکلیفیة و الوضعية و لذا ایشان در اینجا و در مصباح که خواندیم اصلاً تصریح می کنند پس دیگر اشکال نبود جامع بین دو معنای حلّ

منتفی است، که این هم قبلاً عرض کردم مال محقق اصفهانی رحمه الله است، محقق اصفهانی رحمه الله دو معنا برای حلّ ارائه می‌کنند با هر دو معنا می‌خواهد اثبات جامع مشترک کند بگوید پس وجه تأمل شیخ رحمه الله وارد نیست چون وجه تأمل را حمل بر نبود جامع کرده.

خلاصه خوب توجه کنید، می‌خواهیم بگوییم حضرت آقای خوئی رحمه الله انصاف مطلب این است که در لزوم باید تصریح کنید که شیخ رحمه الله سه حرف زده است، حرف اول شرعی است شیخ رحمه الله به آن اشکال گرفته‌اند و اشکال وارد است، حرف دوم عقلی مرحوم آخوند رحمه الله است باز اشکال به آن وارد است با تصویر خودتان، حرف بعدی شیخ رحمه الله مطابقه وضع است اشکال عدم وجود جامع منتفی است حالا چه با بیان شما و چه با بیان محقق اصفهانی رحمه الله در معنای حلّ، حرف سوم شیخ رحمه الله ملازمه عرفی است، خب بنده خدا شیخ رحمه الله همه اینها را فرموده است، و استاد شما آقای اصفهانی رحمه الله به آن پرداخته است.

نتیجه‌ای که از این تحلیل می‌خواهم بگیرم این است که باید سؤال کنیم که حضرت آقای خوئی رحمه الله شما اشکالتان بر اساس ملازمه عرفی چه می‌شود؟ اگر ما ملازمه عرفی را از محقق اصفهانی رحمه الله و محقق رحمه الله قبول نکردیم و گفتیم ظاهر حرف شیخ رحمه الله در مطابقه است به خاطر تبادر، و آن اشکالی که شما به جناب شیخ رحمه الله می‌گرفتید که جناب شیخ رحمه الله شما نمی‌توانید این حرف را بنزید به خاطر اینکه مبنای شما رد احکام وضعیه انتزاع از تکلیف است و ما آن مبنا را رد کردیم ببینیم سرنوشت اشکال محقق خوئی رحمه الله چه می‌شود؟ ببینید الان این دو بحث ما با محقق خوئی رحمه الله است، حالا که حرف‌های شیخ رحمه الله واضح شد و معلوم شد که منشأ این حرف‌ها نه مال محقق خوئی رحمه الله است و نه مال آقای مروج رحمه الله است بلکه تماش مال محقق اصفهانی رحمه الله است یک بخشی از آن هم مال مرحوم آخوند رحمه الله است، اشکال آقایان به شیخ رحمه الله در بحث لزوم با آیا ملازمه

شرعی است یا با ملازمه عرفی است؟ یا نه اگر حرف شیخ رحمه الله را در آن عبارت به خاطر قرینه تبادر بردیم سراغ مطابقه، اشکالی در حرف شیخ رحمه الله وجود دارد یا اشکالی وجود ندارد؟

ان شاء الله عبارات بسیار خوب شیخ رحمه الله را ملاحظه بفرمائید، به دوستان دائم تأکید می‌کنم که تقریرات بیعی را که آماده کردند در اختیار آقایان قرار بدهند بار ما سبک‌تر بشود، هرچند که می‌گویم سبک هم نمی‌شود چون ما مجبور هستیم تبعاً لمشهور عبارات خیارات شیخ رحمه الله را بخوانیم، همه آقایان دو سه بار متأسفانه یک‌بار در صحت معاطاء یک‌بار در اصالة اللزوم فی الملک در اول معاطاء لزوم معاطاء و یک‌بار هم در خیارات بحث کرده‌اند عبارت‌ها همچون دقیق و زیاد است چاره‌ای نیست اما آن مجموعه اگر در اختیار دوستان قرار می‌گرفت مفصل الحمد لله همه اینها با عبارات و رسیدگی‌ها انجام شده دو تا مطلب را ما ان شاء الله ببینیم بر اساس این تحلیل ببینیم سرنوشت اشکال محقق خوئی رحمه الله به شیخ رحمه الله چه می‌شود؟ بعد هم ببینیم که خود شیخ رحمه الله چرا در دلالت آیتین علی اللزوم اشکال کرده‌اند؟ چون مشکل ما الان این است، تا ان شاء الله مطلب را جمع کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم



خارج فقه

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام غره)

جلسه ۱۳۵

۴۰۰/۳/۱۱

مرور مباحث گذشته: تحقیق بحث محقق خوئی رحمه الله و شیخ رحمه الله

بحث ما رسید به تحقیق بحث آقای خویی رحمه الله و شیخ اعظم رحمه الله تا بعد قول خودمان را هم بررسی کنیم تحقیق این بحث که اگر کسی قبول کرد که شیخ رحمه الله سه عبارت دارد یک عبارت حلیت

تکلیفی را از اَحلّ الله می آورد و با ملازمه شرعی می خواهد حلیّت تکلیفیِ جمیع تصرفات را بیاورد و با ملازمه شرعی می خواهد ملکیت را درست کند و صحت بیع را نتیجه بگیرد، یک عبارت این است که مستقیماً و بالمطابقه می خواهد حلیّت وضعی را درست کند بعد هم گفته اند محل تأمل و اشکال که گفتیم آقایان دو نحوه معنایش می کنند یک نحوه آن را قبول نداریم یک نحوه دیگر را می شود بر آن تأمل کرد.

عبارت سومی جناب شیخ ^{رحمه الله} دارند که اولی این است که نه اخذ به تبادل کنیم و بگوییم متبادر از حلیّت بیع، صحت شرعی بیع است شیخ ^{رحمه الله} سه عبارت دارد اگر ایشان سه عبارت دارد سؤال می کنیم که محقق خویی ^{رحمه الله} اولاً باید سه عبارت شیخ ^{رحمه الله} را اقرار کند و درست نیست که محقق خویی ^{رحمه الله} با دو عبارت شیخ ^{رحمه الله} کار کند از آقای خویی ^{رحمه الله} در جلد سی و ششم تنقیح خواندیم و گفتیم مفصل تر از آن در مصباح که حداکثر آقای خویی ^{رحمه الله} با دو عبارت شیخ ^{رحمه الله} کار می کند یعنی تنقیح و مصباح را که روی هم بریزیم دو عبارت شیخ ^{رحمه الله} می شود.

با کدام دو عبارت کار می کند؟ یکی با ملازمه شرعی کار می کند بعد می گوید شیخ ^{رحمه الله} اینجا دچار اشکال شده است، یکی با ملازمه عرفی کار می کند یعنی حداکثر با دو عبارت کار می کند که ما اعتراض داشتیم که حضرت آقای خویی ^{رحمه الله} شما باید با سه عبارت شیخ ^{رحمه الله} کار کنید نه با دو عبارت چرا فقط با ملازمه شرعی کار می کنید؟ و نهایتاً ملازمه عرفی را می گوید؟ و می گوید متمماً و تصحیحاً لکلام شیخ ^{رحمه الله} نه خیر، اولاً خود شیخ ^{رحمه الله} ملازمه عرفی را گفته اند و استاد شما حضرت آقای محقق اصفهانی ^{رحمه الله} این را تصریح کرده اند این اولاً، ثانیاً شیخ ^{رحمه الله} علاوه بر این دو عبارت، مطابقه را هم گفته اند بعد به مطابقه اشکالی گرفته که شما این اشکال را قائل هستید و جوابش را می خواهید بدهید آن اشکال این است که جامعی بین حل وضعی و حل تکلیفی وجود ندارد گفتیم

آقایان محل تأمل و اشکال را این طور معنا می کنند که جامع وجود ندارد و بعضی ها می گویند تأمل و اشکال به خاطر مبنای شیخ ^{رحمه الله} است که می خواهند بگویند شیخ ^{رحمه الله} همیشه وضع را از تکلیف انتزاع می کند ما گفتیم دومی بهتر است ولی حضرت آقای خویی ^{رحمه الله} اگر آقای شیخ اعظم ^{رحمه الله} بزرگوار این را قائل است، اشکال را هم گفته اند استاد شما آقای اصفهانی ^{رحمه الله} هم اشکال را گفته اند حق این است که شما سه عبارت شیخ ^{رحمه الله} را مطرح کنید و خیلی روشن تبیین کنید که شیخ ^{رحمه الله} سه عبارت دارد.

بعد شما می خواهید از عبارت دوم شیخ ^{رحمه الله} تبعاً از آقای اصفهانی ^{رحمه الله} دفاع کنید بگویید وضع را از مطابقه به دست می آوریم و اشکال جامع را مرتفع می کنید می گوید حل را ما یک طور معنا می کنیم مثلاً ارسال معنا می کنیم و با ارسال مشکل جامع حل است کما اینکه آقای اصفهانی ^{رحمه الله} گفته اند ما یک طور دیگر معنایش می کنیم و مشکل جامع را حل می کنیم و لذا مطابقتاً می توانم هم وضع را به دست بیاورم هم تکلیف را بستگی به موضوعش دارد اگر به بیع بخورد وضع است و اگر به فعل مکلف عنوان اعتباری بیع بیاید وضع است مثلاً، فعل مکلف باشد تکلیف است اشکال ندارد شما اینها را بگویید، بگویید شیخ ^{رحمه الله} اینها را گفته اند و در آن دچار اشکال شده اند ما حل کردیم.

ولی اولاً شیخ ^{رحمه الله} سه عبارت دارد باید بگویید، نه دو عبارت نه اینکه عبارت دوم را هم به خودتان نسبت بدهید بگویید این تتمیم است یا تصحیح کلام شیخ ^{رحمه الله} است تا اینجا این برای ما مهم است، چرا برای ما مهم است؟ به خاطر اینکه محقق خوئی ^{رحمه الله} با همین ذهنیت وقتی وارد بحث لزوم می شود - چون بحث ما الآن لزوم است - چون برای شیخ ^{رحمه الله} یک وجه قائل هستند همان یک وجه را در لزوم بحث می کنند الآن مشکل ما با آقای خویی ^{رحمه الله} این است ایشان همان یک وجه را آورده است و این درست نیست، آن یک وجه ملازمه شرعی است و برای شیخ ^{رحمه الله} یک وجه بیشتر

نیاورده‌اند، گفته‌اند شیخ رحمه‌الله این حلیّت جمیع تصرفات را درست کرده بعد با ملازمه شرعی خواسته‌اند صحت بیع را درست کنند حالا خواسته‌اند از اطلاق حلیّت تصرفات، لزوم را به دست بیاورد بعد ایشان گفته‌اند که اصلاً حلیّت همه تصرفات را ندارم؛ لذا بحث اول ما با آقای خویی رحمه‌الله این است که شیخ رحمه‌الله سه مطلب را دارد و شما باید سه مطلب را بگویید.

عبارت محقق خوئی رحمه‌الله در مصباح و اشکال اول به ایشان

ایشان در مصباح - که عرض کردیم مجموع مصباح و تنقیح را روی هم بریزیم این طور می‌شود - می‌فرمایند: قوله تعالى «احل الله البيع» - که تقریش را قبلاً خواندیم - ایشان می‌خواهند بالمطابقه درستش کنند بعد به اینجا می‌رسند که فإذن فلا وجه للمناقشه في شمول اللفظ الحلّ للحليّة الوضعية و التكليفية معاً بعدم وجود الجامع بينهما مناقشه برای شیخ رحمه‌الله است بنا بر نقل محقق اصفهانی رحمه‌الله، بعد که این را کامل می‌گویند و حرف خود را که درست می‌کنند، سراغ حرف شیخ رحمه‌الله می‌روند و توضیحات خودشان را می‌دهند، توضیحات آقای اصفهانی رحمه‌الله را می‌دهند که ما مطابقه را می‌توانیم با حلّ با همان توضیحاتی که قبلاً دادیم.

الوجه الثانی ما ذكره المصنف حاصله مراد من الحليّة البيع حليّة التكليفية للمقابلتها با فلان حليّة التكليفية لا يصح شروع می‌کند، **می‌خورد** به جمیع تصرفات فتدل الآية على حليّة التصرفات بالمطابقه و على حليّة البيع بالإلتزام بعد ایشان می‌گویند شیخ رحمه‌الله این مطلب را گفته‌اند بعد در آن دچار اشکال شده‌اند، این را شروع می‌کنند با توضیح شیخ رحمه‌الله کامل می‌کنند در صورتی که ما می‌خواهیم بگوییم نه شیخ رحمه‌الله یک وجه را نگفته‌اند آقای خویی رحمه‌الله در تنقیح البته آن تتمیماً و تصحیحاً را

می‌گویند ولی به شیخ ^{رحمه الله} نسبت نمی‌دهند لذا در لزوم که می‌رسند مثل اینکه فقط با حلیت جمیع تصرفات آن هم با ملازمه شرعی کار می‌کند این بحث اول ما با آقای خویی ^{رحمه الله} است.

البته در تنقیح وقتی وجه متمیم یا تصحیح را از باب ملازمه عرفیه می‌گویند، می‌گویند می‌شود ولی خلاف ظاهر است چرا خلاف ظاهر است؟ چون ما با حلیت جمیع تصرفات نمی‌خواهیم کار کنیم که با ملازمه عرفی یا با ملازمه عقلی درستش کنیم، این تازه بهتر می‌شود اگر آن خلاف ظاهر بودن را بگیریم آن موقع می‌شود بگوییم آقای خویی ^{رحمه الله} (یعنی به ایشان کمک کنیم) می‌گوید شیخ ^{رحمه الله} چه با ملازمه شرعی کار کند چه با ملازمه عرفی کار کند، ملازمه شرعی مثبت مراد نیست ملازمه عرفی مثبت مراد است ولی نمی‌تواند از این ملازمه عرفی برای لزوم استفاده کند چون با حلیت تصرفات کارکرده‌اند و ما حلیت را قبول نداریم، خلاف ظاهر می‌دانیم ما ظاهر را حلیت وضعی می‌گیریم از باب مطابقه یعنی در لزوم وقتی می‌خواهیم بگوییم این‌طور بگوییم بهتر است ولی آخوند ^{رحمه الله} این‌طور نفرموده‌اند.

تقریر اشکال محقق خوئی ^{رحمه الله} به شیخ ^{رحمه الله}

یعنی اگر بخواهیم بعداً اشکال آقای خویی ^{رحمه الله} را تقریر کنیم این‌طور تقریر می‌کنیم می‌گوییم شیخ ^{رحمه الله} - بعد جوابش را می‌دهیم - دو نحوه ملازمه قائل هستند یا شرعی یا عرفی، ملازمه شرعی اشکال دارد چون ملازمه‌ای وجود ندارد از حلیه جمیع التصرفات حتی المتوقفة الملک ملکیت من حین العقد در اخذ و إعطا و معاطات به دست نمی‌آید، در بیع قولی به دست می‌آید اما در اینجا به دست نمی‌آید ملازمه عرفی درست است از آن به دست می‌آید - که توضیحش دادیم - ولی چون ملازمه عرفی را خلاف ظاهر می‌دانم، چرا خلاف ظاهر می‌دانم؟ چون حلّ را حلّ وضعی می‌دانم

جامع را قبول دارم و مطابقه اش درست است دیگر دنبال حلیّت جمیع تصرفات نمی روم ولو بالملازمة العرفیة تا از اطلاق آن بخواهم لزوم را به دست بیاورم چون شیخ رحمه الله این طور می خواهند استدلال کنند می گویند اطلاق حلیّت جمیع تصرفات بعد الفسخ را می گیرد و این معنایش این است که فسخ لاشیء است غیر مؤثر است.

این بیان آقای خویی رحمه الله خیلی بهتر می شود، این کمک ما، با این تحقیقی که آنجا کردیم اینجا به بیان آقای خویی رحمه الله کمک می کنیم.

اشکال بیانی که به کمک محقق خوئی رحمه الله آمد

اما اشکال این بیان این است که شما عبارت سوم شیخ رحمه الله را چرا عرفی گرفتید؟ یک قول دیگر آنجا وجود دارد که هدی الطالب این قول را تقویت کرد - البته قول ما نیست بعداً در آن فضا با استفاده از عبارت شیخ رحمه الله می گوئیم - که شیخ رحمه الله گفته اند متبادر است، از تبادر خواسته اند حلیّت وضعی را به دست بیاورند، این فضایی که الآن به آقای خویی رحمه الله کمک کردیم نقص بیان ایشان در لزوم حل را بیان کردیم و گفتیم از ملازمة عرفی استفاده کن به شرط اینکه قبول کنیم ملازمة عرفی برای شیخ رحمه الله است همان طور که استاد شما آقای اصفهانی رحمه الله قبول کرده اند بعد اگر ملازمة عرفی برای شیخ رحمه الله بود شیخ رحمه الله صحت را با ملازمة عرفی درست می کند شما بگو ملازمة عرفی صحت را درست می کند ولی خلاف ظاهر است چون حلیّت، حلیّت تکلیفی جمیع تصرفات نیست این مطلب را که به شیخ رحمه الله کمک کنیم آن موقع می گوئیم حضرت آقای خوئی رحمه الله چرا شما آن طرف عبارت شیخ رحمه الله را نمی گیرید؟ که با اخذ به تبادر از آن صحت وضعی به دست بیاورید؟ که هدی الطالب قائل است؟

خواندیم که هدی الطالب عبارت سوم شیخ رحمه الله را به فرمایش آقای اصفهانی رحمه الله برنگرداند بلکه به این برگرداند که وضع را بالمطابقه بدهد فلاولی، اولی این است که بگوییم از حلیت بیع، صحت شرعی اش را بالتبادر به دست می آوریم، عبارتی که از هدی الطالب خواندیم این بود و در این فضا خوب بیان کرده بودند، باید از آقای خوئی رحمه الله سؤال کنیم بگوییم حضرت آقای خوئی رحمه الله شما چرا از این مطلب استفاده نمی کنید؟ اگر مطلب را این طور معنا کردید آن موقع شما نباید بگویید شیخ رحمه الله خلاف ظاهر کار کرده.

فلاولی حينئذٍ التمسك في المطلب بأن المتبادر عرفاً من حلّ البيع صحته شرعاً که بعد صاحب هدی الطالب این طور جمع کردند گفته اند ما عبارت سوم شیخ رحمه الله را به دو صورت می توانم معنا کنم در عبارت اول با ملازمه شرعی و در عبارت دوم بالمطابقه، وضع را به دست بیاورم، جامع ندارم و عبارت سوم را به دو صورت معنا می کنم یک بار ملازمه عرفی را می گویم که استادم آقای اصفهانی رحمه الله گفته اند و متأسفانه آقای خوئی رحمه الله سومی را به شیخ رحمه الله نسبت نداده اند و لذا در لزوم هم اشکال واضحی نگرفته اند یک راه دیگر دارد این است که احتمال بدهم که آن یرید المصنف بهذا الوجه الثالث امراً آخر و هو دلالة الآية بالمطابقه على صحة البيع المعاطاتی می گوئیم چرا؟ می گوید تبادر بعد ایشان می گویند و لعله أوفق بقوله بأن المتبادر عرفاً من حلّ البيع صحته شرعاً این را بگوییم لا ما ذكرناه اخذاً من المحقق الإصفهانی رحمه الله لإرادة الملازمة العرفیه اخذاً لمحقق اصفهانی رحمه الله شهادت می دهد که ملازمه عرفی برای شیخ رحمه الله است و آقای اصفهانی رحمه الله تحلیلش کرده اند و متأسفانه آقای خوئی رحمه الله آن را نگفته اند ایشان می فرماید ما این را بگوییم و علیه فیکون مختاره غريباً من التقريب الثاني اگر این طور بشود آن موقع این سومی که صحت را بتبادر به دست می آورد می شود عین دومی که شیخ رحمه الله قائل شد که بعداً قول خودمان را می گوئیم که حضرت آقای مروج

رحمه الله اگر این باشد پس آن اشکال جامع را شیخ رحمه الله چگونه می خواستند حل کنند چطوری این
سومی را به دومی برمی گردانید؟

إن قلت: شاید آقای خویی رحمه الله به این دلیل این مطلب را کنار گذاشته اند یا به دلیل مبنای شیخ
رحمه الله چون ایشان بعدش هم می گویند دیروز هم خواندیم آقای مروج رحمه الله می گویند می شود این
حرف ها را گفت و انصافاً این به خاطر تبادر أوفق به عبارت شیخ رحمه الله است لعله أوفق به این تعبیر
متبادراً أوفق این است که بگوییم صحت وضعی بمطابقه به دست می آید به خاطر کلمه تبادر أوفق
است ولی با مبنای شیخ رحمه الله سازگار نیست اینها فکر کردند که شیخ رحمه الله چون قائل به انتزاعی
بودن است مبنایش راه نمی دهد حالا شما می گوید شاید آقای خویی رحمه الله به این دلیل اینطور قائلند.
من هم می گویم عیب ندارد آقای خویی رحمه الله اینها را بگوید که إستقر مختار شیخنا الأنصاری رحمه الله
على امرين يا إستقر مختاره على الملازمة العرفية من باب حلیت جميع تصرفات و هو خلاف الظاهر
یا بگوید استقرّ رأیه بر حلیت وضعی أخذاً بتبادر از آیه و هو لا مثلاً یلائم مع مختاری فی احکام
الوضعية من إنتزاعيتها من التکلیفیه عیب ندارد.

خلاصه مطلبی که بیان می کنیم این است که اگر حضرت آقای خویی رحمه الله بیان سوم شیخ رحمه الله را بر
اساس متبادراً تحریر کند دیگر در کلام شیخ رحمه الله خلاف ظاهری نیست فقط اشکالش این است که با
مبنای شیخ رحمه الله سازگار نیست یا اینکه فارغ بین سه و دو به دست نمی آید - که بعداً نظر خودمان
را می گوئیم - ولی دیگر نمی شود به شیخ رحمه الله گفت شما خلاف ظاهر مرتکب شدی.

بیان اشکال به محقق خوئی رحمه الله

پس این اشکال ما به آقای خوئی رحمه الله می شود: حضرت آقای خوئی رحمه الله انصاف مطلب این است که با شیخ رحمه الله استیفای بحث نکردی و ورود شما به کلام شیخ رحمه الله ناتمام است انصاف مطلب این است ناتمام است.

حالا در این فضا که فعلاً بگوییم شیخ رحمه الله این سه عبارت را دارد و این سه عبارت چهار نحوه تفسیر دارد: یک ملازمه شرعی، دو مطابقه، سه ملازمه عرفی، چهار تمسک به تبادر، از آن صحت را به دست بیاوریم، ظاهر در صحت قرارش بدهیم، احسنت به تبادر، بر اساس این حرف مطلب این است که از سخنان آقای خوئی رحمه الله نمی توانیم دفاع کنیم، نمی توانیم بگوییم، این خلاف ظاهر است نمی توانیم بگوییم، در «أحلّ الله البيع» حلیت تکلیفی جمیع تصرفات نداریم تا بخواهیم به اطلاقش أخذ کنیم چون شیخ رحمه الله سر حلیت جمیع تصرفات نایستاد اصلاً.

اگر در این فضا قرار بگیریم آن موقع اشکال شیخ رحمه الله در لزوم چیست؟ یک و با این فضا باید برویم دو مختار ما سر عبارت شیخ رحمه الله آخر چیست؟ بالاخره این عبارت شیخ رحمه الله را با تفسیر چهارم قبول کنیم آن موقع فرقی با آن دومی چیست؟ که شیخ رحمه الله گفتند محلّ تامل چه چیزی را بگوییم؟

یعنی می خواهیم یک اشکال به آقای خوئی رحمه الله بگیریم یک اشکال به آقای مروج رحمه الله. آقای مروج رحمه الله از این جهت که عبارت را با امانت می آورند و از آقای اصفهانی رحمه الله می آورند و احتمال اینکه تبادر اوفق با مطابقه است نه با التزام ولو ملازمه عرفی جلوتر است؛ اما نتوانسته است بین این حرف و دومی فارق را بگوید که یعنی شیخ رحمه الله برگشته به حرف دوم پس از آن اشکال جامع چطوری شیخ رحمه الله خارج شده اند؟

حالا اول اشکال آقای خویی ^{رحمه الله} را می‌گوییم ببینید با این فضا می‌توان حدس قوی زد که شیخ ^{رحمه الله} - اگر توانستیم حل کنیم برای شما - مثل اینکه اشکال ایشان به آیه در لزوم آن بود که بحث شیخ ^{رحمه الله} این بود که می‌گفت انصاف این است که آیتین اشکال دارند «أوفوا بالعقود» اشکال ندارد می‌دانید چرا؟ چون انگار شیخ ^{رحمه الله} آخرش در آیتین با حلیت تصرفات کار نکرده است اگر شیخ ^{رحمه الله} آخرش با حلیت کار نکرده باشند این‌طور که آقای محقق اصفهانی ^{رحمه الله} و بقیه محشّین مکاسب بیان کرده‌اند اگر شیخ ^{رحمه الله} با حلیت جمیع تصرفات کار نکرده باشد آن موقع مطلب این‌طور می‌شود که آن عبارت ایشان در خیارات که می‌گویند انصاف این است که «أحلّ الله البيع» محل اشکال است و مثل أوفوا نیست این است که در أوفوا با تصرفات کار کرده‌اند ولی در أحلّ مثل اینکه کأنّ اصلاً سراغ تصرفات نرفته‌اند با ملازمه عرفی نخواسته‌اند کار کنند.

توضیح اشکال شیخ ^{رحمه الله} از زبان محقق نائینی ^{رحمه الله}

در این فضای آقایان کسی ممکن است بگوید آقای خویی ^{رحمه الله} شما اول اصل اشکال شیخ ^{رحمه الله} را که استاد شما آقای نائینی ^{رحمه الله} آن‌طور توضیح داده‌اند درست توضیح نداده‌اید.

آقای نائینی ^{رحمه الله} اشکال شیخ ^{رحمه الله} را این‌طور توضیح دادند که شیخ ^{رحمه الله} با حلیت جمیع تصرفات کار کرده است بعد گفته این حلیت تصرفات نسبت به فسخ، اطلاق دارد بعد شیخ ^{رحمه الله} گفته‌اند انصاف این است که اشکال دارد چه چیزی اشکال دارد؟ اشکالش این است که حکم نسبت به رافعه و حالاتش اطلاق ندارد اشکال را این‌طور فهمیده‌اند در صورتی که شیخ ^{رحمه الله} این را نگفته‌اند عبارت شیخ ^{رحمه الله} این نیست بلکه دقیق‌تر از این است عبارت شیخ ^{رحمه الله} این است با این سیری که ما رفتیم - فعلاً در فضای نجف اشکال می‌کنند قول مختارمان را بعداً می‌گوییم - با این سیری که ما در

فضای نجف رفتیم حق مسئله این است که شیخ رحمه الله حرفش دقیق تر از این حرف‌هاست اصلاً چرا اشکالی را که آقای نائینی رحمه الله برای شیخ رحمه الله گفته وارد نیست؟ تفسیری که از اشکال شیخ رحمه الله دارد، وارد نیست آقای خوئی رحمه الله فکر کرده‌اند اشکال شیخ رحمه الله این است بعد خواسته‌اند بگویند اصلاً اطلاقی نداریم که اشکالی داشته باشیم و اگر اطلاقی داشته باشیم اشکال هم وارد نیست و اگر اشکال وارد باشد در اوفوا هم وارد است سه پله‌اش این بود.

بیان عبارت شیخ رحمه الله

ما می‌خواهیم بگوییم نسبت به اصل اشکال شیخ رحمه الله کم‌لطفی کردید عبارت شیخ رحمه الله این است - ما می‌توانیم در فضای فرمایشات بعضی از بزرگان مثل مرحوم آقای مروج رحمه الله که البته خودشان نتوانسته‌اند عبارت چهارم را حل کنند چون ایشان فکر کرده‌اند شیخ رحمه الله انتزاعی است و گفته‌اند این حرف با انتزاعی بودن نمی‌سازد انتزاعیت حکم وضعی از تکلیف گفته‌اند نمی‌سازد ما آن را هم حل کردیم - اما مطلب شیخ رحمه الله این است شیخ رحمه الله در ذیل آیه اُحَلِّ و آیه «تِجَارَةٌ عَنْ تِراَضٍ» و منه وجه الاستدلال علی اللزوم بإطلاق حلیّة أكل المال بالتجارة فإنه يدل توضیح می‌دهد تجارت سبب است لحلیّة التصرف بقول المطلق فدلالة الآيات الثلاث علی أصالة اللزوم علی نهجٍ این نهج مهم است.

نهج واحد آیات ثلاث یعنی اوفوا دارد با اطلاق حلیّت تصرفات کار می‌کند یا حرمت تصرف کار می‌کند حلیّت حرمت تصرف اوفوا، اُحَلِّ هم با حلیّت تصرفات کار می‌کند «تِجَارَةٌ عَنْ تِراَضٍ» هم با حلیّت تصرفات کار می‌کند علی نهجٍ واحد بعد استدلال می‌کند لکن انصاف این است که یعنی یک کسی ممکن است این‌طور از شیخ رحمه الله دفاع کند بگوید شیخ ایشان می‌گوید من آخرش در اُحَلِّ با

تصرف کار نکردم آخرش در احل با مثلاً من حلیّته صحته شرعاً کار کردم من حلیّت البیع صحت را به دست آوردم به تبادر که اینها می‌گویند یعنی مطابقه.

اگر تفسیر چهارم را قبول کردم آن موقع شیخ ^{رحمه الله} نرفته‌اند سراغ حلیّت تصرف؛ لذا می‌گویند انصاف این است که اینجا حلیّت تصرفاتی نیست یعنی آقای خویی ^{رحمه الله} اشکالی که شما می‌گیرید خود شیخ ^{رحمه الله} گفته است شما فرض کردید که اشکال شیخ ^{رحمه الله} اشکال آقای نائینی ^{رحمه الله} است بعد خواسته‌اید بگویید دلالت ندارد تا اشکال پیش بیاید اگر هم دلالت داشته باشد اشکال پیش نمی‌آید اگر هم اشکال پیش بیاید در اوفوا هم پیش می‌آید این سه تا، اصلاً اشکال شیخ ^{رحمه الله} این نیست، حضرت آقای خویی ^{رحمه الله} در حوزه نجف شما یک تفسیر دیگری برای عبارت شیخ ^{رحمه الله} وجود دارد که بر اساس این تفسیر اشکال شیخ ^{رحمه الله} این است که نه در آیتین با تصرف کار نمی‌کنم من می‌گویم اولی این است که در آیتین أحلّ را می‌گوید بعد می‌گوید تراض هم مثل أحلّ است که آن را بعد می‌گویم.

آن موقع کسی ممکن است بگوید در این فضا اشکال این است، آقای خویی ^{رحمه الله} شما به شیخ ^{رحمه الله} کم لطفی کردید شما فکر کردید شیخ ^{رحمه الله} تا آخر بر سر حلیّت تصرفات در أحلّ مانده است حداکثر با ملازمه عرفی مانده که شما به نام خودتان گفتید ولی با حلیّت بعد اشکال می‌کنید این خلاف ظاهر است بعد می‌گویید در اطلاقش هم حلیّتی ندارم که اطلاق داشته باشد در صورتی که اگر ما آن تفسیر چهارم را از آقای مروج ^{رحمه الله} قبول کنیم و بگوییم اوفق به کلمه متبادر عرفاً آن است شیخ ^{رحمه الله} می‌گوید من در أحلّ با حلیّت تصرف کار نمی‌کنم من از حلیّت بیع صحتش را به دست می‌آورم عرفاً به تبادر آن موقع چون حلیّت تصرف در اوفوا هست اطلاقش کمک می‌کند چون حلیّت تصرف در أحلّ نیست می‌گوئیم مشکل پیدا می‌کند تراض را هم می‌گویم خدمت شما این نزاع ماست با محقق خویی ^{رحمه الله} پس آقای خویی ^{رحمه الله} شما اصل مطلب را از نائینی ^{رحمه الله} مسلم فرض کردید که اشکال

شیخ رحمه الله این است خیر اشکال شیخ رحمه الله این نیست - البته عرض کردیم این در فضای آقایان با عنایت به فرمایشات محقق اصفهانی رحمه الله و با عنایت به تحلیلی که بعضی‌ها مثل صاحب هدی الطالب مرحوم آقای مروج رحمه الله أخذاً و تتمیماً لکلام آقای اصفهانی رحمه الله بحث می‌کنند - این در آن فضا است.

اما یک بحثی خودمان داریم که عبارت شیخ رحمه الله را چطور معنا می‌کنیم؟ این بحث این دفعه با صاحب هدی الطالب رحمه الله است چرا؟ می‌گوئیم شما اگر معنای چهارم را گرفتید نسبت معنای چهارم با معنای دوم چیست؟ یک، مسئله جامع چه می‌شود؟ دو، جامع حل وضعی و تکلیفی. با این تحلیلی که عرض کردیم به نظر می‌رسد اصل ورود اشکال محقق خویی رحمه الله و تحلیل محقق نائینی رحمه الله با این توضیحات مفصل در أحلّ و آیه تجارت ناتمام است. تا ان شاء الله ادامه بحث.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مرور مباحث گذشته: بررسی فرمایشات محقق خوئی رحمه الله در اشکال به شیخ رحمه الله

بحث ما در ارتباط با فرمایشات محقق خوبی رحمه الله و بررسی فرمایش ایشان در اشکال به شیخ اعظم رحمه الله بود مختصر جمع بندی می کنیم که این بخش را تمام کنیم تا به قول مختار خودمان تبعاً للإمام رحمه الله ان شاء الله در جلسه بعدی بپردازیم.

اجمال مسئله این بود که شیخ اعظم رحمه الله ادعا کردند از اطلاق آیه أحلّ و اطلاق آیه تجارت لزوم به دست می آید در بحث خيارات مکاسب استدلال شیخ رحمه الله این بود که در «أحلّ الله البيع» حلیت جميع تصرفات را داریم و حلیت جميع تصرفات، اطلاق دارد چه قبل الفسخ چه بعد الفسخ.

لذا اگر معامله ای واقع شد و بر اساس آن معامله ما به متعاملین اجازه دادیم که هرگونه تصرفی در مبيع و ثمن انجام بدهند نمی گوییم این تصرف مؤید به عدم فسخ است می گوییم نه «أحلّ الله البيع» با توضیحاتی که داده شد. تعبیر شیخ اعظم رحمه الله در بحث خيارات مکاسب این بود لذا ایشان قائل هستند که اطلاق «أحلّ الله البيع» لزوم را درست می کند کما اینکه عموم و اطلاق «أحلّ الله البيع»

صحت بیع را هم درست می‌کند آن را توضیح دادیم و گفتیم اگر هرگونه تصرفی جایز است حتی التصرفات المتوقفة علی الملك مثلاً وطی جاریه است وطی متوقف بر ملک است چون وجه دو مبرر شرعی دارد یا إلا ما ملکت ایمانهم می‌گوید که استثنایش ملک یمینش است یعنی آن را بخر فإنه غیر ملومین اشکال ندارد او علی أزواجهم یا زوجیت است یا ملک است، وطی ملک می‌خواهد اگر گفتم این جاری است و خریده است و مجاز است و طیش کند یعنی مالک است شیخ رحمه الله می‌فرمایند چون صحت همه تصرفات حتی المتوقفة علی الملك آمده پس صحت بیع درست است وقف ملک می‌خواهد لاوقف الا فی ملک شیخ رحمه الله از اطلاق صحت را به دست آوردند یک.

بعد گفتند این اطلاق اقتضاء دارد که بعد فسخ هم تصرف‌ها جایز باشد پس معلوم است که معامله لازم است و فسخ لغو و بی‌اثر است استدلال شیخ رحمه الله است در آیه أحلّ.

استدلال دوم شیخ رحمه الله به آیه تجارت است «لاتأكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا أن تكون تجارة عن تراض» شیخ رحمه الله می‌فرماید آیه تجارت هم به شما همه تصرفات را اجازه داده چون شیخ رحمه الله اکل را کنایه از تصرف گرفته‌اند لاتأكلوا یعنی لاتتصرفوا چون معنای متعارف اکل منظور نیست توضیحاتش داده شد. هر تصرفی به واسطه عنوان تجارت جایز است نگفته تا وقتی فسخ نکردم اطلاقش اقتضا می‌کند که فسخ مؤثر نباشد این استدلال شیخ رحمه الله است یک - جمع بندی می‌کنیم خواهش می‌کنم شماره‌گذاری کنید که بحث با محقق خویی رحمه الله جمع بشود - بعد شیخ رحمه الله فرمودند: پس اطلاق آیه تجارت و آیه بیع، هم صحت بیع در ادله صحت را اقتضا می‌کند هم لزوم بیع و لزوم تجارت را چون گفتیم تجارت اعم از بیع است، با اطلاق لزوم را درست می‌کند این فرمایش شیخ رحمه الله است.

بعد ایشان در باب خیارات گفته‌اند: الا انصاف این است که اطلاق این دو آیه مشکل دارد، دلالتشان مشکل دارد، چرا؟ شیخ رحمه الله این آیه *أحلّ و تجارت را مقایسه کرد با آیه «أوفوا بالعقود»* فرمود: آیه «أوفوا بالعقود» دلالت بر لزوم دارد اما انصاف این است که این دو آیه دلالت بر لزوم ندارند این حرف شیخ رحمه الله است.

محقق نائینی رحمه الله استاد آقای خویی رحمه الله گفتند: اشکال شیخ رحمه الله ناظر به این است که نمی‌توانیم برای یک حکم شرعی نسبت به حالاتش اطلاق داشته باشیم کما اینکه نمی‌توانیم برای یک حکم شرعی نسبت به رافعش اطلاق درست کنیم این تبیین نائینی رحمه الله است از اشکالی که شیخ رحمه الله به دو آیه گرفته‌اند بعد هم محقق نائینی رحمه الله گفته‌اند *إن قلت به اینکه این عدم اطلاق چرا در أوفوا گفته نمی‌شود؟* نائینی رحمه الله توضیح داده‌اند که نه در أوفوا این مشکل وجود ندارد چرا؟ چون وجوب وفا متفرع بر عقد به معنای مصدری است نه بر اسم مصدر یعنی عقده و گره، این جمع‌بندی فرمایش شیخ رحمه الله با توضیح آقای نائینی رحمه الله.

سخن مهم آقای خویی رحمه الله این است که اولاً کلام شیخ رحمه الله اشتباه است و ما چنین اطلاقی در آیه نداریم ثانیاً اگر کلام شیخ رحمه الله درست باشد، اشکالی که ایشان گفته‌اند و نائینی رحمه الله توضیح داده‌اند وارد نیست ثالثاً اگر اشکال وارد باشد، به أوفوا هم وارد است یعنی آقای خویی رحمه الله این‌طور اولاً و ثانیاً و ثالثاً را همه‌اش را زده است و دارای اشکال کرده است بحث ما الآن این است.

توضیح آقای خویی رحمه الله این بود چرا اطلاقی وجود ندارد؟ گفتند به‌خاطر اینکه در «أحلّ الله البيع» حلیّت تصرفات نمی‌گوییم، حلیّت بیع می‌گوییم به این دلیل اطلاق وجود ندارد، اطلاق متوقف بود بر اینکه از *أحلّ* حلیّت تصرفات را استفاده کنم بعد بگوییم این حلیّت تصرفات تا بعد فسخ هم جاری است لذا فسخ لغو است، حلیّت نداریم، حلیّة البیع در «أحلّ الله البيع» است.

به آقای خویی رحمه الله جوابی دادیم که شما مقداری به عبارت شیخ اعظم رحمه الله کم لطفی کردید، شیخ رحمه الله مسئله حلیّت را در یک عبارت دارد که خودشان آن عبارت را رد کردند شیخ اعظم رحمه الله مسئله تصرفات را در دو عبارت دیگرشان در مکاسب ذیل أحلّ نمی آورند و عجیب است که چرا شما متعرض نمی شوید؟

بیان سه عبارت شیخ رحمه الله

توضیح ما این بود که آقای خویی رحمه الله شیخ اعظم رحمه الله - این اشکالات هیچ از بزرگی علمای ما کم نمی کند و هر چه هست برای خودشان است - در عبارت اول درست می گوید گفته اند «أحلّ الله البيع» دلالت بر حلیّت می کند و از حلیّت بالملازمة الشرعیّة، صحت را به دست می آوریم ولی خود شیخ رحمه الله این را رد کرده اند گفته اند: چون ملازمة شرعی وجود ندارد، إن قلت: چرا ملازمة شرعی وجود ندارد اگر همه تصرفات حتی المتوقفة علی الملك حلال است؟ اگر وطی حلال است چرا ملکیت وجود ندارد؟ شیخ رحمه الله جوابی داده اند به اینکه در بیع قولی ملازمة شرعی درست است، در بیع به صیغه - که صیغه ایجاب و قبولی وجود دارد بعث و اشتریت وجود دارد - درست است در وعاء فهم متشرعه همه علمای ما بالإجماع قائل اند اگر بیع به صیغه اتفاق افتاد همه تصرفات حتی المتوقفة علی الملك جایزند و لذا بیع درست است و از حین البیع شما مالک هستید اما شیخ رحمه الله فرموده اند: در بیع بالأخذ و الإعطاء یعنی معاطات - که الآن محل بحث ماست - چنین ملازمه ای را فقها فتوا نمی دهند، فقها فتوا می دهند در معاطات تصرف جایز است اما تو مالک نیستی.

إن قلت: من می خواهم وطی کنم می گویم یک ملکیت آنی حین الوطی برای شما به وجود می آید یا قبل از وطی همین طور متصل به فعل، می خواهم وطی کنم می گویم یک ملکیت آنی حین الوطی

بوجود می‌آید نه ملکیت من حین العقد. حضرت آقای خویی ^{رحمه الله} خود شیخ ^{رحمه الله} به حلیت اشکال گرفته‌اند و حلیت را رد کرده‌اند و استاد شما در حاشیه مکاسب - که عبارات ایشان را خواندیم - به این نکته تصریح می‌کند.

شیخ ^{رحمه الله} عبارت دومی در مکاسب دارند - که این عبارت را خواندیم و حالا جمع‌بندی می‌کنیم - این که کسی ممکن است بگوید از «أحلّ الله البيع» بالمطابقه حلیت بیع به دست می‌آید یعنی سخنی که آقای خویی ^{رحمه الله} گفته‌اند، فرمایش شما عبارت دوم شیخ ^{رحمه الله} است منتهی شیخ ^{رحمه الله} به آن اشکال کرده‌اند و گفته‌اند این محل اشکال و تأمل که عرض کردیم این اشکال ممکن است دو نحوه تقریر بشود: یکبار بگوییم این اشکال به واسطه مبنای شیخ ^{رحمه الله} است چون شیخ ^{رحمه الله} در احکام وضعی قائل به انتزاع از تکلیف است می‌گوید: نمی‌توانم جعل صحت حکم وضعی کنم، باید جعل تکلیف یعنی حلیت کنم و از حلیت، صحت را انتزاع کنم لذا شیخ ^{رحمه الله} به خاطر مبنایش چنین احتمالی را داده‌اند و رد کرده‌اند.

گفتیم تبعاً للإمام ^{رحمه الله} این اشکال را قبول نداریم، خیلی جاهای دیگر شیخ ^{رحمه الله} تصریح دارد به اینکه جعل وضع امکان دارد. این اشکال را بگذاریم کنار.

یک اشکال دومی وجود دارد که محقق اصفهانی ^{رحمه الله} در حاشیه مکاسب گفته‌اند و عجیب است خود آقای خویی ^{رحمه الله} هم به آن ملتزم است و خواسته‌اند آن را حل کنند و آن این است که شیخ ^{رحمه الله} می‌گوید حل تکلیفی و حل وضعی جامع ندارند چون حل ظاهر در تکلیف است و برای وضعی آن جامعی وجود ندارد من نمی‌توانم از آن حل وضعی به دست بیاورم حالا این اشکال را آقای اصفهانی ^{رحمه الله} بیان کرده‌اند بعد هم سعی کرده‌اند از دو طریق اشکال را جواب بدهند یک طریق را آقای خوئی ^{رحمه الله} اختیار کرده و به آن فتوا داده است عیبی ندارد ولی خود شیخ ^{رحمه الله} این را گفته این عبارت

دوم - ان شاء الله نظر خودمان را بعد می‌گوییم - ما الآن نجف را جمع‌بندی می‌کنیم بعد نظر و مختار امام رحمه الله را - که خود ما هم یک ملاحظه‌ای داریم عرض می‌کنیم - این عبارت دوم شیخ رحمه الله.

عبارت سوم شیخ رحمه الله دارند که خدا رحمت کند صاحب هدی الطالب آقای مروج را ایشان خیلی خوب این عبارت را توضیح داده‌اند: شیخ رحمه الله وقتی که راه اول مسدود می‌شود، ملازمه شرعی خراب می‌شود، راه دوم صحت وضعی خراب می‌شود از باب یا انتزاعی بودن وضع از تکلیف یا نبود جامع بین الوضع و التکلیف حالا هر فقهی با مبنای خودش وقتی این دو تا خراب می‌شوند عبارت سوم شیخ رحمه الله این است که می‌گویند: اولی این است که این را حمل کنیم علی الصحة الوضعیه اما به تبادر و تعبیر شیخ رحمه الله این است که اولی این است که به واسطه اینکه أوفق به تبادر این است که ما بگوییم متبادر از حل بیع صحت شرعی آن است که اصل مختار شیخ رحمه الله این است. ما به آقای خویی رحمه الله می‌گوییم شما اگر می‌خواهید به شیخ رحمه الله چیزی را نسبت بدهید مختار شیخ رحمه الله این است نه حلیت تصرفات.

عبارت سوم معركة آراست که متأسفانه آقای خویی رحمه الله با این عبارت کار نمی‌کند چرا می‌گوییم معركة آراست؟ از این جهت که اینها مانده‌اند که منظور شیخ رحمه الله چیست؟

بیان مرحوم اصفهانی رحمه الله در توضیح عبارت سوم شیخ رحمه الله

آقای اصفهانی رحمه الله در حاشیه مکاسب گفته‌اند منظور شیخ رحمه الله اینجا این نیست که آیه حلیت وضعی را بالمطابقه به ما می‌دهد چون اگر این باشد همان احتمال دوم است که شیخ رحمه الله آن را رد کرده‌اند کما اینکه منظور این آیه این نیست که بالملازمه الشرعیه این کار را می‌کند چون می‌شود احتمال اول که خود شیخ رحمه الله آن را رد کردند بنابراین مجبوریم این آیه را بر ملازمه عرفی حمل

کنیم آن موقع مختار شیخ رحمه الله این می شود شیخ رحمه الله می گوید: از حلیت بیع بالملازمة العرفیه، صحت بیع به دست می آید «أحلّ الله البيع» عرفاً ملازمة دارد نه شرعاً در شرع ملازمة ندارد با همان بیانی که شیخ رحمه الله گفت.

این مطلب را هم راجع به فرمایش آقای اصفهانی رحمه الله توضیح دادیم.

اگر ملازمة عرفی مطرح باشد آن موقع شیخ رحمه الله می گوید متبادر از آیه، صحت است ولی بالملازمة العرفیه آقای اصفهانی رحمه الله خیلی حکیم است فنی است می گویند: چون ملازمة عرفی است پس اصل آن حلیت است دیگر آن اشکال جعل وضع به شیخ رحمه الله وارد نمی آید اشکال جامع هم وارد نمی آید آنجا می گفت مطابقاً وضع است ما در دو اشکال گیر می کردیم مبنای شیخ رحمه الله در وضع راه نمی دهد جامع هم راه نمی دهد اما الآن نمی گوید مطابقاً وضع است می گوید تکلیف ملازمة دارد با وضع عرفاً نه شرعاً لذا دو اشکال مرتفع است.

حرف ما با آقای خویی رحمه الله این بود اگر شما می خواهید با این وجه شیخ رحمه الله کار کنید که شیخ رحمه الله را ملتزم به ملازمة عرفی کنید با آن تحلیل عبارت سوم، حرفی نداریم حساب این فرق می کند آن موقع شما نمی توانید بگویید ظاهر آیه این نیست، شیخ رحمه الله می گویند ظاهر آیه بالملازمة العرفیه این است شما اشکال می کردید به شیخ رحمه الله که ظاهر آیه حلیت تکلیفی نیست، حلیت وضعی است می گوید خیر ظاهر آیه حلیت تکلیفی است و حلیت وضعی ظاهر آیه است اما از ملازمة عرفی، شما این مطلب را به این راحتی نمی توانید رد کنید آقای خویی رحمه الله اگر عبارت شیخ رحمه الله را کامل بگویید.

تقویت قول دیگری در بیان محقق اصفهانی ^{رحمه الله} توسط مرحوم مروج ^{رحمه الله}

منتهی در این عبارت با همه دقتی که محقق اصفهانی ^{رحمه الله} دارند دید دیگری وجود دارد که صاحب هدی الطالب مرحوم آقای مروج ^{رحمه الله} این را تقویت کرده اند - خدا ایشان را رحمت کند از علماء و افتخارات خوب ما است آن حواشی خوب ایشان بر کفایه و مکاسب نافع، در سفری هم که آقا به خوزستان داشتند دیدارهای خوب در محضر آقا شاهد تفقدهای عجیب آقا از این حکیم و فقیه وارسته بودیم مرحوم آقای مروج - ایشان اینجا نکته ای دارند که واقع مطلب این است که ما این توضیح ملازمه عرفیه را قبول داریم ولی این را از استاد خودمان محقق اصفهانی ^{رحمه الله} اخذ کردیم ولی این با ظاهر عبارت شیخ ^{رحمه الله} نمی سازد تعبیر ظاهر عبارت شیخ ^{رحمه الله} این است بتبادر، تبادر ملازمه نیست.

آقای مروج ^{رحمه الله} اصرار دارند که این عبارت شیخ ^{رحمه الله} را باید حمل کنم بر اینکه جناب شیخ اعظم ^{رحمه الله} می گویند متبادر از آیه، صحت است نه اینکه صحت از طریق ملازمه به دست می آید اگر سخن آقای مروج ^{رحمه الله} را قبول کردیم که این معنای آیه است پس آقای خویی ^{رحمه الله} شما چطور به شیخ ^{رحمه الله} اشکال می کنید؟

پس با آقای خویی ^{رحمه الله} در دو فضا درگیر هستیم هم با آقای خویی ^{رحمه الله} در ملازمه عرفیه درگیر هستیم که نمی تواند بگوید خلاف ظاهر است که در جلد سی و ششم تنقیح خواندیم که می گفتند خلاف ظاهر است، هم در پایان اش، اگر با قرینه تبادر متبادر روی مبنا قرار بگیریم.

نمی توانیم این اشکال آقای خویی ^{رحمه الله} را قبول کنیم و لذا دچار اشکال می شویم بر اساس فرمایشات شیخ ^{رحمه الله} اگر خوب این عبارات شیخ ^{رحمه الله} را درست کنیم، دچار اشکال می شویم.

إن قلت: شیخ ^{رحمه الله} چه اشکالی در اصالة لزوم می گیرند که می گویند انصاف این است که این دو آیه دلالت ندارد؟ جواب این است که شیخ ^{رحمه الله} می گویند دلالت ندارد، آیه اوفوا دلالت دارد چون حلیت تصرفات از اوفوا می آید این دو دلالت ندارند چون حلیت تصرفات در آنها نیست، حلیت بیع در آنها است یعنی حضرت آقای خویی ^{رحمه الله} اشکال شما را خود ^{رحمه الله} گفته اند اشتباه شما این است که اشکال را به بیان آقای نائینی ^{رحمه الله} وارد کنید، کار خراب می شود اگر کسی به عبارت شیخ ^{رحمه الله} در مکاسب مراجعه کند صریح عبارت شیخ ^{رحمه الله} این است که اولی این است - به نظر آقای مروج ^{رحمه الله} و نجفیون - متبادر صحت است شیخ ^{رحمه الله} اصلاً اسم حلیت تصرفات را نیاورد تا به آن بگوید اطلاق دارد، بعد از فسخ هم جاری است پس فسخ باطل است، عقد لازم است شیخ ^{رحمه الله} این را فرموده اند بنابراین با این جمع بندی که می کنیم در فضای نجف می گوئیم حضرت آقای خویی ^{رحمه الله} اشکال مهم این است شما اشکال شیخ را ^{رحمه الله} در فضای توضیحات آقای نائینی ^{رحمه الله} دیده اید اما اگر اشکال شیخ ^{رحمه الله} را این طور که می گوئیم ببینید یعنی بگوئیم شیخ ^{رحمه الله} گفته است سه آیه نهج واحدی دارند، سه آیه اوفوا یک، آیه اهل دو، آیه تجارت سه شیخ ^{رحمه الله} گفته است سه آیه نهج واحدی دارند یعنی تصرفات، بعد گفته اند انصاف این است که تصرفات در این دو آیه اخیر نیست، حلیت بیع هست پس ما نمی توانیم از این دو آیه اخیر در لزوم استفاده کنیم، در صحت استفاده می کنیم.

سخن شیخ ^{رحمه الله} این است نه اینکه بنای شیخ ^{رحمه الله} بر این باشد که در سه آیه، حلیت هست اما دو آیه اخیر اطلاقی نسبت به حالات و رافع خودشان ندارند برخلاف ... این حرف نائینی ^{رحمه الله} است نه حرف شیخ ^{رحمه الله} آقای خویی ^{رحمه الله} عرض می کنم البته این فعلاً در جمع بندی خود آقایان است مابعد حرف خودمان را می گوئیم لذا به نظر ما انصاف مطلب این است در فضایی که آقایان با شیخ ^{رحمه الله} کار می کنند فرمایش آقای خویی ^{رحمه الله} اشکالاً و جواباً ناوارد است، نه اشکال شیخ ^{رحمه الله} این است که

اینها می‌گویند نه اشکال آقای خوبی ^{رحمه الله} به اشکال آنها این است که وارد است اصلاً شیخ ^{رحمه الله} این را نگفته است سؤال این است آیا در أوفوا که حلیّت تصرفات هست و اطلاقش می‌تواند لزوم را بدهد در أحلّ هم اطلاق حلیّت تصرفات را دارم در تجارت هم دارم یا در اینها اصلاً حلیّت تصرفات ندارم بلکه وضع را مطابقاً دارم یا متبادراً دارم؟ این تا اینجا.

بیان اشکال به مرحوم مروج ^{رحمه الله}

اما برای اینکه بحث خودمان را ادامه بدهیم و زمینه ورود به فرمایش امام فراهم بشود این دفعه یک اشکالی به آقای مروج داریم می‌گوییم حضرت آقای مروج شما از عبارت سوم شیخ ^{رحمه الله} معنای مختارتان را طوری معنا کردید که از این معنا جدا بشود بعد گفتید در این معنای مختار ما فقط یک اشکال مهم می‌ماند و آن این است که شیخ ^{رحمه الله} قائل به جعل حکم وضعی نیست آن را هم برای شما حل می‌کنیم آن هم مشکلی نداریم ولی سؤال ما از آقای مروج ^{رحمه الله} این است: شما اگر به خاطر تبادل گفتید آیه جعل حلیّت وضعی می‌کند، فرق بین عبارت سوم و دوم چیست که شیخ ^{رحمه الله} در دومی اشکال دارد در سومی اشکال ندارد؟ ما اشکال جعل حکم وضعی را برای شما حل می‌کنیم اما اشکال جامع را می‌خواهید چکار کنید؟ یعنی اشکال آقای اصفهانی ^{رحمه الله} وارد است ایشان دنبال ملازمه عرفی رفتند تا به واسطهٔ ملازمهٔ عرفی اشکال جامع بین حل تکلیفی و وضعی یقه‌اش را نگیرد این سؤال اول ما از آقای مروج ^{رحمه الله} است شما که اشکال شیخ ^{رحمه الله} در نبود جامع بین حل وضعی و تکلیفی در عبارت دوم را قبول دارید چطور می‌خواهید در اشکال سوم این اشکال را جواب بدهید؟
اولاً.

ثانیاً اشکال دوم ما: حضرت آقای مروج رحمه الله ما از جامع هم گذشتیم شیخ رحمه الله در عبارت دوم خودشان گفتند مطابقتاً، در عبارت سوم گفت اخذاً بتبادر شما واقعاً تبادر و مطابقه را یکی می گیرید؟ اگر واقعاً شیخ رحمه الله در عبارت خودشان متبادر بشود مثل آن وجه دوم مطابقه حق با شماست فقط آقای مروج رحمه الله اشکال جامع باید حل بشود، یا نه؟ ما تبادر را یاد گرفتیم که دو نحوه است تبادر از حاقّ غیر از تبادر از اطلاق است، تبادر از حاقّ مطابقه هست وضع را درست می کند این مطلب را آخوند رحمه الله به ما یاد دادند اما تبادر از اطلاق، ظهور را درست می کند.

اگر در یک دلیلی از باب مناسبت حکم و موضوع تبادر از اطلاق کردم این معنایش این نیست که مطابقه هست لذا بعید است که آقای مروج رحمه الله چنین دقتی را نکنند نه، عبارت شیخ رحمه الله أدقّ از این حرف هاست شیخ رحمه الله در دومی مطابقه و وضع را درست می کنند بعد اشکال جامع است در سومی می خواهد با تبادر از اطلاق کار کند این شرط را ان شاء الله برای ورود به فرمایش امام رحمه الله می گوئیم ولی فعلاً برای نقد فرمایش آقای خوبی رحمه الله و آقای نائینی رحمه الله همین مقدار در فضای نجف که سیر کنیم این اشکالات بر حضرات وارد است ولی بحث اصلی ما این است که خودمان باید این دو مسئله را حل کنیم فرق بین عبارت دوم و عبارت سوم یک، مسئله جامع بین حل وضعی و تکلیفی دو، و مختار شیخ رحمه الله را سه، نهایی کنیم تا اینجا اشکالی که شیخ رحمه الله می خواهند به آیه اول و دوم بگیرند یعنی آیه أحلّ و تجارت، ولی این اشکال را در آیه أوفوا قبول ندارد معلوم بشود چهار، ان شاء الله.

عرض تسلیت شهادت امام صادق علیه السلام و رحلت امام رحمه الله

بنده هم تسلیت عرض می‌کنم شهادت وجود مقدس امام صادق علیه السلام و رحلت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و یوم الله پانزده خرداد را و یک جمله را خدمت همه عزیزانم و سرورانم اساتید و فضایی خوب عرض می‌کنم: عزیزان این حرکت نورانی که در ایران اسلامی شکل گرفت از برکات وجود مبارک امام صادق علیه السلام است راوی می‌گوید ۲۵ شوال کنار امام صادق علیه السلام نشسته بودم قبل از شهادت اشک می‌ریخت گفتم آقا چرا گریه می‌کنید؟ فرمودند: من دارم می‌روم ولی عالم اهل بیت علیهم السلام را نمی‌بینم گفتم آقا شما چهارهزار شاگرد دارید همه جای بلاد بزرگ اسلام شیعه و سنی قال الصادق علیه السلام است همه از دریای علم شما خوشه برمی‌دارند محمد ابوحنیفه هم داد می‌زند که لولا السنتان لهلك النعمان مالک می‌گوید کجا مثل امام صادق علیه السلام را می‌شود دید چشمی نمی‌بیند گویی نمی‌شنود وقت نداریم شرح عبارت بدهیم شما می‌گویید عالم اهل بیت علیه السلام را نمی‌بینم؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: بله من از دنیا می‌روم ولی پسر موسی بن جعفر علیهما السلام ثامن الحجج علیه السلام را نمی‌بینم. ۲۵ شوال شهادت امام صادق علیه السلام است یازده ذی القعد ولادت ثامن الأئمه امام هشتم علیه السلام است.

ببینید عزیزان من امام صادق علیه السلام یک جریانی را تأسیس کرد و فکر شیعی و اسلامی را تقویت کرد در آن هجوم فرهنگی که به عالم اسلام آمد اسلام را نجات داد فرزندش امام رضا علیه السلام این را به ایران منتقل کرد و تمدن شیعی در ایران اسلامی شکل گرفت شما دقت کنید که اهل بیت علیهم السلام با چه سیری و با چه مسیری، امروز اگر حوزه شیعی ما در قم به برکت فاطمه معصومه سلام الله علیها شکل می‌گیرد اگر مرحوم آقای شیخ رحمه الله عبدالکریم حائری از سیدالشهدا علیه السلام مهلت می‌خواهد که دستم پر بشود، حوزه شیعی پا می‌گیرید از درون این حوزه شیعی امام رحمه الله متولد می‌شود اگر این

حوزه شیعی از مشهدش امام دوم انقلاب ما به دست ما می‌رسد این انقلاب، انقلاب اهل بیت علیه السلام است این انقلاب امام صادق علیه السلام و امام هشتم علیه السلام است شما مردم و شما فضلا و شما عزیزان هم پای این انقلاب ایستادید من استدعا می‌کنم عزیزان ما از این فرصت تبلیغی شهادت امام صادق علیه السلام و از فرصت تبلیغی ولادت امام رضا علیه السلام و دهه کرامت و ولادت بی بی فاطمه معصومه سلام الله علیها فرصت کنند این مسئله مهم را تبیین کنند مردم ما عاشق اهل بیت علیه السلام هستند عاشق اسلام اند عاشق ولایت هستند باید جا بیندازیم بدانند که این عشق وقتی با بصیرت و عمل به تکلیف همراه می‌شود برکاتی را که تا الآن داشتیم به بار می‌آورد وقتی از بصیرت و عمل به تکلیف فاصله می‌گیریم مشکلاتی را که الآن پیدا کرده‌ایم به وجود می‌آید لذا خواهش دارم عزیزان فضلا از این فرصت استفاده کنند ان شاء الله این رسالت سنگین و مهم را انجام بدهند.

بسم الله الرحمن الرحیم



خارج فقه

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام غره)

جلسه ۱۳۷

۴۰۰/۳/۱۷

مرور مباحث گذشته: فرمایشات شیخ رحمه الله و نکات محقق خوئی رحمه الله

بحث ما در ارتباط با فرمایشات شیخ اعظم رحمه الله بود و نکاتی که محقق خوئی رحمه الله ارائه کردند، اجمالاً این طور جمع بندی کردیم: در فضایی که خود فقها بزرگوار در مدرسه نجف به عبارات شیخ رحمه الله تبعاً - عمدتاً فرمایشات محقق خراسانی رحمه الله و تلمیذ ایشان محقق اصفهانی رحمه الله - پرداخته اند یعنی در این فضا، محشین محترم مکاسب مثل مرحوم آخوند رحمه الله و محقق اصفهانی

رحمه الله مطالبی را بیان کردند که در این فضا عبارات شیخ رحمه الله را در این سه آیه بررسی می‌کنیم آیه اوفوا، آیه احل و آیه تجارت، در این فضا اگر باشیم راجع به نظرات آقایان باید بگوییم: آن اشکالی را که محقق نائینی رحمه الله برای شیخ رحمه الله تصویر کردند اصلاً اشکال شیخ رحمه الله آن نیست تا آنکه محقق نائینی رحمه الله بخواهند اشکال را آن‌طور تصویر کنند تا محقق خوئی رحمه الله بخواهند اصل اشکال را ناوارد بدانند.

خلاصه اشکالی که محقق نائینی رحمه الله برای شیخ رحمه الله بیان کرده‌اند - که ما حسیله اشکال را در فضای آن آقایان قبول نداریم - این شد: کأن شیخ رحمه الله می‌خواهد از اطلاقِ حلیتِ تصرفات، برای اثبات لزوم استفاده کند و بگوید در آیه اوفوا با حلیت تصرفات کار شده است، در آیه احل و در آیه تجارت با حلیت تصرفات کار شده است و اطلاقش لزوم را می‌آورد بعد شیخ رحمه الله اشکال می‌کند که حلیت تصرفات در دو آیه اول اطلاق ندارد اما در آیه اول اطلاق دارد، این تصویر محقق نائینی رحمه الله است.

محقق خوئی رحمه الله در این فضا وارد شدند که نه، اولاً اشکال شیخ رحمه الله وارد نیست، ثانیاً اصلاً تقریری که شیخ رحمه الله ارائه می‌کند را قبول نداریم که بحث ما ثانیاً است که محقق خوئی رحمه الله تقریر شیخ رحمه الله را قبول ندارند، چرا؟ چون معتقد هستند که در آیه احل و آیه تجارت بحث حلیت تصرفات نداریم برخلاف آیه اوفوا، چون نداریم اصلاً استدلال شیخ رحمه الله غلط است، بعد هم می‌گویند: اگر هم داشته باشیم اشکالی بر آن وارد نیست که محقق نائینی رحمه الله بحث کرده‌اند.

ما عرض کردیم: این تصویری که شما می‌کنید - که شیخ رحمه الله می‌خواهد از اطلاقِ حلیتِ تصرفات در سه آیه، لزوم را استفاده کند - عبارت شیخ رحمه الله است و درست است، فرمایش شیخ رحمه الله در بحث خیارات مکاسب همین است که فرمودند، عبارت ایشان را هم خواندیم شیخ رحمه الله فرمودند: در

آیه اوفوا از حلیت تصرفات استفاده می‌کنیم بعد فرمودند: از همین حلیت تصرفات یا حرمت تصرفات بعد از رجوع - که با همان توضیحاتی که دادند، لازم مساوی است و در اوفوا این مطلب درست است - می‌شود احلّ و تجارت را درست کرد، عبارت شیخ رحمه الله است، بعد شیخ رحمه الله اشکال می‌کنند که انصاف این است که این دو آیه به تنهایی دلالت ندارند، آیه اوفوا دلالت دارد.

بیان اشکال مرحوم شیخ رحمه الله

حالا سؤال این است که اشکال شیخ رحمه الله در اینجا چیست؟ آیا شیخ رحمه الله در استدلال با حلیت تصرفات کارکرده بعد در مقام اشکال، اشکال به عدم وجود اطلاق در این دو آیه و وجود اطلاق در آن آیه، گرفته‌اند؟ شیخ رحمه الله این کار را نکرده است، در عبارت مکاسب شیخ رحمه الله این نیست که من بگویم آن آیه اطلاق دارد و اینها اطلاق ندارند که بشود همان توضیح محقق نائینی رحمه الله، بعد محقق خوئی رحمه الله و بگوید که نه اشکال وارد است به خاطر اینکه کسی با حلیت تصرفات آن دو آیه کار نمی‌کند، تصویر بحث محقق خوئی رحمه الله این است، و این تصویر متأثر از تصویری است که استادشان محقق نائینی رحمه الله ارائه کردند.

ما گفتیم نه، حصیله اشکالمان این بود که اگر ما باشیم و فضایی که محقق اصفهانی رحمه الله بیان کردند و تلامذه ایشان من جمله محقق خوئی رحمه الله در آن فضا می‌خواهند سیر کنند، اگر بخواهیم آن فضا را انکار کنیم باید یک بحث دیگری کنیم.

جمع‌بندی ما این است که در فضایی که محقق اصفهانی رحمه الله بیان کرده‌اند آیه احلّ، حلیت تصرفات را دلیل بر صحت بیع قرار می‌دهد بالملازمه العرفیّه، نه با ملازمه شرعی، در فضای ملازمه عرفی باید ببینیم سرنوشت این مطلب چه می‌شود، یعنی عبارت سوم شیخ رحمه الله را - که ایشان ملازمه عرفی

دیده‌اند - با ملازمه عرفی می‌خواهند درست کنند، حلیت تصرفات را از طریق ملازمه عرفی می‌خواهند درست کنند بعد با حلیت تصرفاتی که وجود دارد به ملازمه عرفی، صحت را از آن استفاده کنیم و با اطلاقش لزوم را درست کنیم.

اگر در این فضا بحث کردیم باید یک سیر را برویم و اشکال کنیم که حضرت آقای خوئی رحمه‌الله شما ملازمه عرفی شیخ رحمه‌الله را تبیین نکرده‌اید که الان می‌خواهید با آن کار کنید و بخواهید به آن اشکال خلاف ظاهر بگیرد، بیان ایشان در اینجا این است که این خلاف ظاهر است، ظاهر از «احل الله البیع» این نیست، باید ببینیم اگر ملازمه عرفی درست شد خلاف ظاهر می‌شود یا نه؟ یعنی در این فضا اشکال محقق خوئی رحمه‌الله را بررسی کنیم.

کما اینکه اگر فضای محقق اصفهانی رحمه‌الله را انکار کردیم و گفتیم اینجا به واسطه تعبیر به تبادر، ملازمه عرفی را نمی‌فهمیم، در فضایی که آقایان نجف این مطلب را می‌گویند، مثل مرحوم مروج رحمه‌الله اصلاً آن را مطابقه بفهمیم آن طوری که آنها می‌گویند، دیگر ملازمه نفهمیم، شیخ رحمه‌الله می‌گوید اینجا از حلیت بیع، صحت آن فهمیده می‌شود دیگر تصرفات هم در آن نیست.

در این فضا که خیلی‌ها خواسته‌اند فرمایشات شیخ رحمه‌الله را این طور تصویر کنند، ما نباید بگوییم اشکالی که شیخ رحمه‌الله به احل وارد کرده است، عدم اطلاق است، شیخ رحمه‌الله می‌گوید: در احل تصرف ندارم تا اینکه بخواهم از آن اطلاق گیری کنم، این در امر.

بیان تکلیف مسئله در آیه تجارت

امروز اضافه کنیم تکلیف در آیه تجارت چه می‌شود؟ می‌خواهیم به آقای خوئی رحمه‌الله عرض کنیم: در آیه تجارت هم - که شما روی آن فرمایش فرمودید - همین مسئله را داریم، در تجارت همان‌طوری که قبلاً عرض کردم آیه این است «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض».

شیخ رحمه‌الله به مجموع آیه یعنی بحث حصر یک استدلال کرده است، به مستثنی منه یعنی «لا تأکلوا» یک استدلال کرده است دلالت اینها بر لزوم را درست کرده است، الان به مستثنی استدلال می‌کند یعنی خود آیه تجارت، نه مستثنی منه و نه حصر مستفاد از مجموع آیه سه وجه داریم اگر الان بحثمان سر مستثنی است می‌گوئیم: شیخ رحمه‌الله فرموده: در مستثنی وجه دلالت آیه مستثنی بر صحت بیع از وجه دلالت آیه احل در می‌آید، این بود که عبارت‌های شیخ رحمه‌الله را خواندیم، اگر وجه دلالت آیه مستثنی از وجه دلالت احل استفاده می‌شود، همین بحث‌های احل طابق النعل بالنعل همین‌جا پیاده می‌شود که از احل با ملازمه عرفی از حلیت، صحت آن را در می‌آوریم یا اینجا هم از حلیت اکل بالمطابقة صحتش را در می‌آوریم.

اشکال به محقق خوئی رحمه‌الله در آیه تجارت

حرف ما اینجا با محقق خوئی رحمه‌الله این است، می‌گوییم: شیخ رحمه‌الله هم در آیه احل و هم در آیه تجارت یک مسیر روشنی را رفته است، و عبارت رحمه‌الله ایشان در مکاسب هم - حداقل در فضای حضرات آقایان - این است، دوباره هر دو اشکال پیدا می‌شود که آقای خوئی رحمه‌الله شما چرا ملازمه را عرفی تصویر نکردید؟ و اگر ملازمه عرفی وجود داشته باشد و یک ملازمه عرفی بین صحت تصرفات و صحت بیع وجود داشته باشد آیا باز آن خلاف ظاهر بودن - که شما آنجا اشکال کردید -

به آن وارد می‌آید؟ که بعد دوباره آن اشکال را تکرار کنید و بگویید نه ظاهر آیه تصرفات نیست؟ یعنی می‌خواهید بگوئید خلاف ظاهر است، شما این خلاف ظاهر را در صحت گفتید ولی در صحتی گفتید که در فضای ملازمه عرفی معلوم نیست باشد، این اشکال اول.

اشکال دوم این است که عرض کردم اگر به خاطر قید تبادر، تابع آقایان شدید و گفتید که مطابقه است نه ملازمه، التزام نیست مطابقه است، آن موقع شیخ رحمه الله این طور می‌گوید: نه در احلّ نه در تجارت تصرفات نداریم، بالمطابقه به ما صحت را می‌دهند، وقتی در آن تصرفات نداریم نمی‌توانیم بگوییم اطلاق جواز تصرفات بعد از رجوع، لزوم را به ما می‌دهد.

اگر این طور شد، قرینه در عبارت خیارات شیخ رحمه الله چه چیزی است؟ آن قضیه علی نصّ واحد است، شیخ رحمه الله می‌گفت: دلالت آیه بر یک نص است یعنی همان طور که در آیه اوفوا با صحت تصرفات و حرمت تصرفات کار کردم، همه تصرفاتی که برای مالک و بایع و مشتری بعد از بیع است، حلال است، همه تصرفات در ثمن برای او حلال است، همه تصرفات بایع و مشتری بر مبیع، از آن طرف بعد از رجوع تصرف در مبیع برای مشتری حرام است، تصرفات برای بایع در ثمن حرام است چون فروخته داده و رفته، بیع و شراء اتفاق افتاده است، بگوییم در اوفوا با صحت تصرفات و حرمت تصرفات کار می‌کنم و آن را لازم مساوی مثلاً لزوم قرار می‌دهم، بگوییم تکلیف وضعی که آنجا خواندیم در اوفوا این است بعد در این دو آیه همین روال هست.

بعد شیخ رحمه الله می‌گویند: نه، انصاف این است که این مسیر تصرفات در دو آیه اخیر نیست، اشکال شیخ رحمه الله این است نه آن چیزی که محقق نائینی رحمه الله مطرح کرده است، بنای شما محق خوئی رحمه الله بر این است که مسلم گرفته‌اند که شیخ رحمه الله تا آخر سر مسئله احلّ و مستثنی با تصرف کارکرده‌اند بعد اشکال ایشان به عدم اطلاق است، ما می‌گوییم شیخ رحمه الله در این دو آیه، با فضای

حضرات آقایان، تصرفات را مسلّم نگرفته است، پس آن چهارچوبی را که عرض کردم بنا بر فرمایش آقایان عبارات سر شیخ رحمه الله هم پیاده کردیم.

در این فضا یک فرمایش هم حضرت امام رحمه الله دارند، این فرمایش حضرت امام رحمه الله در احلّ یک طور است در تجارت یک طور دیگر است، اما یک تفسیری در تقریب بین آیتین دارند که حالا بحثش را انجام می دهیم، با این جمع بندی می خواهیم ببینیم که چه می شود؟ این فرمایش حضرت امام رحمه الله است

بیان اشکالات مرحوم مروج رحمه الله

یادمان نرود در مقدمه این بحث دو اشکال را به مرحوم مروج رحمه الله مطرح کردیم گفتیم: حضرت آقای مروج رحمه الله شما اگر خواستید اخذاً بالتبادر، مطابقه را درست کنید و از ملازمه عرفی خارج بشوید در عبارت شیخ رحمه الله در احلّ دو مشکل دارید: یک مشکل این است که فارق بین عبارت سوم و عبارت دوم را درست کنید، چون فرض شیخ رحمه الله بر این است که مطابقه را رد کرده اند، چطور در عبارت سوم مطابقه را می خواهد درست کند؟

توضیح هم دادیم گفتیم برای اینکه شیخ رحمه الله مطابقه را رد کردند در عبارت دوم، دو محمل قائل شدند، یک محمل این است که شیخ رحمه الله نمی تواند حکم وضعی را مجعول بداند و باید از تکلیف آن را انتزاع کند لذا احلّ نمی تواند صحت را مستقیم بدهد، گفتیم این را می توانیم حل کنیم، ما تبعاً للامام رحمه الله در ذیل آیه اوفوا بحث کردیم و گفتیم نه، ظاهر عبارت شیخ رحمه الله در خیلی از جای ها این نیست که مرحوم آخوند رحمه الله به شیخ رحمه الله نسبت داده اند که شیخ رحمه الله در قسم سوم احکام وضعیه قائل به جعل استقلالی نیست، آن را می توانیم حل کنیم.

محمل دومی که وجود دارد اما آن محمل شما را دچار اشکال می‌کند و آن را باید حل کنید، عدم وجود جامع بین حل وضعی و حل تکلیفی می‌باشد، این حرف آقای اصفهانی رحمه الله یک حرف جدی است باید شما آن را حل کنید، اگر به خاطر این اشکال احتمال دوم منتفی است و این اشکال وجود دارد چطور شما اشکال بیان سوم را به بیان دوم بر می‌گردانید؟ این یک.

دو: این است که آیا واقعاً تبادل مطابقه می‌شود؟ ما تبادل از حاقّ لفظ داریم تبادل از اطلاق داریم، اگر تبادل از اطلاق شد ظهور و بعد مناسبت حکم و موضوع ظهور ساز شد و مجموع آیه ظهور در حلّیت وضعی پیدا کرد اما این حلّیت وضعی یعنی از حلّیت بیع حلّیت وضعی صحت بیع استفاده شد، این مطلب درست حرف شیخ رحمه الله می‌شود، اما مطابقه وجه دوم نمی‌شود، شما چطور می‌خواهید اینها را یکی کنید و بگوئید این حرف شیخ رحمه الله به عبارت دوم بازگشت می‌کند؟ نه، در این فضا که می‌خواهیم این اشکال را وارد کنیم باید سراغ آیه برویم، اما حرف مهمشان در اینجا این است که اگر کسی بخواهد آیه را بررسی کند نباید فقط «احلّ الله البیع» و «حرّم الربا» را ببیند، و بگوید احلّ مقابل حرّم است همان طوری که محقق خوئی رحمه الله این طور قرینه‌سازی می‌کردند، حل وضعی می‌تواند باشد و حل تکلیفی می‌تواند باشد این طور.

بیان فرمایش امام رحمه الله

خلاصه فرمایش امام رحمه الله - که ما قبلاً در بحث صحت مفصل فرمایشات ایشان را خواندیم - این است که این آیه یک صدری دارد و این آیه ذیل یک منبایی است «الذین يأكلون الربا لا يقومون الا كما يقوم الذی يتخبّطه الشیطان من المسّ ذلک بأنّهم قالوا إنّما البیع مثل الربا» تسویه بین البیع و الربا هست، گفتند بیع مثل ربا است و «احلّ الله البیع و حرّم الربا» - که حالا واو حالیه باشد استیناف که

بحثش را کردیم - امام رحمه الله می فرمایند: آنها رباخواری می کردند بعد می گفتند: چه اشکالی دارد همان طوری که بیع حلال است ربا هم حلال است؟ جواب می آید که «احل الله البيع و حرم الربا»، «فمن جائه موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف و أمره الى الله» امام رحمه الله می فرمایند: اینجا دو مطلب جدی داریم یکی تسویه صدر آیه، یکی «فله ما سلف» ذیل آیه، فرمایش امام رحمه الله را خوب دقت کنید.

پس نکته اول فرمایش امام رحمه الله این است که باید بین آیه احل و بین آیه تجارت دقتی کنم، آیه احل صدر و ذیلی دارد، آیه تجارت هم صدری دارد، استثنائی دارد مجموعاً، مستثنی منه ایی دارد و مستثنایی دارد شاید بتوانم برای هر دو آیه یک سازمانی تعریف کنم، فعلاً سازمان آیه «احل الله البيع» را به تبع بیانات شیخ اعظم شیخ انصاری رحمه الله یک طور باید تحلیل کنم، سازمان آیه تجارت را بر اساس «لا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل» یک طور تحلیل کنم، ممکن نیست که بتوانم هر دو را با هم بروم.

در آیه احل بعد از آنکه قرار شد امام رحمه الله بگوید سرنوشت این دو آیه ممکن است فرق کنند به خاطر صدر و ذیلشان و اخذ به ظهورات این آیات تابع هستیم، ایشان در آیه احل می فرمایند: باید ببینم بر اساس صدرش که اینها تسویه بین بیع و ربا قائل می شدند «احل الله البيع» یعنی احل آن زیاده حاصله از بیع، یک معامله بیعی داریم، یک معامله ربوی داریم، اما حرف مهمشان این است که یک احتمال این است که آنها بگویند: اگر خدا زیاده حاصله از یک معامله را حلال کند - چون ربا یعنی زیاده، بحثش را کردیم - و زیاده حاصله از یک معامله دیگر را حرام کند، چه اتفاقی در آیه می افتد؟ یک بار با زیاده ها کار کنم «الذين يأكلون الربا» این زیاده های ربوی را می خورند، این بلا سرشان می آید، بعد به آنها می گویند فلان، می گویند نه خیر اینها [بیع و ربا] مثل هم هستند، خدا آنها را رد می کند

«احلّ الله البيع» خدا زیاده حاصله از بیع را حلال کرده است و حرّم الربا زیاده حاصله از معامله ربوی را حرام کرده است.

بعد امام رحمه الله می‌فرمایند: اگر این باشد که بعد با صدر جور در بیاید بعد می‌فرماید: «فمن جائه موعظه من ربه فانتهی» اگر توبه کرد «فله ما سلف» آن زیاده‌ها را به او می‌بخشیم، امام رحمه الله می‌گویند: باید ببینیم «فله ما سلف» آن تسویه، کمک می‌کنند به اینکه با زیاده‌ها کار کنم، یک قانون حاکم می‌شود، یک‌طور باید تکلیف صحت و لزوم را استدلال کنیم، یا نه اصلاً دعوا سر زیاده‌ها نیست، دعوا سر خود دو معامله است، معامله‌ها مثل هم هستند، احلّ آن معامله را، حرّم آن معامله را، امام رحمه الله می‌فرمایند: که اگر کسی خواست مسئله را در این فضا ببرد که اکثر فرمایش محقق خوئی رحمه الله و تلامذه مرحوم آخوند رحمه الله اساتید محقق خوئی رحمه الله در این فضا است، امام رحمه الله می‌گویند: اول تکلیف این دو را روشن کنیم.

چون فرصت تمام شده است و دوستان هم از تبلیغ دینی و خدمت به مدرسه نورانی فقهی و کلامی و تفسیری امام صادق سلام الله علیه آمدند و اطلاع هم دارند که تعداد زیادی از عزیزان علاوه بر تبلیغ دین، این مسئولیت مهم کار انقلاب اسلامی را انجام داده‌اند و انجام می‌دهند مخصوصاً الان که فضا فضای مجازی است و لازم هست که چنین تمرکز مهمی واقع بشود خلاصه امرمان هم دائر شده است بین این نکته که کلاً تعطیل کنیم که دوستان به دنبال این مأموریت بروند یا نه انسجام‌بخشی، فضای مجازی و ارتباط‌گیری فی‌نفسه بعضی از کارها را تقویت می‌کند با توجه به اینکه فضا فضای مجازی است، جمعش را تا پایان این مرحله از بحث که به عقب برنگردیم ترجیح دادیم به همین مقدار اکتفاء کنیم عبارات امام رحمه الله را مرور مختصری بفرمائید، امام رحمه الله می‌فرمایند اینجا باید ببینید کدام احتمال را در آیه تقویت می‌کنید و بر اساس کدام احتمال تسویه زیاده و ربح حاصل یا تسویه معاملتین را و

ورود «أحلّ الله البيع و حرّم الربا» را در کدام فضا تصویر می‌کنید تا بتوانیم صحت و لزوم معامله را از این محلّ و حرّم به دست بیاوریم ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحيم



خارج فقه

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام غره)

جلسه ۱۳۸

۴۰۰/۳/۱۹

مرور مباحث گذشته: فرمایشات امام رحمه الله

بحث ما در ارتباط با فرمایشات امام رحمه الله و مبنای مختار خودمان در بحث «آیه أحلّ الله البيع» بود بعد از اینکه فرمایشات بزرگان از محشین مکاسب، اخیراً فرمایشات محقق خوئی رحمه الله، فرمایشات مرحوم مروج رحمه الله را به تبع اساتیدشان محقق اصفهانی رحمه الله مثلاً یا مرحوم آخوند رحمه الله در حاشیه مکاسب در ذیل آیه أحلّ و آیه تجارت جمع‌بندی کردیم و کیفیت دلالت اینها بر لزوم و تبیین اشکال شیخ رحمه الله به این دو آیه اخیر البته در فضای آنها را بیان کردیم، گفتیم فضای دیگری هم در این آیه أحلّ وجود دارد که فضای فرمایشات امام رحمه الله است.

و عرض کردیم که امام رحمه الله سرنوشت آیه أحلّ را از سرنوشت آیه تجارت جدا می‌کنند و می‌گویند: نمی‌شود یک نحوه گفت، آیه تجارت را ذیل آیه لا تأکلوا بحث می‌کردند - که قبلاً بحثش را کردیم و بعد به آن اشاره می‌کنیم - قبلاً بحث دلالت آن بر لزوم را از نظر امام رحمه الله کردیم، چون امام رحمه الله در لا تأکلوا سه وجه قائل بودند، یکی مستثنی منه، یکی خود حصر و استثناء و یکی مستثنی، شیخ رحمه الله مستثنی را آنجا بحث نکردند اما امام رحمه الله بحث کردند، شیخ رحمه الله الان می‌خواهد در خیارات

مستثنی را بحث کند، بر همین اساس به محقق خوئی^{رحمه الله} اشکال کردیم که شما حیث مستثنی را از حیث استثناء جدا کنید کما اینکه حیث مستثنی را از حیث مستثنی منه باید جدا کنید که توضیحات آن را دادیم، بالاخره مستثنی یک بحثی در آیه لا تأکلوا دارد که می شود آیه تجارت به اصطلاح که آن را بعد فرمایشات امام^{رحمه الله} قبلاً خواندیم و یادآوری می کنیم.

فرمایش امام^{رحمه الله} در ذیل آیه «أحلّ الله البيع»

امام^{رحمه الله} «أحلّ الله البيع» را هم در بحث دلالت آیه حل بر صحت معاطاة رأساً بحث می کنند و هم در دلالت آیه حل بر لزوم، ایشان در ذیل بحث لزوم می گویند: باید برگردیم در آیه حل اختیار مبنا کنیم، آنجا هم البته اختیار مبنا کردند، برای اختیار مبنا در آیه حل ایشان فرمودند: کافی نیست که ما أحلّ و حرّم الربا را بحث کنیم، عمده فرمایشات حضرت امام^{رحمه الله} که قبلاً هم با آن در آیه صحت معاطاة کار کردیم این بود که ما در آیه أحلّ یک صدری داریم و این واو آیه «أحلّ الله البيع» اگر جمله حالیه باشد که صدرش مهم تر می شود، اگر استینافیه هم باشد باز اشکالی ندارد.

صدر این بود که فرمودند: «الذين يأكلون الربا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس» ذلك بأنهم قالوا انما البيع مثل الربا» بحث تسویه، کسی که رباخواری می کند یا کُلون الربا، ربا را می خورد، ربا هم که گفتیم یعنی زیاده، این «لا يقوم الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس» به اصطلاح شیطان زده است، ذلک چرا؟ «بأنهم قالوا» اینها گفته اند «انما البيع مثل الربا» اینها یک تسویه ای بین البیع و الربا قائل هستند، «انما البیع مثل الربا» یک قرینه مهم است در صدر «و أحلّ الله البیع و حرّم الربا أحلّ» می خواهد جواب آن تسویه را بدهد، اینها می گویند مثل هم هستند و تسویه ای قائل بین البیع و الربا هستند، آیه می فرماید: «و أحلّ الله البیع و حرّم الربا».

بعد هم ادامه می‌دهد «فمن جائه موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف» فله ما سلف یعنی چه؟ اگر کسی توبه کرد از موعظه الهی متعظ شد پس برای او ما سلف است یعنی زیاده‌هایی را که پس‌انداز کرده است و خورده است فله ما سلف، عمده مطلب امام رحمه الله این است ما باید ببینیم آیه تسویه «قالوا انما البيع مثل الربا» و آیه «فله ما سلف» اینها که صدر آیه أحلّ و ذیل آیه حرم هستند چه چیزی به ما می‌دهند؟ ایشان آن‌طور که در آنجا بحث کردیم می‌فرمایند: در اینجا می‌توانیم دو احتمال در أحلّ بدهیم کما اینکه در حرم دو احتمال می‌دهیم.

فارق فرمایش امام رحمه الله و مرحوم خوئی رحمه الله

لذا فارق فرمایش مهمشان با محقق خوئی رحمه الله این است که محقق خوئی رحمه الله به تبع استادشان محقق اصفهانی رحمه الله حداقل مقابله بین أحلّ و حرم را می‌دیدند بعد می‌گفتند که ظاهر در أحلّ وضع است یا تکلیف است و وضع و تکلیف جامع می‌خواهند یا نمی‌خواهند، در این فضا بحث می‌کردند، و أحلّ اگر ظاهر در تکلیف شد می‌تواند به خود بیع بخورد یا به تصرفات می‌خورد، اگر ظاهر در وضع شد چه می‌شود؟ می‌تواند در هر دو ظهور پیدا کند، ظهور در هر دو متوقف بر جامع است، جمع‌بندی این بود.

امام رحمه الله می‌فرمایند: اگر بخواهیم جواب این سؤالات را بدهیم صرف مقابله أحلّ و حرم کافی نیست، باید صدر و ذیل را ببینیم که تقریباً مسیر مرحوم علامه طباطبائی رحمه الله هم با یک سری اختلافاتی که در المیزان عرض کردیم و فرمایشات استاد بزرگوارمان حضرت آقای جوادی مدظله العالی را هم در این رابطه ملاحظه کردیم اینها بود، این صدر و ذیل را باید درست کنیم، لذا با یک دقت و امعان نظر بیشتری در آیات می‌خواهند تکلیف آن سؤالات را روشن کنند.

امام رحمه الله می‌فرمایند: این جا دوراه حل داریم، یا بگوییم أحلّ یعنی أحلّ آن زیاده حاصله از بیع را، و حرّم آن زیاده حاصله از ربا را، ما یک ربیّی داریم و یک سودی داریم که این سود در بیع هست در ربا هم هست، خدای متعال می‌گوید «أحلّ الله البيع» یعنی آن ربح و سود معامله را حلال می‌کنم، و «حرّم الربا» به خاطر اینکه می‌خواهم بگویم آن سود و زیاده حاصله از ربا را حرام می‌دانم که بعد هم آیات «یمحق الله الربا و یربی الصدقات» - که قبلاً خیلی از آن استفاده کردیم - محق و یربی الصدقات این طور.

علی‌ای حال اگر سراغ حلّیت زیاده حاصله از بیع و حرمت آن زیاده حاصله از ربا رفتیم، این یک احتمال است، آن موقع آیه تسویه می‌خواهد بگوید: اینها رباخوار بودند می‌گفتند: زیاده بیعی با زیاده ربایی مثل هم هستند، دیگر زیاده است، معامله‌ای بوده که زیاده داشت، آن هم یک معامله‌ای است که زیاده دارد، بعد خدای متعال می‌خواهد دفعاً و ردعاً به این زعم شان بگوید نه، آن زیاده، زیاده حلال است و این زیاده، زیاده حرام است که بعداً ملاحظه می‌کنید که در حلّیت تکلیفی ظاهر می‌شود.

اگر این طور گفتیم بعد قرینه ما سلف هم بگوییم اگر توبه کردیم آن زیاده‌هایی را که مصرف کردی برای خودت، فله ما سلف، فله یعنی مالک آن زیاده است اشکال ندارد برای خودت، این یک احتمال است که از آیه استفاده می‌کنم که آیه دلالت بر حلّیت زیاده حاصله از بیع و حرمت زیاده حاصله از ربا می‌کند به قرینه تسویه و به قرینه فله ما سلف، با تسویه که کار کنم «قالوا انما البيع مثل الربا» و آیه فله ما سلف این طور می‌شود.

احتمال دیگر این است که بگوییم ظاهر «أحلّ الله البيع» یعنی أحلّ خود این معامله بیعی نه أحلّ آن زیاده را، این طور که دیدید آقای خوئی^{رحمه الله} به خود بیع برمی گردانند، اگر بگوییم نه، کاری به صدر و ذیل ندارم یا یک طور آن را توجیه می کنم بخورد به خود آن معامله، آن بیع، نه زیاده حاصله از بیع، یا کُلون الربا ظاهر می شد در اکل زیاده اکل ربح، پس آن معامله را نمی خورد زیاده را می خورد، «انما البيع مثل الربا» می خواست بگوید این زیاده این زیاده است چه فرقی می کند؟

این که می گویم قرائن صدر در فهم کمک می کند، این طور است امام^{رحمه الله} می گوید: آنجا شرح دادیم، اگر با زیاده کار کردید تسویه به زیاده ها می خورد، أحلّ به زیاده می خورد، حرّم به زیاده می خورد، فله ما سلف زیاده را حل می کند، اگر با خود معامله بیعی و با معامله ربوی کار کردید آن موقع می گویند با معامله ربوی أحلّ آن معامله بیعی را و حرّم آن معامله ربویه را.

امام^{رحمه الله} - جلسه قبل اشاره کردیم حالا توضیح بیشتری می دهیم - می فرمایند: شما تکلیفتان را باید معلوم کنید که کدام را اختیار می کنید؟ بر اساس اینکه کدام را اختیار می کنید باید تکلیف صحت را، تکلیف حلّیت تکلیفی و حلّیت وضعی را، تکلیف جامع بین حلّیتین را روشن کنید، در بحث لزوم هم می فرمایند: چون آنجا باید اختیار مبنا کنید در لزوم هم باید بگویید با کدام مبنا کار می کنید، حالا یک مقدار توضیح مسئله صحت را با احتمال اول، توضیح مختصر البته عرض کردم هست دیگر مطالبش را باید آقایان زحمت بکشند در اختیار بگذارند که توضیح مسئله صحت با احتمال دوم را هم باید بدهیم.

امام^{رحمه الله} می فرمایند: با احتمال اول اگر گفتیم أحلّ آن زیاده را، معلوم است که این أحلّ آن زیاده ها را یعنی صحت معامله های بیعی، چون اگر نتیجه معامله، حلّیت پیدا کرد خود معامله صحیح است، مگر اینکه کسی بخواهد احتمال بدهد که این حلّیت، حلّیت تعبدی است، یعنی شارع بگوید نه، من به

تو تعبد می‌دهم که این حلال است ولو اینکه سبیش باطل است، امام رحمه‌الله می‌فرمایند: فهم این مطلب از آیه بسیار بعید است که شارع بخواهد یک حلیت تعبدی درست کند و این حلیت تعبدی از باب «ما قصد لم يقع و ماوقع لم يقصد» باشد، چون آنها در بیع قصد تملیک دارند می‌خواهند تملیک کنند، شارع بگوید نه شما چیزی که قصد کردید لم يقع، تملیکی حاصل نشده و ملکیتی حاصل نشده است، ولی چیزی که قصد نمی‌کنید یعنی اباحه، وقع، یعنی یک اباحه تعبدی، نه این خیلی خلاف ظاهر آیه است که آن را تحلیل کردیم.

لذا امام رحمه‌الله می‌فرمایند: اگر کسی این‌طور بگوید اگر حلیت به زیاده بخورد و حرمت هم به زیاده بخورد، یک، و فهم از آیه این باشد که شارع نخواهد یک تعبد خاص شرعی بدهد، بلکه بخواهد یک مسیر عقلائی را حلال بداند، معنای حلیت، زیاده صحت معامله است، حلیت به حلیت زیاده خورده، حرمت به حرمت زیاده خورده است، اما خلاصه دلالت می‌کند بر اینکه این معامله‌ای که این حلیت از آن نتیجه شده آن معامله صحیح است و آن معامله‌ای که آن حرمت زیاده از آن درآمده باطل است.

لذا براین اساس امام رحمه‌الله می‌فرمایند: اگر کسی این مسیر را برود چاره‌ای ندارد باید آیه دلالت بر صحت کند، آیه صحت بیع را درست می‌کند از باب اینکه دلالت کرده بر حلیت حاصله از بیع و در این فضا قطعاً حلیت، حلیت تکلیفی است، مفاد آیه حلیت تکلیفی زیاده است، به حرمت تکلیفی زیاده، ولی زیاده با همان توضیحی که عرض کردم «یاأکلون الربا» تسویه بین البیع و الربا و ردع این تسویه که این حلیت تکلیفی زیاده، صحت بیع را درست می‌کند، چون احتمال یک حلیت تعبدی با قطع نظر از اصل متبایعین و متعاملین خیلی بعید و خلاف ظاهر است.

اگر این شد ایشان می‌فرماید: خیلی معلوم است که این نتایج را راحت می‌توانیم بگیریم، یک حلیت تکلیفی در آیه برای زیاده داریم و لازمه این حلیت تکلیفی برای زیاده، صحت بیع است، یک حرمت

تکلیفی برای زیاده ربوی داریم و لازمه این حرمت تکلیفی بطلان ربا است، امام رحمه الله می فرمایند: اگر کسی این را احتمال داد آیه دلالت بر صحت می کند.

اما اگر سراغ خود معامله رفتیم، یعنی گفتیم معامله بیعی، حلال است در مقابل معامله ربوی که حرام است، این احتمال دوم است، اگر رفتیم سراغ معامله آن موقع باید سؤال کنیم که آیه تسویه یعنی چه؟ یعنی تسویه دو معامله از آن جهت که دو معامله هستند بیع مثل ربا هست، دو معامله هستند مثل هم هستند، یا نه من می خواهم با تسویه دو معامله کار کنم نه از آن جهت که دو معامله دارم، دو تا انشاء دارم، نه، می خواهم با تسویه دو معامله کار کنم از جهت اینکه یکی با یکی دانستن این دو معامله ربح حاصل از دو معامله را درست کنم، این بخش مهمی در این تعبیر است که اگر دنبال تسویه دو معامله رفتم، تسویه دو معامله را می خواهم مجوزی برای اکل آن زیاده بدانم، آیه هم که آمد و آن را ردع کرد که نه این دو تا معامله مثل هم نیستند به خاطر این مثل هم نیستند که زیاده حاصله از یکی حلال است و زیاده حاصله از یکی حرام است.

فضا، فضای این است که می خواهم وارد فضای تسویه بین المعاملتين بشوم اما تسویه بین المعاملتين را بما اَنَّهُما انشاءین ببینیم و بگویم دو انشاء مثل هم هستند، این زعم آنها را دفع نمی کند و زعم آنها را ردع نمی کند، زعم آنها این بود که اینها رباخوار بودند استدلال شان تسویه بین بیع و ربا بود «ذلک بَأَنَّهُم قالوا انما البیع مثل الربا» ربا می خوردند می گفتند مثل هم هستند، مثلیت و تسویه را برای صحت زیاده استدلال می کردن، زیاده ربوی، می خواستند بگویند که زیاده ربوی مثل زیاده بیعی است، لذا اگر تسویه بین المعاملتين را هم ببینیم بعد اَحلّ را هم به این تسویه بین المعاملتين بزنم، یا اَحلّ بگویند نه دو معامله مثل هم نیستند، آن بیع حلال است آن یکی، خود بیع خود معامله ها را کار کند، باز هم ناگزیرم که این را از جهت زیاده حاصله بررسی کنم، اگر این را هم از جهت زیاده حاصله بخوایم

بررسی کنم امام رحمه الله می‌گویند: باید ببینید که نتایج آن چه می‌شود، باید بررسی کنیم ببینیم در فضای قول به تسویه بین المعاملتين فضای این تسویه بین المعاملتين اگر بخواهد به تسویه بخورد نه بما اینکه دو انشاء و دو معامله هستند، بلکه تسویه به لحاظ آن اثر حاصله بر اینها یعنی آن حیث اکل آن زیاده، باید ببینید که چه اتفاقی می‌افتد؟

یک مقداری از سروان عزیزمان هم باید عذرخواهی بکنیم، گاهی وقت‌ها در شرایط تبلیغ و پیگیری مسائل مهم انتخابات هم هستیم و قائل جمع بین التکلیفین هستیم به قدری که عرض کردم بحث تمام بشود و مستلزم تکرار نباشد، گاهی وقت‌ها در فضاهای اینترنتی اجازه نمی‌دهد که ارتباط برقرار بشود روز گذشته موفق نشدیم که درس را خدمت شما ارائه کنیم به خاطر این نکته و لذا همین مقدار را اکتفاء می‌کنم تا ان شاء الله جلسه بعدی و روز شنبه این حیث دوم را تحلیل کنیم، ببینیم در این حیث دوم اگر بین الانشائین تسویه نکردم و بلکه از آن باب آن را تسویه کردم چه اتفاقی می‌افتد و چه نتایجی بر آن مترتب خواهد شد ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحيم



خارج فقه

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام عزه)

جلسه ۱۳۹

۴۰۰/۳/۲۲

مرور مباحث گذشته: فرمایشات امام رحمه الله

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام رحمه الله درباره آیه «أحل الله البيع» بود که امام رحمه الله در این آیه دو احتمال جدی دادند و در این دو احتمال بحث پیش می‌رفت.

یک احتمال جدی امام رحمه الله این بود که أحل را ناظر به حلیّت زیاده حاصله از بیع و ربا بدانم که می‌گفتند این یک روال است که توضیح دادیم که بالاخره در این آیه شریفه سورة بقره امام رحمه الله می‌فرمایند: می‌خواهیم با حلیّت کار کنیم اما کدام حلیّت؟ حلیّت زیاده، با کدام قرینه؟ به قرینه صدر و ذیل آیه، صدر آن می‌گفت اینها قائل بودند به تسویه ذیل آن تعبیر می‌کرد به «فله ما سلف»، «ی‌محق الله الربوات ویربى الصدقات» محق ربا یعنی از بین بردن آن زیاده یربى الصدقات یعنی رشد دادن آن زیاده اگر با زیاده کار کردیم یعنی زیاده حاصل از بیع در مقابل زیاده حاصل از ربا آن موقع أحل می‌خواهد تسویه این دو زیاده را به هم بزند امام رحمه الله می‌فرمایند: این یک احتمال است با این احتمال اگر کار کنیم آن موقع می‌خواهیم از اطلاق این احتمال، اطلاق گیری کنیم که مطلب را سر اطلاق عرض خواهیم کرد این یک مطلب.

امام رحمه الله فرمودند: این یک مطلب، یک - که اشاره کردیم احتمال - احتمال دوم این است که نه، البته اگر این احتمال درست بشود آن موقع آن زیاده حاصل از ربا چه بیع ربوی چه قرض ربوی فرقی نمی‌کند هر زیاده‌ای که در ربا تحقق پیدا کند خدای متعال می‌خواهد بگوید این زیاده مثل آن زیاده بیعی نیست - که اجمالاً توضیح دادیم - و تفسیر آن را در دلالت آیه أحل عرض کردیم و صحنه معاطات گذشته است؛ بنابراین سازمان، امام رحمه الله می‌فرمایند: صحت یک روال خاص خودش را دارد لزوم هم که محل بحث ماست روال خاص خودش را پیدا می‌کند.

و احتمال دوم این است که نه بگوییم: مراد از «أحل الله البيع و حرم الربا» خدای متعال می‌خواهد دو معامله بیعی غیر ربویه مثلاً و معامله بیعی ربویه را یکی را حلال کند یکی را حرام کند که بحث ما به اینجا رسید اگر این باشد آن موقع تسویه بین معاملتین است نه تسویه بین الزیادتین.

آنجا که می‌گویند: «قالوا إنما البيع مثل الربا» تسویه بنا بر احتمال اول بین دو زیاده بود، بنا بر احتمال دوم بین دو معامله است یا معامله بیعی عین معامله ربوی است چه فرقی می‌کند؟ اگر این طور باشد که بخواهیم بین دو معامله باشد آن موقع سؤال این است بین دو معامله تسویه می‌کنیم بما اینکه دو تا معامله و دو انشاءند یا نه بین دو معامله تسویه می‌کنیم برای آنکه این تسویه منجر به مجوز اکل زیاده بشود چون عرض کردیم صدر آیه این بود که کسی رباخواری می‌کند «الذين ياكلون الربا» اکل ربا، معامله را که کسی اکل نمی‌کند اکل زیاده می‌کند چون در صدر آیه مسئله اُکل ربا مطرح است پس اُکل زیاده محل بحث است بعد اینها برای اینکه اُکل ربا را درست کنند می‌گفتند معامله بیعی مثل معامله ربوی است تسویه بین معاملتین می‌کنند اما نه بما اینکه بین الإنشائین و بین المعاملتین بما هما معاملتان تسویه کنند نه، می‌خواهند بین الأنشائین و بین المعاملتین از جهت حصول زیاده تسویه کنند.

بیان عبارات امام رحمه الله

لذا تعبیر زیبای امام رحمه الله این است که و علی الإحتمال الثانی یكون قوله «أحل الله البيع و حرم الربا» بصدد دفع توهم تسویه بین البیعین خدا می‌خواهد بگوید تسویه بین بیع ربوی و بیع غیر ربوی درست نیست و لاشبهة ایضاً فی دلالتش شبهه ای نیست به اینکه این آیه می‌خواهد دلالت کند بر عدم تسویه از جهت وصول زیادی، چون تعبیر ایشان خیلی تعبیر خوبی است بالجمله مقصود القائلین بالتسوية بین البیعین هو التسوية فی الربحین لیدفعوا عن أنفسهم عار اُکل الربا و الردع المتوجه الی دفعه ینفی التسویه بینهما فی هذه الخاصية یعنی آن ربح حاصل از دو تا مثل هم نیست چرا؟ تا آن شنائت و عار گردن آنها را بگیرد و علیه لاشبهة فی دلالة.

اگر این طوری بشود آن موقع درست است که بین البیعین تسویه می‌کنیم اما نه به ما هما بیعین بلکه بین البیعین تسویه قائل می‌شویم به جهت اینکه ربای حاصل از بیع ربوی را جایز الاکل کنیم پس تسویه بین المعاملتین مطرح است نه بما هما معاملتان بین الإنشائین نه بما هما انشائان بلکه بین المعاملتین بما اینکه ربح حاصل از اینها.

اگر این طور بشود آن موقع برمی‌گردیم به اینکه این زیاده در هر دو هست منتهی در یک جا این زیاده حلال است در یک جا حرام است فلذا اصل استدلال امام رحمه الله هم در مسئله صحت هم در بحث خودمان که الآن لزوم است بر سر این دو تا احتمال است، جلسه قبل این مقدمه را گفتیم برای اینکه عبارت امام رحمه الله روشن بشود.

امام رحمه الله در عبارت لزومشان می‌فرمایند: و استدلل للمطوب بقوله تعالى «أحل الله البيع» أي و قد مرّ أن فيه احتمالين قد مرّ که در این آیه دو احتمال است أحدهما أن يكون المراد به حلیة ما حصل یکی أي الربح بقرينة صدر و ذیل که قرائن آن را گفتیم احتمال اول این است من بروم دنبال حلیت خود ربح و حرمت ربح این یک احتمال است و قرينة صدر و ذیل که توضیح دادیم دوم اینکه ثانيهما أن المراد تحليل البيع غیر الربوی مقابل تحریم الربوی و قد ذکرنا أنه ليس منظور من قال إن البيع مثل الربا التسوية بين الإنشائین و البیعین بعنوانهما درست است احتمال دوم می‌خواهد حلیت را به معاملتین بزند و بگوید یک معامله حلال است یک معامله حرام است اما حلیت خورده به معامله بیعی از جهت اینکه ربوی که از آن به دست می‌آید جایز الاکل است، حرمت خورده است به معامله ربوی از جهت اینکه ربوی که حاصل می‌شود غیر قابل اکل است بل المراد التسوية بينهما فی حصول الربح و الزیادة.

پس امام رحمه الله دو احتمال را درست می‌کنند عبارت ایشان هم در صحت این طور است هم در لزوم این قدم اول که در آیه دو احتمال دارم این خلافاً لفرمایش آقای خویی رحمه الله و حتی فرمایش شیخ رحمه الله که این آقایان أحل را در مقابل حرم الربا قرار می‌دادند امام رحمه الله می‌گوید: نه کافی نیست صدر و ذیل را درگیر کنید أحل در مقابل حرم است درست اما أحل آن زیاده و حرم آن زیاده یا أحل آن معامله و حرم این معامله تازه در معامله هم أحل این معامله من حیث حصول ربح و حرم این معامله من حیث حصول ربح این قدم اول فرمایش امام رحمه الله.

مرحله دوم فرمایش امام رحمه الله

قدم دوم در فرمایش امام رحمه الله - که با ایشان برویم تا بعد نتیجه صحت و لزوم را بر آن بار کنیم - این است که حالا که با این فضا کار کردیم سؤال این است أحل وضعی است یا تکلیفی؟ همان فرمایش که آقای خویی رحمه الله تعقیب می‌کردند امام رحمه الله در قدم دوم می‌خواهند بگویند که لایبعد به اینکه اگر حلیّت به خود زیاده بخورد تکلیفی است، حرمت به زیاده بخورد تکلیفی است، أكل این زیاده حلال است و أكل این زیاده تکلیفاً حرام است، دعوا بر سر أكل بود و خیلی روشن است که اگر به زیاده بخورد - تعبیر ایشان هم در اینجا هم در آنجا که مفصل است و عرض کردیم چون ما قبلاً اینها را درس دادیم درصدد تکرار همه آن نیستیم - معلوم است که تکلیفی است تعبیر ایشان این است ثم إن المراد بالحليّة و الحرمة تكليفتان على الإحتمال الأول بحث أكل زیاده است أكل زیاده حلال است و حرام أكل زیاده از بیع حلال است أكل زیاده از ربا حالا چه بیع ربوی چه قرض ربوی حرام است، این یک مطلب.

اما اگر به دومی بخورد یعنی بحث حلیّت دو معامله آنجا هم خواندیم امام رحمه الله می فرمایند: این احتمال قوی آن موقع حلیّت وضعی می شود چون وقتی حلیّت به سبب می خورد یا حتی به مسببی که منظور نتیجه اش است - دقت کنید با یک دقتی آنجا فرمایش امام رحمه الله را توضیح دادیم - چون در بیع می توانیم سببی باشیم، می توانیم مسببی باشیم ولی می خواهیم با مسبب از جهت آن ربح حاصل کار کنیم. ایشان می فرمایند: بعید نیست که اگر کسی با احتمال دوم کار کند ولی با آن توضیحی که ما دادیم یعنی حلیّت به معامله خورده است اما به جهت حصول نتیجه حاصل از معامله، حرمت خورده به جهت حصول نتیجه حاصل از معامله آن موقع چنین حلیّت و حرمتی لایبعد به اینکه وضعی باشند.

لذا تعبیر ایشان این است که و بنا بر احتمال ثانی احتمال تکلیفیه هست و إن كان الأظهر هو الوضعية علی هذا الإحتمال لأن الحل و الحرمة وقتی حل و حرمت را به اسباب نسبت می دهیم، اسبابی که منظور ما رسیدن به نتایج است بل الی مسببات بلکه مسببی بشویم چون آنجا بحث کردیم که آن موقع در عناوین معاملات بعضی ها سببی هستند بعضی ها مسببی، امام رحمه الله می فرمایند: فرقی نمی کند حتی اگر به مسببات بخورد ولی مسبباتی که يتوصل بها الی النتائج ما فعلاً دنبال نتیجه مسئله هستیم می خواهیم ببینیم این ربح چه تکلیفی پیدا می کند؟ ایشان می فرمایند: وقتی با این سبب و مسبب کار می کنیم باید قائل بشویم به اینکه اینجا با حل و حرمت وضعی کار می کنیم.

اگر این طور بشود ایشان می گویند: یکونان ظاهرین فی الحکم الوضعی و تصحیح الأسباب یک، تنفيذ المعاملة اگر مسببی هم شدیم می خواهیم بگوییم نتیجه اش را امضا کرده، قبول کرده، منتهی نکته مهمی که قبلاً هم اشاره کردیم و از نکات خوب امام رحمه الله در اینجا است این است که می خواهند بفرمایند: - که این بحث مهم ماست با محقق خویی رحمه الله و حتی محقق اصفهانی رحمه الله - در این موارد که می گوئیم یک حل وضعی داریم یک حل تکلیفی داریم در آیه احتمال دارد وضعی مطرح باشد احتمال

دارد تکلیفی مطرح باشد آیا معنایش این است که ما لفظ را استعمال می‌کنم در حلّ وضعی؟ لفظ را استعمال می‌کنم در حلّ تکلیفی؟ یا لفظ را استعمال می‌کنم در جامع بین الحلیّین؟ اگر با جامع کار کردیم یک جور است، با چه چیزی کار می‌کنیم؟

امام رحمه الله در درس یک مبنای مهمی دارند - با این عبارتها هم کار کردیم - امام رحمه الله معتقدند: در این موارد اشتباه است که ما بگوییم مستعمل فیه وضعی یا تکلیفی است بعد سر جامع بین الوضع و التکلیف دچار اشکال شویم، نه خیر، در این موارد می‌خواهیم بگوییم: ظهور در این معنا در مرحله مراد استعمالی نیست بلکه ظهور در این معنا از باب مناسبت حکم و موضوع در مرحله مراد جدی شکل می‌گیرد اگر منشأ ظهور را بردیم به مناسبت حکم و موضوع و مسئله را برگردانیم به مراد جدی نه مراد استعمالی آن موقع در حل، مسئله جامع بین الوضع و التکلیف لازم نداریم که برویم دنبال آن فرمایشات محقق اصفهانی رحمه الله یا تلمیذ بزرگوار ایشان محقق خویی رحمه الله و یک درگیری با شیخ رحمه الله درست کنیم که آیا شیخ رحمه الله دنبال حل تکلیفی است بعنوان مستعمل فیه یا دنبال حل وضعی است به عنوان مستعمل فیه یا جامع بین الوضع و التکلیف است؟ بعد آن اشکال دوم پیدا بشود که اصلاً بین وضع و تکلیف از نظر شیخ رحمه الله جامع ندارم بعد محقق اصفهانی رحمه الله بگوید: نه من حل را به گونه‌ای معنا می‌کنم که جامع پیدا کند این مرحله دوم فرمایش امام رحمه الله است.

تمام مطلب امام رحمه الله این است که در این گونه موارد قبول نداریم که ظهور در این معانی در مرحله مراد استعمالی شکل می‌گیرد، در مرحله مستعمل فیه باید مستعمل فیه را معلوم کنیم بعد یک جامع بین المعنیین درست کنیم نه این را قبول نداریم بلکه این گونه موارد - به تعبیر قشنگ ایشان - مثل موارد بحث وجوب و استحباب است که در مواردی که می‌گوییم: صیغه افعال ظاهر در وجوب است یا ظاهر در استحباب است - حالا یا به حکم عقل یا هر منبع دیگری و نمی‌خواهیم بگوییم منشأ

دیگری در این معنا استعمال شده یا نمی‌خواهیم بگوییم استعمال شده در جامع بین دو معنا - تعبیر بسیار خوبی که امام رحمه‌الله دارند این است که در این موارد مسئله ما مسئله ظهور استعمالی نیست تا بخواهیم مستعمل فيه را حل وضعی یا حل تکلیفی یا جامع بین الحلیتین قائل بشویم کما علیه محقق خویی رحمه‌الله این طور نیست. لذا تعبیر ایشان این است که لکن لا بمعنا استعمالهما فی الحكم الوضعی او التکلیفی کما یتخیل که ناظر به محشّین مکاسب است بل بمعنی استعمالهما بلکه به این معنا است که اینها را در یک معنایی استعمال می‌کنیم بعد از این معنا به مناسبت حکم و موضوع در مرحله مراد جدی مسئله وضع و تکلیف روشن می‌شود کما أن الأمر كذلك فی صیغة الأمر و النهی اگر گفتیم صیغة إفعال در تکلیفی‌ها بکار می‌رود در وضعی‌ها بکار می‌رود - حالا جلوتر هم بردیم - در وجوب بکار می‌رود، در حرمت بکار می‌رود چون ما عین این تعبیر را از امام رحمه‌الله در بحث قبلی خودمان در مسئله اوفوا داشتیم آنجا هم همین تعبیر را داشتند چون آنجا بحث این بود که اوفوا تکلیفی است یا وضعی؟ امام رحمه‌الله می‌گفتند: نه اشکال ندارد در اوفوا هم همین را داشتیم.

بیان مبنای اصولی امام رحمه‌الله

یک مبنای بسیار خوب اصولی امام رحمه‌الله اینجا دارند که تقریباً خیلی از مسائل را می‌خواهند حل بکنند: که در این گونه موارد این طور نیست که معنای مستعمل فيه عوض شود بعد جامع بین المعنیین را مبنا قرار بدهیم نه ایشان می‌خواهند بگویند اصلاً این طور نیست حرف اساسی امام رحمه‌الله اینجا این است که صیغة إفعال در وضع با صیغة إفعال در تکلیف که دو معنا ندارد صیغة لاتفعل لاتصل فی وبر مالا یأکل لحمه با مثلاً لاتغصب که یکی تکلیفی است یکی وضعی، از یکی فساد به دست می‌آید از یکی حرمت به دست می‌آید، در آن تکلیفی امام رحمه‌الله می‌گویند اینجا دو معنا نداریم.

لذا این خیلی مهم است و این مبنائی است که ایشان اصرار بر آن دارند ثم إن حرمة تختلف عرفاً بحسب اختلاف الموضوعات فحرمة نقض العهد استعملت في معناه و هو المنع لكنها تفيد التكليف عرفاً و الوضع إن كان المتعلق مناسباً له كالفسخ فكما أن النهي عن البيع این مبنایی است که ایشان آنجا دارند و سر الحمل على الوضع هو السر في الحمل النواهي المتعلقة بالمعاملات عليه یک مبنا است که عرض کردیم یک جا در وضع و تکلیف، یک جا حتی در حرمت وضعی و حرمت تکلیفی یا وضع و تکلیف یک مبنا است.

ایشان در همه این موارد یک مبنای مهمی دارند که این مبنا در بعضی از عبارات محقق نائینی رحمه الله وجود دارد و بعضی از تلامذه محقق نائینی رحمه الله از آن هم خوب استفاده کرده اند در اصول فقه یادتان است.

ایشان می گفتند این امر ظهور در وجوب دارد ولی نه به معنای آنکه در وجوب استعمال شده یا در جامع بین وجوب و ندب استعمال شده، نه ظهور، بعد از استعمالش در معنای خودش پیدا می شود یک مبنای بسیار راقی و مهمی است که آنجا شرحش داده شده و لذا نزاعی با محقق اصفهانی رحمه الله و محقق خویی رحمه الله داریم که شما بیهوده دنبال جامع می روید و استعمال در جامع و اینها ما یک معنای لغوی داریم که همیشه لفظ را در آن استعمال می کنیم و این معنای لغوی جامع بین آنها نیست خلافاً لمحقق اصفهانی رحمه الله ولی وضع و تکلیف بعد از استعمال در معنا از باب مناسبت حکم و موضوع پیدا می شود. لكنهما إن تعلقا بالعناوين النفسية كالصلاة و الخمر يفهم منهما أن المطلوب و المبعوض نفسيهما و أن البعث و الزجر تكليفيان و إن تعلقا بمثل الأسباب یا مسبباتی که از آنها وضع فهمیده می شود و کذا بشيءٍ في المركبات الاعتبارية - که این را مفصل در عبارات امام رحمه الله خواندیم -.

بیان نزاع با مدرسه نجف در این فضا

پس دقت کنید در این فضا یک نزاع بسیار مهم با مدرسه نجف پیدا می‌کنیم، با آقای اصفهانی ^{رحمه‌الله} پیدا می‌کنیم با تلمیذ بزرگوار ایشان محقق خوئی ^{رحمه‌الله} پیدا می‌کنیم که چرا اینها را برمی‌گردانید به مرحله مستعمل فیه و بعد دنبال جامع بین الوضع و التکلیف می‌گردید؟ چرا آن تأمل شیخ ^{رحمه‌الله} را برمی‌گردانید به این مطلب؟ نه ما معتقدیم که می‌شود معنای لغوی را حفظ کرد حالا هر نحوه لغوی را تحریف کردید بکنید کاری با آن نداریم در آن نزاع بین محقق اصفهانی ^{رحمه‌الله} و تلمیذش آقای خویی ^{رحمه‌الله} فعلاً آن دو وجه را هم آقای اصفهانی ^{رحمه‌الله} گفته بودند و توضیحش داده بودیم ولی وضع و تکلیف به مناسبت حکم و موضوع قابل اخذ هستند.

جمع بندی بین مقام اول و دوم

مقام دوم را جمع کنیم و آن را کنار مقام اول بگذاریم. پس مقام اول این بود که ما حل را به زیاده بزنیم حرمت را به زیاده بزنیم ظاهرش کنیم در تکلیف، مقام دوم این است که حل را به سبب یا مسبب بزنیم ظاهرش می‌دانم در وضع یعنی دو احتمال داشتیم جمع دو احتمال این است که ما می‌توانیم با حل وضعی کار کنیم می‌توانیم با حل تکلیفی کار کنیم بدون آنکه نیاز به تصویر جامع بین الحلیتین داشته باشیم در «أوفوا بالعقود» هم همین‌طور بود - که بحثش را خواندیم - می‌توانیم أوفوا را تکلیفی بدانیم می‌توانیم أوفوا را وضعی بدانیم هیچ مشکلی نداریم، در وجوب و استحباب هم همین بود، می‌توانستیم با وجوب کار کنیم می‌توانستیم با استحباب کار کنیم هیچ مشکلی نداریم، این هم این مرحله که خوب خطوط فاصل بین نظریه ما که مختار ما بود با آن فرمایشات محقق خویی ^{رحمه‌الله} و محقق اصفهانی ^{رحمه‌الله} معلوم بشود.

استفاده از اطلاق «آیه احل الله البيع» برای درست کردن لزوم معاطات

نکته پایانی این بحث که عنوانش را می گوئیم و توضیحش جلسه بعد اطلاق گیری است که عمده بحث ما الآن این است که ما می خواهیم از اطلاق «أحل الله البيع» معاطات را درست کنیم الآن هم می خواهیم از اطلاق حلیت تکلیفی یا حلیت وضعی لزوم را درست کنیم ما با تکلیف می خواهیم لزوم را از اطلاق به دست بیاوریم دعوی ما این بود قبلاً هم می خواستیم از آن اطلاق صحت را درست کنیم این مقام سوم بحث ماست که ما اگر رفتیم دنبال حلیت تکلیفی، وضعیت اطلاق برای درست شدن صحت معاطات چی می شود؟ الآن وضعیت اطلاق برای درست شدن لزوم معاطات چی می شود؟ اگر رفتیم دنبال احتمال دوم و معنای دوم را احتمال دادیم سرنوشت اطلاق چه می شود؟ این هم یک مرحله سوم است که اگر این مرحله هم به سلامت درست شد ما تکلیف اطلاق را در دو مقام صحت و لزوم می توانیم به دست بیاوریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

۴۰۰/۳/۲۳

جلسه ۱۴۰

استاد شیخ عبدالکریم فرحانی (دام عزه)

خارج فقه



مرور مباحث گذشته: فرمایشات امام رحمه الله در آیه احل

بحث ما در ارتباط با فرمایشات حضرت امام رحمه الله در آیه «أحل الله البيع» بود اجمالاً عرض کردیم که امام رحمه الله تقریباً در دو مرحله کلی بحث می کنند: مرحله اول مفاد آیه است و مرحله دوم اطلاق است که ان شاء الله امروز به اطلاق خواهیم رسید.

در مفاد آیه ایشان می‌فرمایند: اگر مجموع صدر و ذیل آیات را در نظر بگیریم دو احتمال در مفاد آیه می‌توانیم بدهیم یکی اینکه اکل را به زیاده بزنیم به خاطر صدرش «الذین يأكلون الربا و قالوا انما البيع مثل الربا» و ذیلش «فله ما سلف يمحق الله الربا و يربي الصدقات» این‌طور که قرائن صدر و ذیل این آیه در سوره شریفه بقره نشان می‌دهد که این بحث، بحث زیاده است اکل زیاده، محل بحث است «یاكلون الربا» یعنی یاكلون آن زیاده را.

اگر به زیاده زدید امام رحمه الله می‌فرمایند: آن موقع حلیت زیاده، حلیت تکلیفی می‌شود، معنای حلیت تکلیفی زیاده در بیع، صحت بیع است، چون نمی‌شود احتمال داد که مولا یک تعبدی به ما بخواهد بدهد که زیاده حلال است اما سبب زیاده که بیع است نه، معنا ندارد، آن حلیت تکلیفی زیاده یعنی آن سبب، صحیح است و آن سبب اثر کرده است و این زیاده هم حلال است، کما اینکه حرمت تکلیفی زیاده یعنی فساد بیع ربوی، فساد ربا، حالا ممکن است که از بیع هم تعدی کند و قرض را هم شامل بشود، با آن فرقی که بین ربا در بیع و ربا در قرض وجود دارد، در قرض شرطی ندارد.

علی‌ای حال اگر ربا را زیاده دانستیم و حلیت را به زیاده زدیم معلوم است که وقتی حلال است، اولاً حلال، حلال تکلیفی است چون بحث حرمت اکل و جواز اکل است، حرمت اکل زیاده یعنی حرمت تکلیفی این اکل، جواز اکل زیاده یعنی جواز تکلیفی این اکل، این یک احتمال، احتمال دومی هم وجود دارد که با خود معامله کار کنم «أحلّ الله البيع» یعنی خود آن معامله بیعی، «حرّم الربا» یعنی خود آن معامله ربوی که می‌تواند بیع باشد و می‌تواند قرض هم باشد، قرض هم معامله است، اگر با معامله کار کردم امام رحمه الله می‌فرمایند: اینجا باید آن دقت را بکنم.

تقریباً این فرمایش ایشان ناظر است و آدم می‌توان حدس قوی بزند که فرمایش محقق خوئی رحمه الله معاصرشان را نقد می‌کنند که اینجا با خود انشائین کار نمی‌کنم نمی‌خواهم بگویم خود انشائات

تکلیفی، با انشائین کار نمی‌کنم، نمی‌خواهم بگویم أحلّ خود آن معامله بیعی را، حالا انشائش را، ایجاب و قبولش را بما هما انشائین، نه اینجا حلیت را به این معامله می‌زنم به جهت آن اثرش یعنی حلیت آن زیاده. چرا؟ چون آنها می‌خواستند عار اکل ربا را با بحث تسویه این دو معامله از خودشان بردارند، می‌گفتند این دو معامله مثل هم هستند، الان با معامله کار می‌کنیم، چون این دو معامله مثل هم هستند می‌شود زیاده حاصل از این را خورد، زیاده حاصله از آن را هم می‌شود خورد، آیه می‌فرماید: این دو معامله مثل هم نیستند، مثل هم نیستند به چه معناست؟ یعنی نمی‌شود زیاده این را با زیاده آن، یکی دانست.

لذا خیلی زیبا می‌گویند که حلیت به معامله می‌خورد، با این حساب اشکال ندارد اما نه به معامله با این حساب بما اینکه معامله است، حیث خوردن آن به معامله برای تعیین تکلیف زیاده است.

بعد هم فرمودند: اگر به معامله خورد آن موقع صحت، صحت وضعی است، حلیت، حلیت وضعی است أحلّ الله این معامله بیعی را، و حرّم آن معامله ربوی را حالا می‌تواند بیع باشد و می‌تواند قرض باشد، ولی به جهت اینکه أحلّ این معامله بیعی را برای حلیت زیاده اش و حرّم آن معامله ربوی را برای حرمت زیاده اش.

لذا ایشان می‌فرمایند: اگر این‌طور شد آن موقع در معامله چه سببی بشوم و چه مسببی بشوم، چه بیع را انشاء تملیک بدانم و چه بیع را مبادله بدانم - که بحثش را در جای خودش کردم - آن موقع باید حلیت را وضعی بدانم، حلیت وضعی معامله در بیع و حرمت وضعی معامله در ربا و نتیجه‌اش هم حرمت اکل زیاده در ربا و جواز اکل زیاده در بیع می‌شود.

ایشان می‌فرمایند: اگر کسی این تحلیل را از ما بپذیرد که با بیع و ربا کار می‌کنیم بما اینکه معامله هستند اما به جهت اینکه بالاخره وضعیت زیاده‌ها را معلوم کنیم و چون می‌خواهیم با این دو معامله کار کنیم به جهت روشن شدن وضعیت زیاده در وقع این سازمان شد.

بعد فرمودند: اگر این‌طور شد آن موقع حواستان را بدهید ما قائل نیستیم به اینکه حلّیت در آیه می‌تواند وضعی باشد، می‌تواند تکلیفی باشد لذا باید جامعی بین حلّیت وضعی و حلّیت تکلیفی درست کرد، یعنی همین بحثی که محقق اصفهانی رحمه‌الله شروع کرد و بعد هم محقق خوئی رحمه‌الله ادامه دادند حالا با یک اختلافی در معنای لغوی که أحلّ مثلاً از أحلّ فی مقررّه می‌آید یا أحلّ در مقابل مثلاً سدّ و منع است، امام رحمه‌الله می‌فرمایند: اینها که به دنبال حلّ وضعی و حلّ تکلیفی هستند مراد جدی را با مراد استعمالی خلط می‌کنند، این هم نکته سومی بود که در مفاد آیه درست کردند.

جمع بندی مفاد آیه و بیان معنای سوم

پس توجه کنید معنای اول آیه، حلّیت تکلیفی داد برای خود زیاده و از آن صحت بیع در آمد، معنای دوم آیه، حلّیت وضعی داد برای خود معامله، حالا سببی یا مسببی و از آن حلّیت تکلیفی زیاده هم در می‌آید، ولی در مقام سوم می‌خواهیم ببینیم آیا لازم است جامعی بین حلّیت وضعی و تکلیفی داشته باشیم؟ امام رحمه‌الله می‌فرمایند: نه، در جای خودش این بحث را کردیم جلسه قبل هم اجمالاً توضیح دادم تفصیلش را قبلاً سر همین قسمت توضیح دادیم، در آیه اوفوا هم عرض کردم که ایشان این را به یک مناسبتی طرح کردند، در «اوفوا بالعقود» هم بحث این بود که این اوفوا وجوبش تکلیفی است وضعی است وضعیت چطور است؟ آنجا هم همین بحث مطرح شد، اینجا هم می‌فرمایند: نه، لازم نیست که دنبال جامع باشیم، و ما قبلاً هم عرض کردیم جلسه قبل هم اشاره کردم که این بحث از اصول

فقه باید یادتان باشد بحث این می‌شد که صیغه اِفعال در وجوب استعمال می‌شود، یکی می‌گفت در ندب استعمال می‌شود، یکی می‌گفت در جامع بین اینها یعنی طلب که شدید آن بشود وجوب و ضعیف آن بشود ندب، محققین گفتند که نه خیر، وجوب بعد از استعمال صیغه در معنایش فهمیده می‌شود ندب هم بعد از استعمال صیغه در معنایش فهمیده می‌شود.

اگر می‌خواستیم یک پله قوی‌تر بکنیم می‌گفتیم اصلاً بحث استعمال هم نیست، یک ظهور است، این ظهور می‌تواند از بعث فعلی یا از زجر فعلی در بیاید که در جای خودش بحث شد که آن موقع نتیجه‌اش این می‌شد که مثلاً صیغه یا این بعث در وجوب حجت می‌شد، زجر حرمت می‌شد در حرمت - تفصیلاتش سر جای خودش - خلاصه منظور این است که اگر وجوب و حرمت را بعد از استعمال صیغه یا بعد از استعمال مادهٔ امر بررسی کردیم آن موقع معنایش این است که نه وجوب مستعمل فیه است و نه ندب مستعمل فیه است و نه جامعی بین وجوب ندب.

امام رحمه الله اینجا هم همین را می‌خواهند بفرمایند که بگویند گاهی وقت‌ها از صیغه افعال و صیغه لا تفعل وضع در می‌آید و گاهی وقت‌ها از آن تکلیف در می‌آید بدون اینکه معنای مستعمل فیه جابه‌جا بشود، گاهی وقت‌ها حجت در وجوب است و گاهی وقت‌ها حجت در ندب است، بدون اینکه معنای مستعمل فیه تکان بخورد، اگر مثلاً گفت لا تصل فی وبر ما لا یأکل لحمه این ظهور دارد در مثلاً بیان مانعیت به عنوان حکم وضعی، اما معنایش این نیست که معنای مستعمل فیه عوض شده است، اگر گفت حلّه الصلاة فیه صلاة در آن صحیح است معنا را عوض نمی‌کند، اگر فرمود «احلت لکم الطیبات و حرمت علیکم الخبائث» در هرجایی که شما ظهور در وضع را و ظهور در تکلیف را در می‌آورید این از باب مناسبت حکم و موضوع است بعد از استعمال صیغه یا بعد از استعمال حل و حرمت در معنای خودشان، بنابراین جامع هم منتفی می‌شود، ایشان انصافاً در این مقام که مفاد آیه را می‌خواهند

در کتاب بیعشان بحث کنند - بعد از این توضیحاتی که به اختصار برگزار کردم دوستان مراجعه می کنند و قبلاً هم بحث آن مطرح شده - خیلی به نظر با دقتی و با حساب و کتابی تکلیف مطلب را روشن می کنند.

نتیجه گیری امام رحمه الله در پایان بحث از مفاد آیه

در پایان این سه بحث در مفاد آیه که بحث شد اینکه یک بار با زیاده کار می کنم، یک بار با معامله کار می کنم، حلّیت یک جا وضعی است و یک جا تکلیفی، اما وضع و تکلیف هیچ ربطی به مستعمل فیه یا جامع ندارند لذا منتفی است.

در پایان این سه بحث نتیجه می گیرند فقوله تعالی «أحلّ الله البيع» و قوله حلّة الصلاة فی کذا و قوله حرّم البيع الربوی و قوله حرّم الصلاة فی کذا کقوله تعالی «یحلّ لهم الطبیات و یحرّم علیهم الخبائث» اینها مثل هم هستند فی کون الاستعمال فی الجميع انما هو فی المعنی اللغوی الحقیقی منتهی یک جا مثلاً وضع است «أحلّ الله البيع» بنابراین که به معامله بخورد، یک جا تکلیف است «یحلّ لهم الطبیات» اما با مناسبت حکم و موضوع، معنای احلّ جابه جا نمی شود، معنای حرّم جابه جا نمی شود و إن اختلفت فی افاده الوضع و التكلیف بلحاظ المتعلقات فقول بعضهم اینجا بحث محقق اصفهانی رحمه الله نقد می شود إنّ الحلّ فی الآیة الکریمة أستعملت فی القدر المشتركة بین الوضع و التكلیف حالا محقق یزدی رحمه الله، محقق اصفهانی رحمه الله و محشین مکاسب کأنّّه فی غیر محله فی المقام و سائر المقامات یعنی در خود صیغه امر، صیغه نهی، ایشان یک صفحه و نیم تقریباً اینها را درست می کنند ثم إنّ المراد بالحلیة و الحرمة تکلیفیتان علی الاحتمال الاول و إن کان الاثر هو الوضعیة علی الثانی

چرا؟ حل و حرمت اگر به سبب نسبت داده بشوند چه می‌شوند و اگر، با همین مناسبت حکم و موضوع؟

بعد هم نکته بعدی را می‌گویند إِنَّ الدَّلَالَةَ فِي الْمَقَامِ تَكُونُ عَلَى الْإِحْتِمَالَيْنِ الْمُتَقَدِّمَيْنِ مُخْتَلِفَةً دَلَالَتَانِ، وَ لَا شَبْهَةَ فِي أَنَّ الْبَيْعَ فِي الْآيَةِ لَمْ يَسْتَعْمَلْ فِي الْمَاهِيَةِ الْعَتَبَارِيَّةِ وَ الْآثَارِ الْمُرْتَبَةِ عَلَى هَا وَ كَذَا لَا يَرَادُ بِقَوْلِهِ «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» إِفَادَةُ التَّكْلِيفِ وَ الْوَضْعُ بِمَعْنَى أَنَّ يَكُونُ الْمُرَادُ أَنَّ الْبَيْعَ بِعُنْوَانِهِ حَالِلٌ أَزْ أَيْنِ مُطْلَبِ إِيشَانِ خِيَلِي صَرِيحِ رَدِّ حَرْفِ مُحَقِّقِ خَوْنِي ^{رحمه الله} در می‌آید ما با بیع با عنوانه کار نکردیم، یا با زیاده بیعه کار کردیم یا با معامله به اعتبار ترتب زیاده، چرا؟ به خاطر قرائن صدر و ذیل، دعوا سر این نیست که خود این انشائین کدامشان حلال است و کدامشان حرام است که از آن حلیت انشاء بیع در مقابل حرمت انشاء ربا را در بیاورم، ایشان می‌گویند: اینجا محل بحث ما نیست، صدر و ذیل را وقتی در نظر می‌گیریم.

این سه چهار نکته‌ای که پشت سرهم می‌آورند و نتیجه‌گیری می‌کنند که وضع چیست؟ جامع چیست؟ تکلیف چیست؟ مستعمل فیه چیست؟ مراد جدی چیست؟ آیا اینجا با خود ماهیت اعتباری با عنوان کار می‌کنم که بگویم أحلّ را وقتی نسبت می‌دهم به ماهیت اعتباری ظاهر در وضع است؟ بعد بگویم حتی می‌تواند تکلیف هم باشد، چه اشکال دارد بگویم خود این انشاء وقتی بیع است حلال است و وقتی ربا است حرام است.

ایشان می‌گویند نه ما توضیح دادیم که در آیه این طور نیست، آیه در مقام این است که برای اثبات عار اکل ربا نفی تسویه کند، حالا یا با نفی تسویه مستقیماً حلیت و حرمت را ببرید سر زیاده، یا با آیه این طور کار کنید، یا اگر هم با خود معامله کار می‌کنید به اعتبار ترتب زیاده باید کار کنید چون صدر

آیه «الذین یاکون الربا» است و نمی‌شود از صدر گذشت، انصافاً در فرمایش ایشان مطلب، مطلب خیلی مهمی است.

در این مفاد تقریباً یک مروری است بر تمام مدعیاتی که محشین مکاسب سید یزدی رحمه الله، محقق اصفهانی رحمه الله به تبع ایشان محقق خوئی رحمه الله در آیه دارند و با آیه کار می‌کنند در آنجا شرح دادیم و خلاصه توضیح دادیم و تقریباً این را اختیار کردیم با یک اختلافی که بین ایشان و علامه طباطبائی رحمه الله هست که به یک قسمت آن اشاره خواهیم کرد، این بخش اول که مفاد آیه است.

ورود به قسمت دوم بحث یعنی اطلاق

مفاد آیه، صحت بیع را علی احتمالی که در آن بود، درست می‌کرد، منتهی مشکل ما صحت بیع نبود، مشکل ما این بود که می‌خواستیم اطلاق، صحت بیع معاطاء را بگیرد، می‌خواستیم با اطلاق صحت بیع معاطاء را درست کنیم، الان هم مشکل این است می‌خواهیم با اطلاق حلیت بیع، لزوم معاطاء را درست کنیم، ملاحظه کردید محقق خوئی رحمه الله هم در تحقق اطلاق نسبت به لزوم مشکل داشتند، با توضیحاتی که دادیم و می‌خواستند بگویند که شیخ رحمه الله به اطلاق گیر داده‌اند با آن شرح محقق نائینی رحمه الله، بعد هم ایشان شرح محقق نائینی رحمه الله را رد می‌کردند و یک طور دیگر بیان می‌کردند، ما می‌گفتیم می‌شود در خود مدرسه آقایان جوابش را داد، اما الان بحث ما این است که امام رحمه الله اینجا با اطلاق کار می‌کنند.

ملاحظه کردید که محقق خوئی رحمه الله در صحت با اطلاق مشکل نداشت، در لزوم بود که گرفتار می‌شدیم، اما می‌خواهند بگویند نه، در خود صحت هم بحث اطلاقمان گیر می‌کند، لذا بحث فعلی مان این است که الان با أحل در بحث لزوم کار می‌کنیم امام رحمه الله: الدلیل الثامن آیه حلّ البیع احدهما این

دو احتمال را دادند که در جلسه قبل در لزوم برای شما خواندم احتمال اول آن ی‌کون المراد حلیه ما حصل أى الربح بقرینه الصدر و الذیل و علیه لا یبعد اطلاقه ثانيهما أن المراد تحلیل البیع غیر الربوی مقابل التحريم الربوی وقد ذکرنا أن لیس منظور من قال إن البیع مثل الربا التسویه بین الانشائین که این را هم خواندیم بل المراد التسویه بینهما فی حصول الربح فلان فتكون الآیه بصدد بیان حلیه مال الحاصل فیكون لها اطلاق من هذه الجهة و هذا ایضاً غیر بعید و إن کان لا یخلو من تأمل و خدشه می‌خواهیم این‌طور سر اطلاق کار کنیم ببینیم تکلیف اطلاق چه می‌شود؟

و از اطلاق صحت معاطاء در می‌آید و از اطلاق لزوم در می‌آید آن هم با دو احتمال، چون الان ما دو احتمال در آیه داریم هم صحت را و لزوم را اگر بخواهیم از اطلاق استفاده کنیم باید مشکل اطلاق را حل کنیم، آنجا بحث شد که امام رحمه‌الله تقریباً چهار اشکال به اطلاق دارند، چهار اشکال دارند که یک اشکالش مربوط به متن است و یک اشکالش که خیلی هم مهم است مربوط به پاورقی خود ایشان است منه قدس سره یک اشکال خیلی خوبی در پاورقی کتاب بیعشان وارد فرموده‌اند، حالا شرح و بسطش مفصل است.

در بیان این اشکالاتی که اطلاق را منهدم کند چون اگر اطلاق منهدم شد یک صحت فی‌الجمله بیع دارم نمی‌دانم نسبت به بیع فعلی اطلاق دارد یا ندارد نمی‌توانم از آیه «أحلّ الله البیع» که از آن آیات خیلی مهم است در خیلی از جای‌ها استفاده کنم چون ممکن است اطلاقش مخدوش بشود.

بیان اشکالات به اطلاق گیری وسط امام رحمه‌الله

پس مقام اول مفاد آیه بود اجمالاً اشاره کردیم و توضیح دادیم، مقام دوم اطلاق آیه است، ایشان [امام رحمه‌الله] می‌گویند: که شرط اطلاق چیست؟ شرط اطلاق این است که مولا در مقام بیان باشد، بخواهد

این حکم را بیان کند، ایشان می‌گویند: انصاف مطلب این است که کسی ممکن است به ما اشکال کند بگوید آیه در مقام بیان حلیت و حرمت نیست، چرا در مقام بیان حلیت و حرمت نیست؟ چون صدر آیه را خواندیم آیه در مقام نفی تسویه است، آیه این بود «الذین يأكلون الربا» بحث اکل ربا است، بعد اکل ربا را که آیه شریفه سوره بقره مبنای قرارداد «لا يقول الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس» مذمت شدید دارد برای اکل ربا «ذلك بأنهم قالوا انما البيع مثل الربا و أحلّ الله البيع و حرّم الربا» اگر «أحلّ الله البيع و حرّم الربا» در مقام نفی تسویه باشد دیگر در مقام بیان اصل حلیت و حرمت نیست که بخواهم از آن اطلاق گیری کنم.

الان برای آیه، حلیت تکلیفی و حلیت وضعی علی احتمالین درست کردم، از آن صحت بیع را علی احتمالین در آوردم، بطلان ربا را علی احتمالین در آوردم، اما الان می‌خواهم اطلاق گیری کنم، مقدمه اول از مقدمات حکمت این است که مولا در مقام بیان باشد، قابلیت تقیید وجود داشته باشد، قیدی نیاورد، اطلاق درست می‌شود، اگر گفتم که مولا در مقام بیان نیست بلکه در مقام بیان نفی تسویه است چون «قالوا انما البيع مثل الربا» آنها تسویه بین المعاملتين می‌کردند آیه می‌خواهند نفی تسویه کند، آنجا بحث کردیم مخصوصاً اگر واو را واو جمله حالیه معنا کنیم، علامه رحمه الله در آنجا مخالف بودند، ما فرمایشات استادمان حضرت آقای جوادی دام‌الله و فرمایش استادمان علامه طباطبایی رحمه الله را در آنجا بررسی کردیم، باید خوب دقت کنیم، اما حالا وارد آن تفصیلات نمی‌شوند اما با دقت این نکته را دارند که اگر از صدر آیه استفاده کردم که آیه در مقام نفی تسویه است ولو جمله حالیه نباشد، اگر حالیه باشد که خیلی روشن‌تر می‌شود «و أحلّ الله البيع و حرّم الربا» در حالی آنها تسویه می‌کردند که أحلّ و حرّم اما اگر واو را حالیه هم نگیرند استینافیه هم بگیرند ولی نه اینکه در مقام نفی تسویه است، اگر کسی گفت آیه به‌خاطر اینکه در مقام نفی تسویه است، نفی تسویه فی

الجملة هم درست است بالجمله نمی‌خواهد، لذا شما چطور اطلاق را درست می‌کنید که از آیه اطلاق گیری کنید؟

اگر اطلاق آیه مخدوش شد دیگر از آن صحت معاطاة به دست نمی‌آید، چون شیخ^{رحمه‌الله} گفتند عموم قوله «أحلّ الله البيع و حرّم الربا» یک اشکال مهمی که اینجا امام^{رحمه‌الله} داشتند این بود که اطلاق گیری متوقف است بر اینکه مولا در مقام بیان حکم باشد، آیا مولا در مقام بیان حکم حلیت و حرمت است؟ یا می‌خواهد با یک فی الجملة حلیت و حرمتی نفی تسویه کند، خوب این یک اشکال.

یک اشکال دیگری ایشان داشتند که آیا آیه اصلاً در مقام اخبار است یا انشاء؟ ایشان می‌خواهند با دو قرینه مهم نشان بدهند که اصلاً آیه در مقام اخبار است و این دو قرینه هم قرینه داخلی آیه است که عرض کردم از صدر و ذیل می‌آید.

کدام قرینه؟ قرینه اول صدر آیه است به اینکه «الذین يأكلون الربا لا يقوم الا كما يقوم الذی يتخبطه الشیطن من المس» نسبت به آکل ربا مذمت شدید می‌کند که بحش را مفصل کردیم و علامه^{رحمه‌الله} هم می‌فرمایند: این مذمت یک مورد قوی‌تر از این بیشتر ما نداریم، ولی خیلی مذمت شدید است «یتخبطه الشیطن من المس» امام^{رحمه‌الله} می‌فرمایند: کسی که یتخبطه باید حکم را بداند که یتخبطه الشیطان، از این آیه نشان داده می‌شود که آیه در مقام مذمت شدید آکل ربائی است که می‌داند ربا حرام است، حرمت موکدش را می‌داند ولی رباخواری می‌کند تا مذمت شدید درست در بیاید.

امام^{رحمه‌الله} می‌فرمایند قرینه در خود تسویه است «قالوا انما البيع مثل الربا» تسویه را کسی قائل است که می‌خواهد مشکلش را حل کند، یعنی می‌دانسته که ربا حرام است می‌گوید تسویه می‌گوید نه مثل هم است، پس خود قول به تسویه هم نشان‌دهنده این است که اینها به حرمت ربا عالم بودند، پس آیه

در مقام اخبار از حرمت و حلیتی است که قبلاً بیان شده است، اگر این باشد آن موقع معلوم نیست اطلاق داشته باشد، اطلاق آن حکم باید سر جای خودش در بیاید، این فقط دارد از آن بر می‌دهد، اگر آیه بخواهد از یک چیز دیگری خبر بدهد خودش اطلاق پیدا نمی‌کند، آن موردی که مورد بحث آیه است باید در جای خودش معلوم بشود که اطلاق دارد یا ندارد؟

الان ایشان دو اشکال مهم در اینجا دارند که اگر این دو اشکال وارد بیاید - که آنجا بحثشان را کردیم خود ایشان هم خوب بحث می‌کنند مخصوصاً آن اشکال چهارم که ان شاء الله می‌رسیم - آن موقع ممکن است اطلاق را مخدوش کنیم حتی در صحت ان شاء الله به لزوم می‌رسیم ببینیم به کجا می‌رسد

